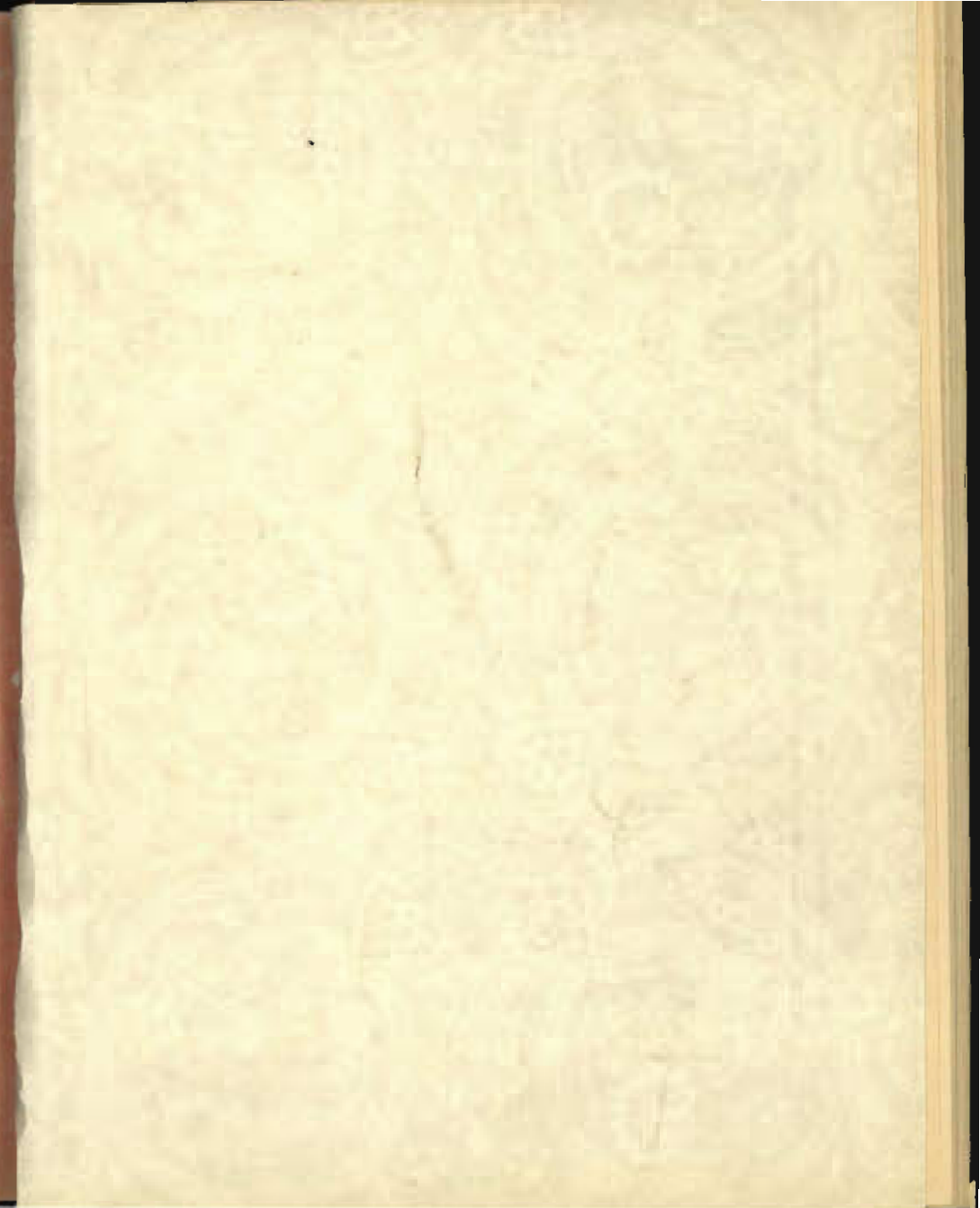


نقش و سرود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

Handwritten text in a decorative frame, likely a poem or a historical record, written in Persian script. The text is arranged in two columns, with the right column being longer and more densely packed. The script is a cursive style, possibly Nasta'liq or Shikasta. The frame is ornate, featuring a dark background with intricate floral and geometric patterns in gold, blue, and red. The overall appearance is that of a highly decorated manuscript page.





HONAR VA MARDOM
(art and people)

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل روابط فرهنگی

سال دوم - شماره ۱۴۹

اردیبهشت ماه ۱۳۵۴

در این شماره :

۲	دکتر عیسی بهنام	با ائمه باستانی کشورمان آشنائی بیشتر پیدا کنیم
۷	ابرج افشار	شعرهای پادشاه نسخه ای بسینا
۴۰	دکتر محمود نجف آبادی	ارمغانهای ایران بجهان معماری
۴۵	مهندس محمدکیم پیرلی	حافظ ابو نعیم اصفهانی
۴۳	ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	شاهنامه فردوسی از دیدگاه غنور اوف «حسرو و شیدبزر»
۴۳	-	خیام و مثنوی
۴۶	دکتر علامه الدین آفرین میرجانی	استاد علیشکی و زبیری پدر موسیقی نوین ایران
۴۹	ابراهیم صفائی	تحلیلات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان
۵۵	-	بازار قیصریه آذر
۶۰	دکتر سیدحیدر شهریارموی	عکاسی
۷۰	المشقی اسلامی	ریشه‌های تاریخی امثال و حکم شعر ماه
۷۴	دکتر هادی شفاوند	
۷۹	مهدی ابرکوی مولوی	

مدیر: دکتر ا. خداوندلو

سرمدیر: بیژن سناری

طرح و تنظیم: صادق بربرانی

Office address:
MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 2
SHAHREZA AVE. TEHRAN, IRAN
Annual Subscription: \$5

Foreign subscribers are requested to send their orders
to A/G No. 1212 of Bank Melli Iran
Safafishahr Branch, Tehran - IRAN.

جای اداره: خیابان شاهرضا - بیج شمیران - نش کوی ننگین
ساختمان شماره ۲ وزارت فرهنگ و هنر تلفن ۳۱۶۱۷۵

تک شماره ۱۰ ریال
اشتراک سالانه ۱۰۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر: نیم بها)

و چون اشتراک باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران به حساب
شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی‌عیشاه (تهران) حواله
ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد



طرح روی جلد: خط غبار شکسته مدحت -
سید سزدهم محضی «نمونه مردم شناسی»

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمائید:

مخبر مجله هنر و مردم

ژکفر

خیابان نجات جردنبه - مقابل سفارت
امریکا - شماره ۳۱۹

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابفروشی این سینا
میدان ۲۵ شهر یور

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

خانه آفتاب
حما بزرگ روبروی دانشسرای عالی
شماره ۱۷۱۵۵

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن
خانه کتاب

خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه

کتابفروشی نهل
میدان مخبرالدوله ت اول خیابان

راهی

کتابفروشی سپهر
مقابل دانشگاه

کتابفروشی پیام
مقابل دانشگاه

با انبیه باستان‌گشون اشنه شیرپیدم

مصاحبه‌ای با پیرو دلاوال جهانگرد
ایتالیایی همزمان با اوایل پادشاهی
شاهعباس بزرگ

دکتر عیسی بهنام

صحبت کردن راجع به اصفهان کار بسیار مشکلی است. چون از زمان شاهعباس بزرگ تا عصر حاضر تعداد زیادی از جهانگردان به تمجید و تعریف آن پرداخته‌اند و آقای دکتر لعن‌الله هنرفر با چاپ کتاب «تکبینه آثار تاریخی اصفهان» دیگر جایی برای صحبت برای اشخاصی مانند من باقی نگذاشته‌اند. با این حال تصور میکنم هنوز گفتنی راجع به پایتخت زیبای شاهعباس وجود دارد.

من مدت‌هاست راجع به این موضوع در فکرم که هنگامی که معماران و بناها، نجاران و نشان و دیگر صنعتگران، با شتاب تمام مشغول برپا کردن عالی‌قاپو و مسجد شیخ لطف‌الله و غیره بودند، شاهعباس در کدام کاخ در اصفهان اقامت کرده بود. همیشه فکر میکردم که در این مدت محل اقامت شاهعباس بزرگ و

حرمش در باغ چهل ستون بوده که بابار گفته دکتر هنرفر کتاب نامبرده در صفحه ۵۷۰ باغ دلگشای جهان‌نما نامیده‌میشد. مدت‌ها آنروزگدار و دیگران تصور مینمودند که بانی کاخ کنونی چهلستون شاه عباس اول بوده است. ولی دکتر هنرفر در صفحه ۵۵۷ کتابش اظهار میدارد که در سال ۱۳۲۷ تاریخ بنای کاخ چهلستون پیدا شده، و بنا بر چهلستون از زیر گچ خارج شده این کاخ در پنجمین سال پادشاهی شاهعباس دوم در سال ۱۰۵۷ هجری پایان یافته است. ولی در صفحه ۵۵۷ همین کتاب دکتر هنرفر اظهار میدارد که از نتیجه تحقیقات در باره چهلستون چنین مستفاد میشود که باغ وسیع چهلستون را شاهعباس کبیر طرح انداخته و در وسط آن عمارتی بشکل کلاه فرنگی با اتاقهای کوچک در

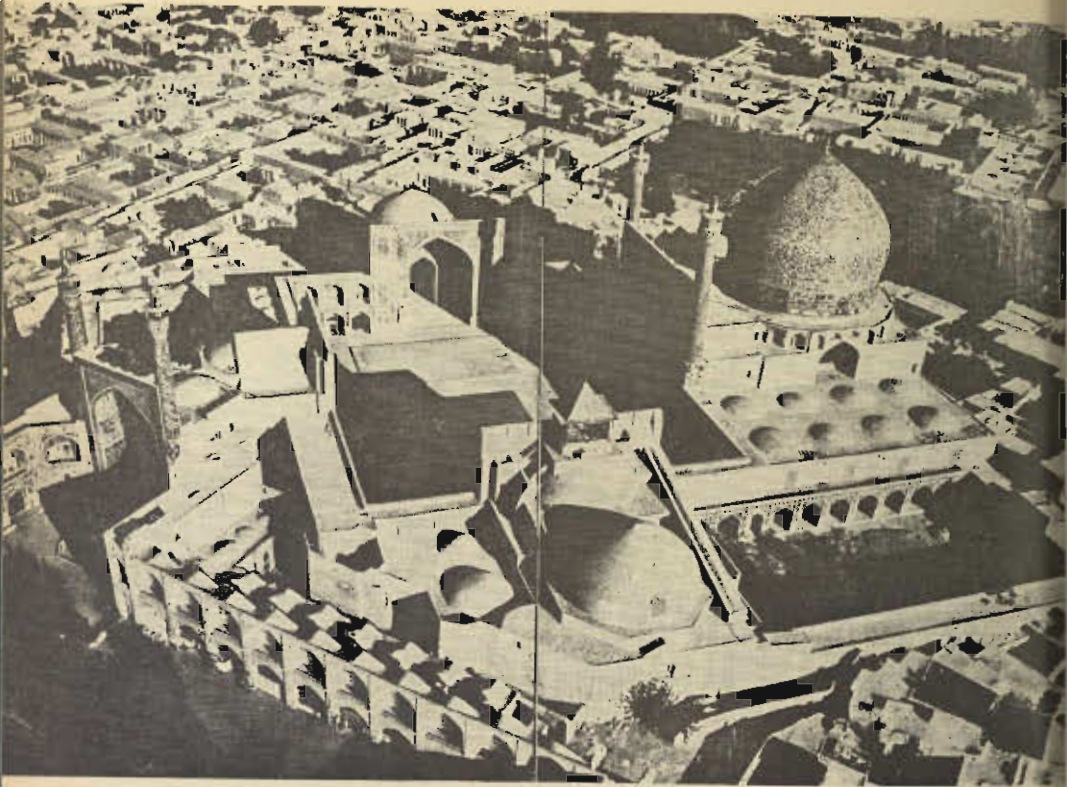
اطراف آن احداث شده بوده است. سپس با شروع سلطنت شاهعباس دوم عمارت مزبور توسعه داده شده و تالارها و ایوان‌ها بر آن افزوده شده است.

این مطلب کاملاً منطقی بنظر میرسد که شاهعباس اول در این باغ وسیع کاخ یا کاخهایی برای اقامت خود و خانواده‌اش ایجاد کرده بوده باشد و این نیز بسیار منطقی است که شاه عباس دوم که به ایجاد ساختمان‌ها و تعمیر ابنیه‌ای که پیش از او ساخته شده بودند علاقه زیاد نشان داده. بنابراین بعید بنظر نمیرسد که کاخ کنونی چهلستون همانطور که دکتر هنرفر میگوید بیشتر شاه عباس دوم ساخته شده باشد.

ولی در صفحه ۵۶۲ دکتر هنرفر میگوید ضمن تعمیرات سال ۱۳۳۵ خورشیدی در عمارت چهلستون سه اتاق نقاشی از زیر گچ خارج شد که بسیار جالب است و در یکی از آنها مجلس بزرگ شاهانه با دوازده تصویر و مینیاتور شاهعباس کبیر با تاج مخصوص و تملویر و مینیاتورها و نقاشی‌های گل و بوته ملامتی از آثار قابل ملاحظه بقلم رضا عباسی نقاش و هنرمند معروف عهد شاهعباس جلب توجه مینماید.

بنابراین معلوم میشود که کاخ چهلستون، با وجود کتیبه مکشوف در سال ۱۳۲۷ خورشیدی کاملاً کار شاه عباس سوم نبوده است؛ زیرا ملاحظه میفرمایید که در باره‌ای از قسمت‌های آن آثار دوران شاه عباس اول نیز هنوز دیده میشود، در ایران چنین رسمی همیشه وجود داشته است که وقتی کسی بنایی را تعمیر میکرد کتیبه‌ای به آن اضافه مینمود و اظهار میداشت که بنای مزبور را ساخته است. نمونه‌های زیاد از این نوع کتیبه‌ها دیده شده است.

تنها مطلبی که هنوز بنظر من تاریک است این است که آیا ساختمان‌های دیگری در این باغ وسیع وجود داشته است که با اصطلاح آنرونی شاهعباس اول



عکس هوایی از مسجد شاه اصفهان و قسمتی از میدان شاه

بوده و خود و خانواده‌اش هنگامی که عالی‌قاپو را میساختند در آن زندگی میکردم، یا اینکه شاه عباس و خانواده‌اش در همین کاخ چهلستون بسر میبردند که در زمان شاهعباس دوم تعمیر و توسعه یافته است.

من در این مقاله یک عکس هوایی از مرکز اصفهان را که شامل مسجد شاه و قسمتی از میدان و ساختمان‌های اطراف

آن است ارائه میدهم. بدون شک خوانندگان محترم بارها داخل ابن مسجد شده و آنرا از نزدیک دیده‌اند. ولی این عکس هوایی نشان میدهد چگونه معماران ایرانی در زمان شاهعباس موفق شده‌اند، قیاس بودن محوطه را طوری در طرح ساختمان‌هایشان مرتفع کنند که برای بیننده هیچ ناراحتی ایجاد نینماید، و احتمالاً اگر قیاس بودن محوطه مسجد

مطرح نشود ممکن است کسی در نظر اول متوجه آن نشود. معماران دوران صفوی هنرمندان بسیار لایقی بوده‌اند و طرح جامعی که از ابتدا برای شهر اصفهان ریخته‌اند هیچ نقصی نداشته و من این مطلب را در قسمت‌های بعدی از این مقاله بنابر گفته جهانگردان اروپایی که در عهد پادشاهی شاهعباس اول به اصفهان آمده‌اند، باآیات

خواهم رسانید . ولی از این متحیرم که در بسیاری از محلها معماران زیورست و بناهای لایق نام خود را در گوشه یکی از این ساختمانهای باشکوه قرار ندادند . چند ماه پیش یکی از بزرگترین مهندسان معمار انگلیس در این مساجد مشغول تحقیق اینهمه زیباییها بودیم و آن مهندس نیز از همین موضوع در تعجب فرو رفته بود و نظرش این توابع معماران زمان شاه عباس یکی از ضایعات اخلاقی بزرگ انسانها جلوه نموده بود .

هر قدر ما بخواهیم امروز در مورد این مطالب تحقیق کنیم باز با رنگیهای برخورد میکنیم . بنابراین چنین صلاح میدانم که گفتههای شخصی را گوشزد کنم که خود مدت شش سال در عهد شاه عباس اول در ایران اقامت داشتند و بارها و بارها در این مساجد بزرگ بار یافته و اتفاقاً بسیاری از مطالب مربوط به او را در بادشاهی شاه عباس را با دقت و موافقتی عصبی شرح کرده است . این شخص همان پیترو دلا وال معروف است که بارها نام وی را هنگام مطالعه تاریخ و باستانشناسی مربوط به شهر اصفهان بر زبان آورده اند .

دکتر شعاع الدین شفا با ترجمه این کتاب از زمان ایتالیا به فارسی خدمت بزرگی به علاقمندان بتاریخ اصفهان و اصولاً تاریخ ایران در دوران بزرگترین پادشاهان صفوی نموده است . وی این ترجمه را بوسیله نگاه ترجمه و نشر کتاب در تاریخ ۱۳۴۸ در تهران منتشر نموده است و ظاهر آن مشغول ترجمه جلد دوم آن میباشد .

پیترو دلا وال واقعاً مرد عجیبی بوده است . وی در سال ۱۵۸۶ در روم بنیان آمده و در سن ۲۸ سالگی مسافرتی طولانی به خاور نزدیک را آغاز نموده . از تاریخ ۱۶۱۷ برای مدت شش سال در کشورها اقامت کرده ، ولی بیشتر اوقات اقامت خود را در شهر اصفهان گذراند . پیترو دلا وال از هیچبزرگان

ایتالیا بوده است و هنگام اقامتش در بغداد با دختری آشوری و مسیحی ازدواج نمیدانید و او را همراه خود به ایران میآورد . همسر آشوریش در ضمن یکی از مسافرتهای وی به هندوستان در مناب مرض میشود و میبیرد و شوهرش چند اوزا مومیائی میکند و پس از مدتی آترا بیرون برده و در آنجا بخاک سپرد . تصویری که از او در آن زمان نقاشی شده اکنون در برابر من است . سبیلهای پیچیده و ریش « مژی » در دارد . موهای بالای پیشانی ریخته است . صورتش کشیده است و چشمان نافذ دارد .

اینگ من از صفحه ۳۰ همان کتاب قسمتی از گفتههای پیترو دلا وال را که مربوط به محل اقامت و اوقاف شاه عباس است نقل میکنم :

محل قابل توجه دیگری که در اصفهان دیدم اولین منخل قصر شاهی است که معمولاً سفای خارجی و مهمانان را در آنجا میپذیرد و شایفتها را در آن محل برپا میدارند . اولین منخل قصر بدین دلیل گنجه که خود قصر ، یعنی جایی که شاه در آن زندگی میکند است . حقیقت خیلی دورتر و داخل باغ است و طبق عادت حکمرانان شرق هیچکس حق ندارد از اطراف آن عبور کند یا داخل آن شود ، ولی در داخل میدان و بالای اولین منخل (که آترا محترم میشمارند و هیچکس با روی آشفته چوبی آن که قدری بالاتر از سطح زمین است نمیگذارد و حتی در مواقع مخصوص مانند آمدن مقدس آترا میبوسند) عبارت کوچکی است که عظمت ندارد ، ولی در عوض دارای زیبایی خاصی است و فعلاً مورد استفاذه آترا ذکر کرده ام .

«وقتی شاه میخواهد از قصر خارج شود سوار بر اسب میشود و از خیابان بزرگی که از داخل قصر او تا منخل خارجی ادامه دارد به پیش میراند . من مایل هستم این شیوه تغییر یابد و اگر

موقعی شش ساحت با شاه موری پیدا کرد به او خواهد گفت به نظر من بهتر است يك راهروی بلند و مستقیم قصر و مدخل ساخته شود که بیرون آید . آترا بیاید و به هر حال فعلاً وضع چنین است .

تصور میکنم یا گفتههای پیترو دلا وال که در عهد شاه عباس اول خود در این مکانها رفت و آمد نمیکرد کاملاً روشن میشود که در پشت عالی قابو یعنی در همین مکانی که آترا چهل ستون مینامیم ، عمارتها ، کلاسه فرنگیها یا ساختمانهای نوع دیگری وجود داشته است که شاه عباس و خانواده اش در آن زندگی میکردند و بنا بر گفته دکتر حرف در سال ۱۳۳۵ لاقال یکی از این اماقها را که جزئی از آن ساختمانها بود ، تخصص داده اند که از زمان شاه عباس اول است . من این اطراف را شخصاً دیدم و عموماً نقاشیهای دیواری آن بنیاد زیبا بود و همانطور که همان نقاشی است اصفهان را باستان به رضای عباس نسبت میدهند معرفی کنندگان آن اطراف هم میکنند که این نقاشیها کار رضای عباس است . ولی بنظر من آن نقاشیها هیچ شایسته به کارهای رضا عباس ندانند ، همانطور که اعتقاد دارم هیچیک از نقاشیهای کاشی چهل ستون و حتی عالی قابو کار رضای عباس نیست . ولی این نقاشی آقدر مرز زمان خود و حتی در عصر حاضر مورد تقلید واقع شده که هر نقاشی به هر سبکی را به او نسبت دادند ، همانطور که هر کاروانسرای را که بیشترشان از عهد مغول است . به شخص شاه عباس نسبت میدهند .

اگر خسته نمیشود قسمتی دیگر از گفتههای پیترو دلا وال را از روی ترجمه دکتر شعاع الدین شفا نقل میکنم زیرا بنظر جالب میآید :

«برای رفتن به بالای عمارت که چندین پله دارد از پلکان مارپیچی استفاده میشود که آنهم مطابق سابقه من نیست .

هر روزم - شماره ۱۳۹

هر طبقه ای ترکیب از يك اطاق بزرگ در وسط برای پذیرایی و اطاقهای متعدد کوچک دیگر در اطراف آن . در قسمت جلو به سمت میدان و در قسمت عقب به سمت باغ ایوانی است که روی زمین آن مسی نشینند و منظر اطراف را تماشا میکنند .

«اطاقهای کوچک به اندازه ای از راههای مختلف به یکدیگر مرتبط شده اند که به قرار گرفته مستحفظ در عمارت پایند در یک کوچک به وجود آمده است . زیبایی این خانه بیشتر ناشی از آن است که تمام دیوارها از صدر تا دیوار عقب و با میانیات و تیرهای بسیار ظرف و الوان منقش شده است و در بین طلاکاریها و رنگهای مختلف در بعضی نقاط دیوارها کنده کاریهایی شده که واقعاً زیبایی خاصی دارد و منقأ به اینک دیوارها نمی دانم از گچ مخصوص یا چه ماده دیگری وجود آمده اند که علاوه بر یکپارچگی و صافی درختش و جلای خاصی دارند و گویی از حیرت سفیدند و روی آنها نه تنها خطوط بسیار زیبا و کاری ، بلکه برقی طلا و رنگ لاجوردی و رنگهای تند دیگری که به کار رفته فوق العاده جلب نظر میکند .

«طرحها زیاد هرمنده نیست ، ولی پرخرج و پرکار است . سقفها نیز مزین به طلاکاری و نقش و نگار مختلف است که کاری و فرورفتگی و برآمدگیهایی گنجه با سلیقه خاص و غیر مانوس به وجود آمده و سطح هر یک از سقفها به قسمت های مختلفی تقسیم شده که در بین آنها هر یک با دیگری متفاوت است و در حقیقت به اندازه ای سقفها زیباتر است که باید از طرف ما ایتالیا بناها مورد تقلید قرار گیرد . موقعی که در بغداد بودم به نقاش دستور دادم با دقت تمام نقش و نگار سقف اطاق مارا که شبیه نقش منتهی سامنر و کم کارتر بود بکشند و آترا با خود به رم خواهد آورد که عملشاً مورد توجه همگان قرار

خواهد گرفت و دستور خواهند داد از آن تقلید شود .

«بعضی پنجره ها نیز واقعاً شایسته تقلید است . این پنجره ها غالباً دریای ای اطاق واقع شده ، زیرا فقط برای گرفتن نور از آنها استفاده می شود و به این ترتیب باز کردن آنها مورد لزوم نیست ، بلکه برعکس برای اینکه داخل اطاق از نظر همسایگان و اغیار محفوظ و مستور بماند دائماً آترا بسته نگه می دارند . ضمناً بطور جداگانه يك قاب چوبی به اندازه تمام پنجره می سازند و با قرار دادن آن روی میز یا جای ناهموار دیگری داخل را بر از خمیر مایه گچ میکنند ، جلوی که بعد از خشک شدن خمیر ، در داخل چهارچوب قشری از گچ یکدست و منطوع که قطر آن از يك انگشت تجاوز نیست به وجود می آید ، و بعد آترا جلوی پنجره نصب می کنند و سلم است که وقتی این قاب بر گچ آنگا قرار گرفت مانع نفوذ نور داخل اطاق می شود ، بدینجهت با يك میله طرف آهنی گچ را با دقت تمام سوراخ کرده و هزاران شکل زیبا و انواع گل و بوته به صورت مثبت کاری در داخل آن حاک می کنند و نور از طریق این نقوش به مقدار کافی وارد اطاق می شود ، بعلاوه در بعضی تالارها سوراخ بزرگ دایره مانند بنا به اشکال مختلف دیگر در جلوی پنجره ها تعبیه و شیشه های الوان جلوی آن نصب میکنند تا نور از ماورای آن به داخل نیفتد و بالتبع از ترکیب این روزنها و سفیدی گچ و تابش نور به داخل اطاق منظره ای حقیقتاً زیبایی به وجود می آید .

راجع به این پنجره دکتر حرف در صفحه ۵۶۲ میگوید : «در طرف جنوبی تالار آینه اطاق بزرگ دیگری است که در اطراف آن چندین قابوی میاتور جلب توجه میکند و یکی از قسمت های آن پنجره عالی گچی بوده است که شاهکار این صنعت بشمار میرود

پنجره مزبور ابتدا بنامی از گچ

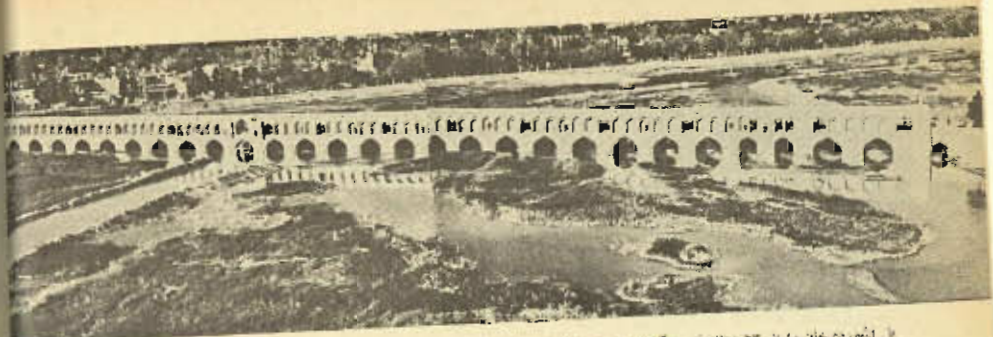
ریخته شده و سپس خلل و فرج آن بنا شیشه های رنگی ترین گردیده و بالتبعه ترکیبی عالی و بی نظیر بوجود آمده است . این پنجره از بنای تاریخی دیگری بنام درب امامی محافظت و مراقبت بیشتر در نگاهداری آن بسمارت چهلستون انتقال داده شده و در محل فعلی نصب گردیده است .

اکنون گفته های پیترو دلا وال را ادامه میدهم :

«در داخل این عمارت روی دیوارها بطور تاتک و نادر چهارچوبهایی وجود دارد که داخل آترا نقاش کرده اند ، ولی چون ایرانیان مانند ما عادت ندارند وقایع تاریخی با اساطیر و افسانه ها را مجسم سازند این نقاشیها فقط عبارت است از تصاویر تنها یا دسته جمعی زنان و مردانی که بعضاً مراحمی شرب در دست دارند ، و برخی در حال نوشیدن هستند و عده ای مست و افتان و خیزان در حرکت اند . بعضی از تصاویر به نحوی است که نمیتوان آنها را جز به نقش « ونوس » و « باکوس » که درهم آمیخته اند به چیز دیگری تشبیه کرد .

«شخصیتهای این تصاویر همه در لباس ایرانی هستند منتها کسب و پیش تصاویری از اشخاصی که کلاه فرنگی به سر دارند نیز دیده می شود تا به این ترتیب فرنگیها را مجسم کنند (البته چیز کلاه نایب لباس هیچ شایسته به البته غربیها ندارند) و نشان دهند که مدلی هادر عوام چون آفرین مستی و بی خبری تنها و بی شریک نیستند . این نقاشیها با وجود رنگهای ظریف بسیار ناشایسته ترسیم شده و مانند این است که به سنت اشخاص بی اطلاع از هنر بوجود آمده اند و به این ترتیب بیم دارم که مبادا شاه باندازدین آثاری چند از نقاش من قصد نگهداشتن او را کند .

در واقع پیترو دلا وال در مسافرت هایش نقاشی را نیز همراه داشت . «محل جالب توجه دیگر باغ



پل انبوری خان را در ۳۳ دهانه نیز میگویند (سوره بل) و در تاریخ ۱۶۰۳ هجری اسلامی سردار معروف انبوری خان برپا شده است. دهانه‌های پل از آجر و گچ و زلی روی پایه‌های گرسنگ قرار گرفته‌اند، طول این پل ۳۵۰ متر و عرض آن ۱۳ متر و هفتاد و پنج سانتیمتر است. این پل بر روی این ساخته شد که خیابان چهارباغ را به باغ‌های شاه در هر طرف و به محله جلفا متصل نماید.

شعرهای پایان‌نسخه

و در حق نویسنده و دارندة خواننده گیرندگی

ایرج افشار

ولا تعجب بدان فان رقصی
علم مقدار ایقاع الزمان
*
وما من کتاب الا سبب لا
وبقی الدهر ما کتبت بدها
(به شماره ۳۵ نیز مراجعه شود)
*
الخط یبقی زماناً بعد کاتبه
ولامحاله ان الخط یتدرس
(۲) کتاب السعیمات به خط محمودین محمدین محمود
(بدون تاریخ، ولی از قرائن از آن قرن ششم هجری است).
نیشتم خط ندانم تا که خواند
که بی‌شک من بیبرم این بماند
هر آن عاقل کی این خط را بخواند
بداند کی جهان با کس نماند
- ۳ -
قرن هفتم

(۳) «المحاسن» برقی مورخ ۶۶۹ به خط جعفرین
محمدین رجا کوفی (شماره ۹۶۹ کتابخانه آستان قدس
رضوی - مشهد).
کتب الضحی حتى نکون
لذی شافاً یوم التیامة
و معلوم فناء العبد، لکن
یکون الخط فی الدنيا علامة

بسیاری از کاتبان نسخه‌های اسلامی (مخصوصاً نسخه‌های فارسی) پس از این که «خانه مؤلف» را نقل می‌کردند، بطوری از خود به نسخه‌الحاق می‌ساختند و در آن دستور نام و نسب و نسبت و کسه و لقب خود و احياناً نام شهر یا ده و حتی نام مدرسه یا رباط یا خانقاه (وحر اینها) که نسخه در آنجا نوشته شده و نیز اطلاعاتی از قبیل آنکه کدام نسخه تأخذ استنسخ نسخه تازه واقع شده‌است، و اینها در بسیاری از موارد تاریخ روز و ماه و سال کاتب نیز قید می‌شده است.
کاتبان، حر این اطلاعات، مقداری حشرات دشمنی در طلب شران و رحمت الهی برای خود و والدین خود می‌آوردند و گاه به نقل اشعار یا گامگروه از خود (یا اشعار و اشعار قدیم) یا بیانی در تذکره‌ها می‌نوشتند.
این مطالب که پس از اتمام آخرین عبارت «مؤلف» به توسط کاتب در انتهای نسخه‌ها نوشته می‌شد در اصطلاح فرنگی کولوفون Colophon نام دارد. اگر عبارات «خانه مؤلف» را به اصلاح قدما «خانه‌الکتاب» بنامیم ناچار عبارات کاتب را می‌توان «خانه‌کاتب» یا «پایان نسخه» عنوان کرد.
باری در این صفحات قصد بر آن است که مقداری از اشعار نقل شده در پایان نسخه‌ها را، به ترتیب تقدم تاریخی با ذکر آنکه هر کدام از آن کدام نسخه است برای اطلاع خوانندگان علاقه‌مند به تاریخ هنر نسخه‌نویسی اسلامی بیاوریم. هم فال است وهم تماشا:

- ۱ -
قرن ششم
(۱) نسخه فتح‌القیسی مورخ ۵۹۵ هجری به خط محمدین
محمدین احمدین البزیدی بن عکرمه الجزیری کاتب (C: 345)
فرهنگستان علوم لندن گزارد.
اذا اعانیت فی خطی فتوراً
و لفظی و الفحاحة و المیان

گلبستان است که تماشای آن برای من
امکان پذیر بود، ولی فعلاً از آن منصرف
شدم تا فیتل گل فرا رسد و منظره آن
زیبار شود. وقتی خود شاه در اینها
است هر کس نمی‌تواند این آینه را ببیند.
ولی اکنون که وی غایب است بعضی‌ها
منجمله ما، بطور خصوصی و محرمانه
توانستیم آنها را تماشا کنیم. در عبارت
شاه مشاهده کرده که با جدیت و حرارت
هر چه تماشا می‌شدند، در این کاخ فقط
کردن آئینه هستند. تعمیرات و حاجبا
هر چه مواقع رسمی تعداد بسیار محدودی
از مقربین که اجازه حضور دارند می‌توانند
داخل شوند و بقیه (و در مواقع غیر رسمی
همه، عجمه مقربین) در داخل میدان
می‌ایستند و منتظر می‌شوند تا شاه سا
اسب از درب عمارت یا درب ورودی
قص گه مخصوص زنان است خارج
شود.

«شاه یومیه به میدان می‌آید و
بعضی اوقات اشخاصی را در آنجا
می‌باید و بعضاً اسب را به این سمت و
آن سمت می‌راند، و گاهگاه بعضی‌ها را
طراف خطاب قرار می‌دهد و احياناً افرادی
را اشعار و آنها را وسط میدان به صرف
غذا و نوشیدنی مهوت می‌کند، گاهی
نیز در میان گزشت و تعظیم و تکریم
همه اهان به این طرف و آن طرف می‌رود.
ولی بیشتر اوقات مایل به دیدار هیچکس
نیست و میل دارد تنها به بازار رود تا
ببیند مردم چه می‌کنند و بطور کلی وقت
او به این ترتیب میگذرد.»
تصوره یکم گفته‌های پیر و دلاوال
را حیح به زندگی در آن روزها بسیار جالب
بود و بدون شک در حال حاضر گفته‌های
این جهانگره ابتدائی در مورد ساختمان
های زمان شاه عباس برای باستان‌شناسان
بسیار ذقیمت است.

۵) نسخه شرح قیمة این درید مورخ ۷۰۴ (شماره ۷۷۷۱ کتابخانه مجلس شورای ملی - تهران).

رب ان بشك واتق و بتوحیدك ناطق رب فارحنی اذا قام للعرض الخلاق

۶) نسخه تفسیر کواشی مورخ ۷۱۳ به عهد صفویه بن علی بن یعقوب جیلی ظفری کتابت شده در مدرسه نظامیه (شماره ۱۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

عرض نشی است گرما باز ماند
کس هستی را نمی بینم بخالی

مکن الهی بغفوی غنی بفضله
و بتفسیر تقصیری و سوء فعلیا
اسوت و بیانی لبیا قد کتبت

قبالت من یقرأ کتابی دعایا
(به شماره ۱۷ و ۳۶ نیز مراجعه شود)

۶ مکرر) مجموعه مورخ ۷۳۴ به خط یوسف بن حسن الجاسسی (شماره ۲۶۶۴ کتابخانه ملی ملک).

عزم به هوس رفت افسوس افسوس
یار آمد و پس برغت افسوس افسوس
و مناش که بدعیرما به دست آمده بود
دریاک دیوش برغت افسوس افسوس

۷) مشهور مولوی مورخ ۷۵۰ به خط خلیل بن عبدالله مولوی (ملکی محمود فرهاد معتقد).

ژ روی معانی بیان کن کلام
درود و تهیات بسند الالم

۸) نسخه شفا الارقام مورخ ۷۸۸ به خط سلیمان قنوتی Or. 147 برلین در کتابخانه
Welcome Historical Medical Library
کسو قصد یادگار کند بعد رفت
چون نام نیک در در جهان یادگار نیست

هر که مارا کند به نیکی یاد
یا منش اندر جهان به نیکی یاد
(به شماره ۴۰ نیز مراجعه شود)

این نیشتم کما بماند یادگار
من فنام این بماند روزگار
می شوم با درد دل هر زیر گل
کس نداند حال من جز کردگار
(به شماره ۶۸ و ۶۲ مراجعه شود)

بیشتم نادانم ز حالم خبر
که عزم چه رفتم کی آید به سر
خدایا عفو کن گناهان من
که ملاقت ندارم به بار سقر

- ۴ -

۹) نسخه مکمل فی شرح المشمل مورخ ۸۲۰ (شماره ۵۱۷۰ کتابخانه مجلس شورای ملی - تهران).

شکر کن که این نامه به عنوان رسید
بیشتر از عمر به پایان رسید
بصاحت نیوردم الا امید
خدایا ز غفوم مکن تا امید

امیدی که دارم به فضل خدات
که رسم خون تکیه کردن خلاصت

بصاحت نه چندان که آری بری
و گسر شمیلی شرمساری بسری
(۱۰) نسخه امین العتاق مورخ ۸۳۵ به خط سید نعمت الله درویش (شماره ۱۹۳۰/۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

نویسنده بیاد از جهان بی نیاز
و خواننده را نیز عمرش دراز

آمریزید یاد نویسنده این کتاب به سوره فاتح الکتاب
یاد کند.

به یادگاروشتم من این کتاب را
و گرنه این خط من لایق کتابت نیست
(به شماره ۴۳ نیز مراجعه شود)

دل بسته بد و قام شکسته
این است خط شکسته بسته
(به شماره ۳۴ و ۵۱ و ۵۳ و ۵۶ نیز نگاه کنید)

همیت تا حیات وصال باشد
بهین اسباب عیش و کاهرانی

والحمد لله رب العالمین فی الدلیح عشر من شهر الصفر

ختم لیس باخیر و الظفر من خمس

و اربعین و تعجیل کتبه

بنفسه لفظ آخر قصه

کدر تو رسم زد بی خط من عیب من

که سوز رفت از جابب جهم بر زودات

یا یاز از مشرقیها خواهد کتاب از قاریان دعا خواهد

یا ریکار این قدر تمام بود غضب از یار کار نام بود

روزیه قلک مولا شرب و بر جان کند

«زیر حال بند ز ظلم جلا کند»

یا بر سب کلهار نوبان آنسی

کاید خط من بخواند و من در آن کند

بیت تاریک من از آنجا که مایه دایه من در چشمم کورده نوازه جز از زود نیاید
چون که داد سوزا در ره خلف باز شد که بر تو ایان ز نظر کورده حلالی هر چه شد
حسوس شده درین دنیا که هر چه حلالی شدی حال خون در آن به برین ملامت زنی دنیا که هست کایه من
عشق این علا نمودم نشاء حقیق بی خودی آرزوی است بر شاهان و پادشاهان هر چه میاید من

بیشتر از عمر به پایان رسید
بصاحت نیوردم الا امید
خدایا ز غفوم مکن تا امید
امیدی که دارم به فضل خدات
که رسم خون تکیه کردن خلاصت
بصاحت نه چندان که آری بری
و گسر شمیلی شرمساری بسری
(۱۰) نسخه امین العتاق مورخ ۸۳۵ به خط سید نعمت الله درویش (شماره ۱۹۳۰/۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

نویسنده بیاد از جهان بی نیاز
و خواننده را نیز عمرش دراز
آمریزید یاد نویسنده این کتاب به سوره فاتح الکتاب
یاد کند.

به یادگاروشتم من این کتاب را
و گرنه این خط من لایق کتابت نیست
(به شماره ۴۳ نیز مراجعه شود)

دل بسته بد و قام شکسته
این است خط شکسته بسته
(به شماره ۳۴ و ۵۱ و ۵۳ و ۵۶ نیز نگاه کنید)

همیت تا حیات وصال باشد
بهین اسباب عیش و کاهرانی

۱ - قیصرین مورثه که این بیت را برای یادگاری به نام
۲ - کذا (صحیح) خدایا گناهان من عفو کن.

به کام دل بسته

تضع بنام از مهر و جوانی
 غرض نقشی است که ما باز ماند
 که هستی را تمیزیت بقاشی
 مگر صاحبی روزی ز رحمت
 کند در کار مسکینان دعاشی
 بماند سالها این نظم و ترکیب
 ز ما هر ذره خاک افتد به جانی
 (۱۱) شرح اسباب و علامات نفسین عوض کرمائی
 مورخ ۸۳۹ به خط شیخ محمودین بیژانحد تبریزی (شماره
 ۱۱۱۵) کتابخانه مجلس شورای ملی ، تهران .
 در دلم آید که تبه کرده ام
 کین ورتسی چند سیه کرده ام
 (۱۲) شرح مفتاح العلوم سید شریف جرجاسی مورخ
 ۸۵۶ به خط ابوالحسن محمدین عثمانین مسعود (نسخه
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، معرفی شده در صحنه ۳۵۵۶
 فهرست آجا به نام مصنفش دانش پژوه) .
 غریق رحمت از کسی یاد
 که کاتب را به الحدی کند یاد
 (به شماره ۳: نیز مراجعه شود)
 (۱۳) دیوان سلمان ساوجی مورخ ۸۵۹ (شماره ۲۱۳ ج
 مجموعه دانشکده الهیات و معارف اسلامی در کتابخانه مرکزی
 دانشگاه تهران) .
 تا که باشد در آسمان مهتاب
 تا شود زلفدینکوان در تاب
 باد یارب مبارک و فرخ
 بر خدایوند این کتاب کتاب
 *
 یا نظرا فیه سال الله مرصحة
 علی الحنف و استغفر لصاحبه
 واطلب لنفسک من خیر زینبیا
 من بعد ذلك غفرانا لکاتبه
 (۱۴) شرح تعریف چاریردی مورخ ۸۶۲ به خط محمدین
 ملک تلجانی (ارائه شده برای فروش به کتابخانه مجلس
 شورای ملی که علی‌الظاهر خریداری گردانند) .
 هرکه بعدازمن بخواند این کتاب
 او وصی مات تا روز حساب
 تا بخواند گاه گاهی بهر من
 سورة اخلاص یا ایا الکتاب
 *

معلوم شد این اثر از سوی حضرت ابی طالب علیه السلام در سال ۱۰۰ هجری قمری در مدینه منوره
 نگاشته شده و در آنجا در کتابخانه آن حضرت در اختیار شیخ محمد باقر آل کافری در سال ۱۲۰۰ هجری قمری
 در کتابخانه آن بزرگوار در شهر مشهد واقع گردیده و در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در کتابخانه
 مرکزی دانشگاه تهران واقع گردیده و در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در کتابخانه
 مرکزی دانشگاه تهران واقع گردیده و در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در کتابخانه

محققان در این باره اطلاع دارند
 کتب از آن زمان در این کتابخانه
 موجود است و در دسترس محققان است

مستوفی الاثر شیخ علی بن ابی حمزه
 مشهور به شیخ مفید
 مؤلف کتابهای متعدد
 در فقه امامیه و اصول دین
 و تاریخ و تاریخ الفتن
 و معانی و شرحها
 و کتابهای دیگر
 در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
 موجود است
 شماره ثبت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
 ۱۳۰۰ / ۱۳۰۰ / ۱۳۰۰

این بستم از برای آخرت
 بویک باشد دنیا را مغفرت
 من نخواهم مرد این را از کسی
 آخرت به ، آخرت به ، آخرت
 *
 کاتب این کتاب اگر دانی
 هست محمدین ملک تلجانی
 *

الهی بدان کسی که این خط نیست
 عفو کن گناه [و] عطا کن بهشت
 ۱۴ مکرر) نسخه ۸۷۱ مجموعه محمد شیع (لاهور)

نوشتن این کتاب بر معانی
 کتب بایده که آنرا نیک خوانی
 رموز حمله اوراق آن را
 کماهی ای برادر باز دانی
 ... از برای هر که خوانسی
 کسی حکم و بسی درها فثانی
 به ترتیب معانی خوب کوشی
 چو این دم صاحب و ارباب کانی
 به نادی بگذرانی عبر خودی
 نماید سالها تو کامرانی
 (۱۵) الرسالة الحاثیه مورخ ۸۸۵ به خط عبدالملک بن
 محمد شیخ علی ماکان معروف اولوستی (۱) (ملکی محمود
 فرهاد معتمد) .
 خطم هر چند دین را شاید
 بنا بر قبول مخدومی نوشتن
 (به شماره ۱۶ نیز مراجعه شود)
 نوشتن یادگار از مهر یاری
 که یادآور بود در روزگاری
 (۱۶) مجموعه مورخ ۸۸۶ که یکی از اجزاء آن فرخ نامه
 جلالی یزدی است (مجموعه انوار براون) .
 خطم هر چند خواندن را شاید
 بنا بر حکم مخدومی نوشتن
 (به شماره ۱۵ نیز مراجعه شود)
 (۱۷) الطول مورخ ۸۸۸ خط فتح الدین محمدین علی
 عاسی . (شماره ۴۰۱۰) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)
 لعل الهی یعفو عنی بغفل
 و یغفر ثنائی و سوء فعائیا
 باموت و یقیم کسل ما کتبت
 فیالیات من یقرأ کتابی دعائیا
 (به شماره ۶ و ۱۷ نیز مراجعه شود)
 (۱۸) مجالات ابلاقی مورخ ۸۹۶ به خط جلال الدین
 خوارزمی (شماره ۴۲۹۰) کتابخانه ملی ملک) .
 بلوح الخط فوالقرطاس دهرأ
 و کاتبه رمیم فی التسراب
 (به شماره ۳ و ۱۸ و ۳۸ و ۵۸ نیز مراجعه شود)

- ۵ -
 قرن دهم
 (۱۹) نضجات الانسجامی مورخ ۹۱۴ به خط یوسفعلی بن
 محمود (نسخه شماره ۴۶۰۴) کتابخانه ملی ملک) .

شد صرف کلمات همه اوقات تولد
 چرخ نامه سیاه نندار کار تو حاجل
 (۲۰) شرح فواعلشنی علی کرکی مورخ ۹۳۲ (خرنبرای
 کتابخانه مجلس شورای ملی از باقر ترقی) .
 سه ختم انبیا و ختم قرآن
 که ختم گارها بر خیز گردان
 *
 اگر سهوت آن در پذیرند
 فرزگان خنده بر خردان نگیرند
 (۲۱) مشارق الانوار مورخ ۹۴۵ (ملکی آقای مجد) .
 گزین برهم زده بینی خط من عیب مکن
 که مرا فرقت اجاب به هم برده است
 (به شماره ۶۶ نیز مراجعه شود)
 *
 بایع از مشتری بها خواهد
 کاتب از قاریان دعوا خواهد
 *
 یادگار این قدر تمام بود
 غرض از یادگار نام بود
 *
 روزی فلک هر آینه بر من چغ کند
 در زیر خاک بند ز بندم جدا کند
 یارب نگاه دار توایمان آن کسی
 کاین خط من بخواند و بر من دعا کند
 (به شماره ۲۷ و ۳۰ نیز مراجعه شود)
 *
 نیستنه سالها مانسد ، نه کاتب
 اگر در خاک جویبی هم نیابی
 *
 نیستنم من ندانم تا که خواند
 یقین است من نمانم ، این بماند
 *
 قاریا بر من مکن قهر و عتاب
 گر خطایی رفته باشد در کتاب
 آن خطای رفته را تصحیح کن
 از کسرم ، والله اعلم بالصواب
 (به شماره ۲۵ و ۶۳ نیز مراجعه شود)
 (۲۲) حاشیه شرح تجرید مورخ ۹۵۴ خط عبدالوهاب بن
 مصطفی بن امیر علی فقیه (شماره ۲۶۶ ج مجموعه دانشکده
 الهیات و معارف اسلامی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) .

الخط باقی و المعمر فانی

العبد عاصی و الرطب عالی
(۲۳) اختیارات بدعی از حاج زین‌عطار مورخ ۹۶۱ به
خط سلطان محمدشاهپوری (شماره ۴۵۴۶ کتابخانه ملی ملک)
عزیز رحمت و حسین کسی یاد
که کاتب را به تکبیری کند یاد

(۲۴) ارشادالانسان مورخ ۹۷۱ (عشره شده کتابفروشی
خیام به کتابخانه مجلس است)

کتبت کتابی بخط جمیل
بیجا و جهد و عمر سلوول
فاخسی من الموت ان حاسنی
فاعوا کتاسی بشی، قلبی.

(۲۵) ترجمه فارسی مصباح کتیمی مورخ ۹۷۴ در نزد
به خط حسین بن فضل حسینی استرآبادی (ملکی حسین
عالمی - کاشان).

قاریا بر من ممکن قهر و عتاب
گر خطای زفته باشد در کتاب
آن خطای زفته را تصحیح کن
از کرم ، والله اعلم بالصواب
(به شماره ۲۱ و ۶۳ نیز مراجعه شود)

*
عزیز رحمت یزدان کسی بیاض
که کاتب را به اخلاصی کند یاد
(به شماره ۲۳ نیز مراجعه شود)
گستاخی را امید غفوس

(۲۶) روض الجنان فی شرح ارشاد الانسان مورخ ۹۷۸
خط حسین محمدحسینی (شماره ۸۲۷۲ کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران).

وقاسله افیت فی الکتب سحره
بیتک من مسال قلت دعیمی
اری فیها کتاب

محد کتابی فی حد بیستی
(۲۷) تعریب نسخه الملوک خراسی (الشر الملوک)
مورخ ۹۷۹ به خط کمال‌الدین حسین بن شمس‌الدین محمد
کرمانی (کتابخانه ایاسوفی).
مراد ما نصیحت بود کسردیم
حوالت یا خدا کریم و رفتم

فی الطلب المصلح لکاتبه

فردا که چرخ دامن جرم رها کند
وین خاک تیره بند زبدم جدا کند

یارب نگاه دار توایمان آن کسی

کاین خط من بخواند تو بر من دعا کند
(به شماره ۲۱ و ۳۰ نیز مراجعه شود)
(۲۸) شرایع مورخ ۹۸۰ (شماره ۶۱ ج . مجموعه
دانشکده الهیات و معارف اسلامی در کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران).

خط نوشتم صرف کردم روزگار
من تمام خط بنامند یادگار
(به شماره ۸ و ۶۲ نیز مراجعه شود)

(۲۹) شرح قانون قرشی مورخ ۹۸۱ لوزرد. به خط
اسدالله بن عبادالله بن محمدالحسینی المازندرانی بیابانکسی
(فراموش کرده‌ام محل نگاهداری نسخه را یادداشت کنم).
خا[نا] که التبا بدتر کسی بود مرا

مهر علی و آل علی پس بود مرا
*
دستم به زیر خاک چو خواهد شدن تبار

باری سه یادگار بنامند خط سیاه
(به شماره ۵۹ نیز مراجعه شود)

(۳۰) مجموعه عرفانی مورخ ۹۹۸ خط بیک محمدبن
سلطان محمد شرقانی (مجموعه بنیو الزمان فروزانفر که
اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است).

دوزی که چرخ بر من مسکن جفا کند
در زمر خاک بند ز بند جدا کند
یارب نگاهدار تو ایسان آن کسی
کاین خط من بخواند و بر من دعا کند
(به شماره ۲۱ و ۲۷ نیز مراجعه شود)

(۳۱) اخلاقی حسینی (قرن دهم) موزه مولانا به شماره
۱۴۵۵ در قوتیه.

خدا او را دهد عالی مراتب
که خواد فاتحه در حق کاتب
(۳۲) بوستان سعدی (قرن دهم) خط عبدالواحدمهدی
(شماره ۴۱۵۳ کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران).
آغاز کاتب به انجام رسید
جان از غم و اندیشه به آرام رسید
این نامه که نام ساحش باقی باد
المنه الله که به اتمام رسید

- ۶ -

قرن یازدهم

(۳۳) التحفة السعدیة از قطب‌الدین شیرازی مورخ ۱۰۱۴
خط زین‌العابدین شاه محمد استرآبادی (شماره ۳۸۱ کتابخانه

وزیری : (۲۵)

آن روز که بد ز کار خواهد ماندن
خط است که یادگار خواهد ماندن

این نقش که از خامه مشکین سر زد
بر صفحه روزگار خواهد ماندن

(۳۴) حاشیه جلالی مورخ ۱۰۲۲ به خط محمدالتهریر
بالمؤید جلالی (کتابخانه انجمن آثار ملی).
دل خسته به و قلم شکسته
این است خط شکسته بسته

(به شماره ۱۰، ۵۱ و ۵۳ و ۵۶ نیز نگاه کنید).
(۳۵) عجایب المخلوقات مورخ ۱۰۴۳ خط عبدالعزیز بن
ولی‌بندایندی (شماره ۱۲۸۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

و مامس کاتب الا بدلی
و بیقراندر ما کتبت بیداه
ولاکتب بخطک غیر شی
مسرک فی القیمة ان تسره
(به شماره ۱ نیز مراجعه شود)

*
باینصبر کتابی تشدید بنه
اعتر سایه و استغفر لصاحبه
و اطلب من الله غفراناً و مرحمة
المؤمنین و لا تطهر معایبه
(به شماره ۱۳ نیز مراجعه شود)

(۳۶) شرح تهذیب مورخ ۱۰۴۸ خط محمدبن قنبرعلی
(عشره شده توسط کتابفروشی خیام به کتابخانه مجلس است).

اموت و یقی کل ما قد کنیته
فیالیت من یقرأ کتابی دعائیا
اعل الهی یف غنی یسئله
و یفسر زلانی و یوه فعالیتا

(به شماره ۶ و ۱۷ نیز نگاه کنید)
(۳۷) تعلیقات قواعد مورخ ۱۰۴۸ خط علیشاه بن کمال
الزهدی (عشره شده توسط کتابفروشی خیام به مجلس است).

ینا خالق الخلق طراً بعد اطوار
و باعث الرزاق فی سیرو افتار
اغفرلی لصاحباً افضاً و لکاتبه
و المستعیر له ان ردوا لتباری

(۳۸) شرح بیست باب مورخ ۱۰۴۱ خط کاظمین محمد
صالح مشهور به فرشته (نسخه عشره شده توسط کتابفروشی
خیام به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

قدتم کتابی بیون الوهاب
امید که باشد همگی خیر و صواب

گر سهو و غفالی شده باشد واقع

رب اغفرلی انک انت الوهاب
(به شماره ۶۴ نیز مراجعه شود)

*

خدا چو داد ترا دولت نوشتن خط
یقین شدت که برین عمر اعتباری نیست
کتاب چند پس از غویش یادگار گذار
که خوشتر ز کتب هیچ یادگاری نیست

*
لقد سوت اوراق الکتب
فان الله اعلم بالصواب
علیک بان تذکر انی بخیر
اذا نصرت خطی فی الکتب

خرجت من التراب بغیر ذنب
رجعت مع الذنوب الی التراب
یلوح الخطل فی القرطاس دهرأ
و کاتبه رعیم فسی التراب

(به شماره ۳ و ۱۸ و ۵۸ و ۵۶ مراجعه شود)
(۳۹) مفصل خط مورخ ۱۰۴۳ خط و جیه‌الدین بن
اسمعیل کاتب (شماره ۴۹۴ کتابخانه مجلس شورای ملی،
تهران).

صد شکر کزین نسخه «دینی مطالب»
گردید سیه روز نصاری چون شب
مقلوب ارگت خم ازوبیت عجب
زانروی که شد تمام درمال «غلب»

(۴۰) معارج النبوه مورخ ۱۰۳۴ (کتابخانه ملی ملک
شماره ۳۵۵۸).

رحمت حقی نثار خواننده
بسر نویسنده و رساننده
هر که مارا کند به نیکی یاد
نام او در جهان به نیکی باد
(به شماره ۸ نیز مراجعه شود)

(۴۱) دیوان عرفی مورخ ۱۰۳۹ خط احمدبن حسین
دراقی (در کتابخانه‌های ترکیه وصف شده در فهرست منقولیات
احمد آتش ذیل شماره ۷۳۳).

(۴۲) شرایع مورخ ۱۰۳۹ (فراموش کرده‌ام که محل
نگاهداری آن را یادداشت کنم).

انامعت من یفرك بعدی
فسمحان الذی بالغت سدری
*

فی احد الحسین توفی و درین سخن اسفله بچیل و تیری و ترک مسافرتی
 فعمدی الجسد الاخر فی السوق ذاهبا و جایا د منها ما ذکوه اولیها
 الخازمی ان والی نجاب اهدی الی فرج بن منصور السامانی فرسالة فزان
 طاهران و تعلیقا له جناحان من الریس اذا قرب الالسان سنة تشریحا
 و اذا بعد الصغما بالجیب ثم قال ربما یتبع الناس من الثعلب الطیار
 فان الثعلب کانت طیاره فی عهد کلیا ینین و منها دجاجة راسین
 و دجاجة باربعة ارجل و لیکن هذا اخر الکتاب الکلام
 فی الجیوان و به فحتمه نختمه و الحمد لله رب العالمین
 و کان الفراغ من تنقیحه ففاد بوم الثالث فی غیره
 شهر صفر الظرف سنة ثلاث و عشرين و الف و ثمان مائة
 علی صاحبها افضل الصلوة و السلام و
 تاملک بنم العبد الغیر الایم غفور به عبد
 القادر بن ولی الغدادی اصلا الشافعی
 فی مذهبها متمسکا من نظرفیه
 ان یوم الخیر کما یتبعه ایق
 باب العالمین
 ۱۳۲۱

باز این خط را در طهران
 در روز شنبه ۱۳۲۱
 در روز شنبه ۱۳۲۱
 در روز شنبه ۱۳۲۱

کشفک یا کتاب ولست انوری
 عدوی ام مدنی ام رفیعی
 (۴۳) روضة الصفا مورخ ۱۰۴۴ خط ثورالین محمد
 سزوری (شماره ۴۱۱۳ کتابخانه ملی ملک)
 بهادگار نوشته من این کتاب را
 و گرنه این خط من لایق کتابت نیست
 (به شماره ۱۰ نیز مراجعه شود)

*
 فریق رحمت یزدان کسب یاد
 که کتاب را به احمدی کند یاد
 (به شماره ۱۲ نیز مراجعه شود)
 (۴۴) مجموعه شصت و نهمین
 ۱۰۴۵ خط اسمعیلین محمد بن نثار در امشهان (در مجموعه
 دکتر رضا محبت دیده شد . کتب او حالا در کتابخانه آستان
 قدس رضوی است)

شش خطوطی برهه بعد موتی
 الا انها تفسی و تفسی املی
 فیها ناظرأ فیها سلاله رحمة
 لکاتبها المدفون تحت الجنادل
 (۴۵) عالم آرای عباسی مورخ ۱۰۵۷ خط هدایت الله
 ایسوری (کتابخانه ملی ملک . شماره ۴۱۶۰)

اندام هیچگونه نوشته راه
 بجز لاتعلوا من رحمة الله
 (۴۶) مجموعه قفهی مورخ ۱۰۵۹ ماری دویادگاری
 است به خط دو مالک (ظاهرأ) نسخه آقای آشتی از قنلای
 یزد .
 ای که در خط ینگری چون نوشته باشم درجهان
 دارم احمدی توقع از سر اخلاص خووان
 (کامران)

*
 به یادگار نوشته خطی که ایامی
 بدین بهانه عزیزان کنند از ما یاد
 (سلمان)

(۴۷) اللیة شهیدمورخ ۱۰۶۳ خط خواجه پور (شماره
 ۳۳۷۱ کتابخانه ملی تبریز - مجموعه محمد نجوانی)
 نوشته را ای خدای کریم
 ربانی به جنت به ناز و نغم
 تو خواننده را نیز رحمت کنی
 مقامش به فردوس و جنت کنی

(۴۸) حدیثه سالی مورخ ۱۰۶۵ (ملکسی مرحوم
 ملک الشعراء بهار)

بارب به سپهر و مهر تابنده او
 یارب به نبی و شرع پاینده او
 بنمای ره راست بر آن کاین نبوت
 یگشای در فتح به خواننده او
 (۴۹) حدیث نامه اهدم مورخ ۱۰۷۲ به خط محمدتقی
 (شماره ۴۲۶۸ کتابخانه ملی ملک)
 هر که کتاب را کند به فاتحه یاد
 فتح کارش به فتح فاتحه یاد

(۵۰) انوار التزیل مورخ ۱۰۸۳ (ملکی مرحوم
 ملک الشعراء بهار)
 والمسرجه من اطلع فیه ان یدر بالحسنه السیئه
 لان المنتسح سقیم و فهمی قاسم من تمحیح کل سقمها
 (۵۱) مثنوی مولوی مورخ ۱۰۹۲ خط محمدبن محمود
 (خانقاه نعمت اللهی . تهران)
 دل خسته بد و قلم شکسته
 این است خط شکسته بت

(به شماره های ۱۰ و ۳۴ و ۵۳ و ۵۶ نیز مراجعه شود)
 (۵۲) مجموعه درانهای رساله جراحی خط قرن یازدهم
 گنداملی مازندرانی (شماره ۲۹۹۳ کتابخانه ملک)
 روزی که نه ماتم و نه شیون ماند
 داشت و قلبم . نجان دین من ماند
 بر خاطر دوستان فراموش مباد
 خطی که به یادگار از من ماند
 (به شماره ۲ نیز مراجعه شود)

*
 هر که خواند دعا طبع دارم
 زاسکه من بندگی گنه کارم
 (۵۳) بهارستان جامسی خط قرن یازدهم (شماره ۱۱
 کتابخانه سلطنتی . کنهاگ)
 دل خسته بود [بد] و قلم شکسته
 این است خطی شکسته بت

(به شماره های ۱۰ ، ۳۴ ، ۵۱ و ۵۶ مراجعه شود)
 (۵۴) الروضة نهیة خط قرن یازدهم عبدالفتاح بن ولی
 مصدین عبدالفتاح (فراموش کرده ام محل نگاهداری آن را
 یادداشت کنم)

نوشته کتابی به حرف تمام
 علیک الصلوة نبی اسلام

*
 من نوشتم صرف کسرم روزگار
 من نماند این بهانه یادگار
 (۵۵) نظم الامول خط قرن یازدهم (عرضه شده توسط
 کتابفروشی خیام به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

الهی بالسی و باطن عمه
و لعلها الکرام العالمینا
بکلام الهی قاطب عنی
و یکنی واحد للعالمینا
*
وزیران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آتش تمام
(به شماره ۵۷ نیز مراجعه شود)
۵۹ قسمت شاه اسمعیل (از روضه الصفا) مورخ ۱۱۰۵
(کتابخانه وزیری، بزرگ، ذیل صفحه ۳۵۹).
ست قلم و ذل شکسته
این است خط شکسته بسته
۵۷ نظم الاموال مسطور ۱۱۰۶ خط محمد ابراهیم
قرظینی (ملکی محمود فرهاد معتمد).
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آتش تمام
(به شماره ۵۵ نیز مراجعه شود)
۵۸ کتابچه مجاهده مورخ ۱۱۳۵ خط عابدین سلطانی
(شماره ۵۳۶ کتابخانه ملی ملک).
یلوح الخط فی التراسل مهنراً
و کتبه رومی فی التراب
(به شماره ۳ و ۱۸ و ۳۸ نیز مراجعه شود)
*
خلقت من التراب بغير ذنب
رجعت مع الذنوب الی التراب
۵۹ رساله طبعی مورخ ۱۱۳۱ (شماره ۲۴۳) کتابخانه
ملی ملک.
نستم به زیر خاک چو خواهد شدن سیاه
بباری به یادگار بماند خط سیاه
(به شماره ۲۹ نیز مراجعه شود)
۶۰ هالی الاوضاع مورخ ۱۱۳۳ خط عبدالله ترشیزی
(شماره ۲۲۷۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).
ز دوستان حقیقی تو قم این است
که بعد مرگ فراموش ازها نکنند
*
دارد از خواننده کاتب التماس این دعا
اغتر اللهم للکاتب بحق مصطفی
۶۱ روضه القلوب قرن دوازدهم خط حسین بن عبدالمجید
واظف امینانی (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، خریداری
از مجموعه دکتر اسدالله بیژن).
هر چند به عمر اجباری نبود
ما را به جهان نمی قراری نبود

جز خط سیاه در جهان به ازما
۶۲ اسکندرنامه نظامی مورخ ۱۲۱۶ (کتابخانه سلطنتی،
کینیاک - شماره ۱۰۰).
نوشته بماند سیه در (یز) سفید
نویسنده را نیست فرهاد امین
*
من نوشتم صرف کردم روزگار
من تمام این بماند یادگار
(به شماره ۸ و ۲۸ نیز مراجعه شود)
۶۳ ترسلات حایر مورخ ۱۲۴۸ (مجموعه املاک التمرای
بهار).
قاریا بر من مکن قهر و عتاب
گر خطاتی رفته باشد در کتاب
آن خطای رفته را تصحیح کن
از کرم . والله اعلم بالصواب
(به شماره ۲۱ و ۲۵ نیز مراجعه شود)
۶۴ علاج الامتاع مورخ ۱۲۶۹ خط محمدباقر
سلطانی (مجموعه محمود فرهاد معتمد).
سعی خطوط علی بالذات برهه
واعلی تحت التراب ریمه
*
فندتم کتابی بعون الوهاب
امیدگ باشد همگی صدق و صواب
گره و خطاتی شده باشد واقع
اغفر لی انک انت الوهاب
(به شماره ۳۸ مراجعه شود)
۵۶ مجموعه مورخ ۱۲۷۲ خط آقاها شهیرزادی
(شماره ۴۱۶۳ کتابخانه ملی ملک).
گر به هر برزده بینی خط من عیب مکن
که مرا محنت ایام به هم برزده است
(به شماره ۲۱ نیز مراجعه شود)
۶۷ انوار سهیلی مورخ ۱۲۹۴ خط اسمعیل بن گل محمد
(شماره ۲۷۸۵ کتابخانه ملی تبریز).
خلم متوش است ویریشان چو زلف یار
عیب مکن که در شب هجران نوشتام
بدون تاریخ و تشخیص
۶۸ از روی دستنی که درباره یک نسخه خطی در
مجله شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی (شماره ۲ - سال
۱۹۷۲ ص ۱۵۴) آمده است نقل می شود.

بشد و روح به کسب این کینه شد مستند ما در این روز اول
بدر و درین کار کرده بود روح او درین فانی بود با منی هم کفیم
بزیارت است و سعادت بخش عزت درین روز فرزند شوق شادمان
و در شکل با ششم نظر کردم بود در خانه که مکر کرده بود و در
در خانه هم در خط بود که بنده و هم با این نسبت لیکن هم با یاد
خاسته از اعدا و است شافقت با بر کرده نمانده و هم با این نسبت
از این برین صفت مکن با نمانده و در اول خط و این است با عدم
کرده که در خطی از کلام خاتمه فرموده و در کلام خود ختم کرده

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

تتمت الکتاب بحمد الملک الوهاب خیرانی در این تاریخ
در این فتنه مستند نشود به الف کلمه التوبه المقصود
الاقول الخیر کبریم الهی بن حایر محمد و با این خط ختم کرده
علی رحمت بزوان می یاد که کاسه با این کینه یاد

نستم کتابم به غار و نیاز
به شهای تاریک و روز دراز
من از مرگ ترسم که آید فراز
فروشند کتابم به رخ نیاز
۶۹ یک نسخه ای که نزد آقای باقر ترشی چند سال
پیش دیدم (به اسمش را یادداشت کرده ام نه تاریخش را)
خیال می کنم بعدها به مجلس داده شده است.
نوشته بماند به خط غریب
که نصر من الله و فتح قریب
*
نوشته بماند سیه بر سفید
نویسنده را نیست فرهاد امین
*
هر که خواهد دعا طبع دارم
زانکه من بنده گه کارم
۷۰ شرح عین العباد (نسخه مجموعه کریستن سن در
کتابخانه سلطنتی کهنک).
به یادگاری خود من نوشتم این خط را
و گرنه این خط من لایق کتاب نبود
۷۱ خواص الآیات (شماره ۵ مجموعه کریستن سن در
کتابخانه سلطنتی کهنک).
نستم به زیر خاک که خواهد شدن نیام
باری به یادگار بماند خط سیاه
*
البت در بسیاری از کتابها کاتبان «ختم» نسخه را با
«تم» (و نیز تکرار چندبار آن) و «تمت» و «تمام شده»
و جزینها مشخص کرده اند. در بعضی از نسخهها «تتمت تمام شد کار
من نظام شد» دیده می شود، مخصوصاً نسخ هندی (فی المثل
در نل و دمن نسخه شماره ۱۲۹ کتابخانه سلطنتی کهنک دارد...
و باری تمت تمام شد، کار من هم نظام شد ا)

ابن سینا

دانش پزشکی شیخ موسی و بی بارخه اس کیان دارو

دکتر محمود نجم آبادی

رئیس بخش تحقیقات تاریخی طی و بهداشت دانشکده طبقات دانشگاه تهران

در شماره قبل شش قلم از گیاهان دارویی کبندی و صفراوی که شیخ در قانون آورده نگارش یافت. اینک دنباله آن از نظر خوانندگان می گذرد:

۷ = رازک - شیخ نام آنرا لیلاب آورده است (Houblon = هومولوس لوبولوس = Humulus Lupulus) که از گیاهان بسیار مفید کبندی به شمار می آید. نام دیگر آن خسته‌الدنبار است. شکل شاخه گلدار ماده و میوه

شکل شماره ۱



کامل و برش قائم آن در شکل شماره (۸) دیده میشود.

۸ = رازناک - اما رازناکه که معرب آن رازناج است و بریان فرانسوی آنرا Fenouil یا به زبان علمی لائین آنرا Foeniculum Vulgare نامند.

در شکل (۹) دو قسمت از یک گیاه کامل و گل آن دیده میشود.

رازناکه از داروهای مفید صفراوی و کبندی است که

شکل شماره ۲



شیخ آنرا زیاد استعمال میکرده و هنوز هم در کشورهای آسیائی این دارو را برای بیماریهای کبندی و صفراوی (یعنی سند صفرا) استعمال میکنند.

۹ - راجل الفراس - که نام دیگر آن اطریلال است و در کشور ما آن را قازاقاشی (قازاقاشی) می نامند و لائین آن Cochlearia (Cironopi) میباشد.

این گیاه همان گیاهی است که تا چندی قبل در فصل بهار دروه گردن آنرا میفرودختند و اغلب خانوادها آنرا برای تمسیه خون و جلوگیری از صفرا به تجویز پزشکان قدیم میخوردند. حتی بعضیها آنرا در غذاهای خود داخل کرده بمائند سبزها یا میل ورغبت و به نیت سلامتی از آن استفاده می کردند.

۱۰ - روناس - (بسیا روناس) - قوتالمبائین = Rubia Tinctorum = Garance از داروهای بوده که شیخ از آن در قانون نام میبرد و ثابت کرده است ریشه آنرا



شکل شماره ۳

که رنگرزی استعمال میکنند در انبساط مجاری کبد و طحال و برقان بسیار مفید می باشد.

شیخ در قانون جوشانده (Infusion) و یا سکنجین (Oxymel) آنرا برای درمان بیماریهای کبندی و صفراوی شروحاً متذکر گردیده و علاوه در بسیاری از بیماریها بمابند فالجها (Paralysis) و بیسی حسی (Insensibilité) و سستی اعضا، (Faiblesse = Relaxion) و لقوه (کجی

دهان) (Palsy of the Face) و عرق السام (Sciaticque) آنرا تجویز میکرده است.

این گیاه در ایران فراوان است و در قدیم پزشکان (حتی در حال حاضر بعضی از اطباء در شهرستانها) ریشه این گیاه را به میزان یک تا سه مثقال (پنج تا پانزده گرم) تحت عنوان مدر دفع کننده صفرا استعمال می کنند. اخیراً خواص این گیاه توسط علمای مغرب زمین مورد توجه قرار گرفته و آنرا در آملی بیماریهای مزمن کبد صفرا (Pericholecystites) مفید دانسته اند.

اینجا دانشمندان دیگر مغرب زمین از جوشانده ریشه این گیاه برای ازدیاد ترشحات کبد و تحریک مجاری صفرا نتایج مفید مشاهده اند.

در شکل سوم (۱) برشاخه گلدار و (۲) گل و (۳) برش قائم گل و (۴) مادگی و (۵) دیاگرام آن دیده میشود. ناگفته نماند که بیشتر مورد استعمال روناس در رنگ رزی میباشد.

۱۱ - زیره - زیره بر دو نوع است: زیره سبز (Cumin des prés) و زیره سیاه یا زیره کرماسی (Cumin carvi) که این سیاه در کتاب دوم قانون خواص جالی از آن ها ذکر می کند.

این گیاه هنوز هم در کشور ما برای تمسیه خون و بیماریهای ناشی از صفراوی زیاد استعمال میگردند. حتی آنرا در غذا ریخته و با برنج مخلوط می کنند و با میل ورغبت



شکل شماره ۴



شکل شماره ۵

می‌خورند. از آن گلخانه این گیاه یکی از مادیات بزرگ کشور ما منسوب می‌گردد.

نگارنده در سفر اخیر (آذربایجان و دیلمه ۱۳۵۲) که برای شرکت در کنگره بین‌المللی هزاره آذربایجان به پاکستان رفته بودم، ملاحظه کردم که در این سرزمین زیره تا چه حد استعمال می‌گردد، منتهی در قدیم استعمال آن زیاده‌تر بوده است.

در شکل ۴ به ترتیب (۱) مرزخه گلزار و سابقه بر گداز آن و (۲) میوه عرعر در بین نمایان است و در شکل ۵ به ترتیب (۱) برگ کامل و (۲) ساقه گداز و میوه دارو (۳) و (۴) گل و میوه نمایان است.

۱۲ - سرو کوهی (سرو چینی یا سرو کوهی = عرعر = *Genévrier commun*) و چند نام دیگر که این‌سینا آنرا بنام عرعر آورده است.

شیخ استعمال آنرا در آماس‌های کبد صفا و برای دفع سنگهای مجاری صفراوی مفید میدانسته است. اما کلمه‌ای که امروزه ما بنام عرعر می‌نامیم معروف دلی ندره و فرانسوی آن *Ailante* یا *Vernis du Japon* است. در شکل ۶ به ترتیب (۱) شاخه میوه‌دار (۲) شاخه حامل مخروطهای تر مشاهده می‌گردد.

استعمال میوه آن باعث تقویت بدن و تعریق و تصفیه خون ویژه‌ای انداز می‌گردد. علاوه خواص دیگری نیز



شکل شماره ۶

بازد که ذکر همه آنها برای مختصر نگیند باید دانست يك نوع دیگر از سرو کوهی (سرو = *Cypres commun*) وجود دارد که درختی

شکل شماره ۷



به ارتفاع ۲۰ تا ۳۵ متر می‌باشد که از چوب و میوه آن استفاده می‌گردد.

چوب آن قبض کننده مزاج و معرق است. میوه آن در قدیم برای رفع اسهالهای ساده و درمان بواسیر به کار می‌رفته است.

سرو کوهی غیر از درمان بواسیر در رفع اختلالات یالنگی نیز مصرف داشته و از همه اینها گذشته بر آن در کتاب‌های طین قدیم خواص فوق‌العاده دیگری نوشته شده است که بسیار خواندنی است و باید چند صفحه از مجله را به شرح آنها اختصاص داد. بدین لحاظ به همین مختصر قناعت می‌گردد.

در شکل ۷ به ترتیب شاخه میوه‌دار مخروطی و مخروط ماده دیده می‌شود.



شکل شماره ۸

این‌سینا در قانون برای سرو خواص سنگت‌انگیزی قائل شده که بسیار قابل مطالعه است.

عده‌ای از محققان مغرب زمین مخصوصاً داروشناسان درباره يك اجزاء سرو اهم از دم کرده میوه خرد شده یا مطبوخ و یا حب و امثال آنها مطالبی در کتابهای خود متذکر گردیده‌اند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب بسیار

ارزنده گیاهان دارویی تألیف آقای دکتر علی زرگری).

۱۳ - شاهتره (= شاهترج = شاهترج = *Fumaria officinalis* = *Fumeterre*) این گیاه مانند کاسنی در بیماریهای کبدی و صفراوی مورد استعمال زیاد داشته و تا قریب پنجاه سال قبل در تهران (و شاید اکنون نیز در شهرستانها) عصاره آنرا با کاسنی مخلوط نموده و به صورت مایع در فصل بهار استعمال می‌کردند. در فصل بهار عده‌ای از دوره‌گردها این گیاه و همچنین کاسنی را تهیه کرده و به مردم عرضه می‌داشتند و بزشکان هم آرا تجویز می‌کردند. شیخ در قانون خواص این گیاه و استعمال آنرا در بیماریهای کبدی و کبد صفا به صورت عصاره توصیه کرده است. خواص درمانی آن تصفیه کننده خون و صفرا است و علاوه اشتها آور نیز میباشد و چون زیاد مصرف گریه گلبولهای قرمز خون را کم کند. بدین دلیل وقتی میزان خون فردی زیاد می‌گردد از این گیاه تجویز می‌شده است. اثر بزرگ شاهره بر روی کبد و کلیه است. علاوه خواص دیگری هم دارد. در قدیم بیشتر آنرا مخلوط با کاسنی تجویز می‌کردند و شیخ هم به همین نحو در قانون آورده است. (شکل ۸).

در شکل ۸ به ترتیب (۱) شاخه گلدار (۲) و (۳) گل و کاسرک در زیر دربین و (۴) و (۵) گلرگهای خارجی و (۶) گلبرگ داخلی و انامهای جنسی و (مجموعه) و برجم و (۸) مادگی و (۹) میوه آن دیده می‌شود.

شکل شماره ۹



۱۶ - سنبله - (حبیبه = Trigonella)
 Foeniculum graecum = Fenugreek
 گیاه خواص مهمی بر سر نه و آنرا برای تقویت کبد و معده و زیاد شدن اشتها تجویز کرده و اکنون نیز عدوی از پزشکان آنرا تجویز می کنند .
 از آن گذشته این گیاه که پنکاله است و در کشورها و آسیای صغیر و الجزیره و هند و مصر و مراکش و ایطالیا و بسیاری از کشورهای روی کره زمین میروید از صورت نارولی بیرون آمده صورت غذائی و خوراکی بخود گرفته است . چنانکه در ایران در خوش‌ها آنرا استعمال می نمایند .
 دانه‌های سنبله نیز و بخش است که ترمیم قوی می کند و سابقاً آنها را برای افراد نحیف و لاغر و مبتلی به سل تجویز می کردند . شاید اکنون هم متداول باشد منتهی با داروهای جدیدی که در طب وارد شده این دانه‌ها کمتر مورد استعمال دارند .



شکل شماره ۱۰

در شکل ۹ بترتیب شاخه گلدار و میوه‌دار و کاسه .

میوه و دانه آن نمایان است .

۱۵ - غلات - (حبیب‌الغلات)

Eupatorium Cannabinum = Eupatoire =
 Ep. d'Avicenne = Eup. Chanvrine

این گیاه که بسیار مورد نظر شیخ بوده و انواع و اقسام دارد در کنار آب‌های راکد و نهرها فراوان است . همچنین در قاط مرطوب کوهستانی ایران (مخصوصاً کوه‌های پختیاری) میروید .
 در قدیم از تمام قسمت‌های گیاه استفاده طبی به عمل می‌آمده است . ماده عامله آن (Eupatorine) می‌باشد . این ابوعارون ماده‌ای تلخ و گزنده است که در آب و الکل حل می‌شود . این گیاه در قدیم‌الایام بسیار استعمال میگردیدند و این‌سینا آنرا در بیماریان مبتلی به یرقان و ورم کبد بصورت جوشانده خنده است . همچنین عصاره آنرا نیز استعمال میکرده است .

شیخ به این گیاه و قسمت‌های مختلف آن عقیده زیاد داشته . بطوریکه در استعمال آن بسیار کوشا و جاهد بوده و بدین مناسبت یکی از نام‌های آن «ابوانوار این‌سینا» گذارده شده است .

در شکل ۱۰ سرشاخه گلدار و یک گل دیده میشود .
 امیدوارم در شماره بعد دنباله این مقال را خدمت خوانندگان محترم مجله «هنر و مردم» تقدیم دارم .

توضیح لازم :

۱ - عکس‌های این مقاله و مقاله قبلی از کتاب ذیقیت دوست دانشمند آقای دکتر علی زرگری اقتباس شده است که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌کنم .
 ۲ - بعضی مطالب در باب خواص گیاهان علاوه بر استفاده از قانون شیخ از کتاب آقای دکتر زرگری و مجله دوم جشن نامه این‌سینا اقتباس گردیده است .

ارغمان‌سرا در کجانبه معماری

«پایا و»

در آئین‌های کهن مردم ایران بیایگی و پاکیزگی و برهیز از پلیدی و آلودگی بیش از هر چیز ارج نهاده شده پلیدی را از اهریمن میدانستند و برای راه یافتن به پیشگاه اهورای بزرگ می‌بایست نخست خود را از هر چه آلودگی است پاک کنند . در دین مبین اسلام هم به طهارت اهمیت فوق‌العاده داده شده و پیش از نماز و هر عبادت دیگر مسلمان مؤمن را به غسل و وضو توصیه فرموده‌اند چونکه «هروردگار پاک است و جز پاکی نمی‌پذیرد» .

در انبیاات فارسی نیز همچا پاکیزگی ستوده شده و بویژه در سخن عارفان پاکدل شرط راه یافتن بر منزل جانان و بارگاه حقیقت را پاکیزگی دانستند .

مهندس محمد کریم پیرنیا

مدرسه زرقی (آقا) - در کتانب
 «پایا و در وسط حیاط»



۱۴ - شنبلیله - (حبیبه = Trigonella)
 Foeniculum-graecum = Fenugreek
 گیاه خواص مهمی بر سرده و آترا برای تقویت کبد و معده
 و زیاد شدن اشتها تجویز کرده و اکنون نیز عمدی از پزشکان
 آترا تجویز می کنند .

از آن گذشته این گیاه که یکساله است و در کشورما
 و آسیای صغیر و الجزیره و هند و مصر و مراکش و ایتالیا
 و بسیاری از کشورهای روی کره زمین نیرومند از مورث
 دارویی بیرون آمده و صورت غذائی و خوراکی بخود گرفته
 است . چنانکه در ایران در خورش ها آترا استعمال می نمایند .
 دانه های شنبلیله نیروبخش است که ترمیم قوی می کند و
 سابقاً آنها را برای افراد نحیف و لاغر و مبتلی به سل تجویز
 می کردند . شاید اکنون هم متداول باشد منتهی با داروهای
 جدیدی که در طب وارد شده این دانه ها کمتر مورد استعمال
 دارند .

در شکل ۹ بتزییب شاخه گلدار و میوه دار و کاسه .

شکل شماره ۱۰



میوه و دانه آن نمایان است .

۱۵ - شافت (حبیبه المرافت)

Eupatorium Cannabinum = Eupatoire =
 Ep. d'Avicenne = Eup. Chanvrine)

این گیاه که بسیار مورد نظر شیخ بوده و انواع و اقسام
 دارد در کنار آب های راکد و نهرها فراوان است .
 همچنین در نقاط مرطوب کوهستانی ایران (مخصوصاً
 کوه های بختیاری) میروید .

در قدیم از تمام قسمتهای گیاه استفاده طبی به عمل
 می آمده است . مساده عامه آن (Eupatorine) می باشد .
 این ابوتاروین ماده ای تلخ و گزنده است که در آب و الکل
 حل میشود . این گیاه در قدیم الایام بسیار استعمال میگردد
 و این سینا آترا در بیماران مبتلی به یرقان و ورم کبد بصورت
 جوشانده می داده است . همچنین عصاره آترا نیز استعمال
 می کرده است .

شیخ به این گیاه و قسمتهای مختلف آن عقیده زیاد
 داشته . بطوریکه در استعمال آن بسیار کوشا و جاهد بوده و
 بدین مناسبت یکی از نامهای آن « ابوتاروین سینا » گذارده
 شده است .

در شکل ۱۰ سرشاخه گلدار و یک گل دیده میشود .
 امیدوارم در شماره بعد دنباله این مقال را خدمت
 خوانندگان محترم مجله « هنر و مردم » تقدیم دارم .

توضیح لازم :

۱ - عکسهای این مقاله و مقاله قبلی از کتاب طبیبیت
 دوست دانشمند آقای دکتر علی زرگری اقتباس شده است
 که بدین وسیله از ایشان تشکر می کنم .
 ۲ - بعضی مطالب در باب خواص گیاهان علاوه بر
 استفاده از قانون شیخ از کتاب آقای دکتر زرگری و مجله
 دوم جشن نامه این سینا اقتباس گردیده است .

درمغانا لرله کجانب معمار

« یادیاو »

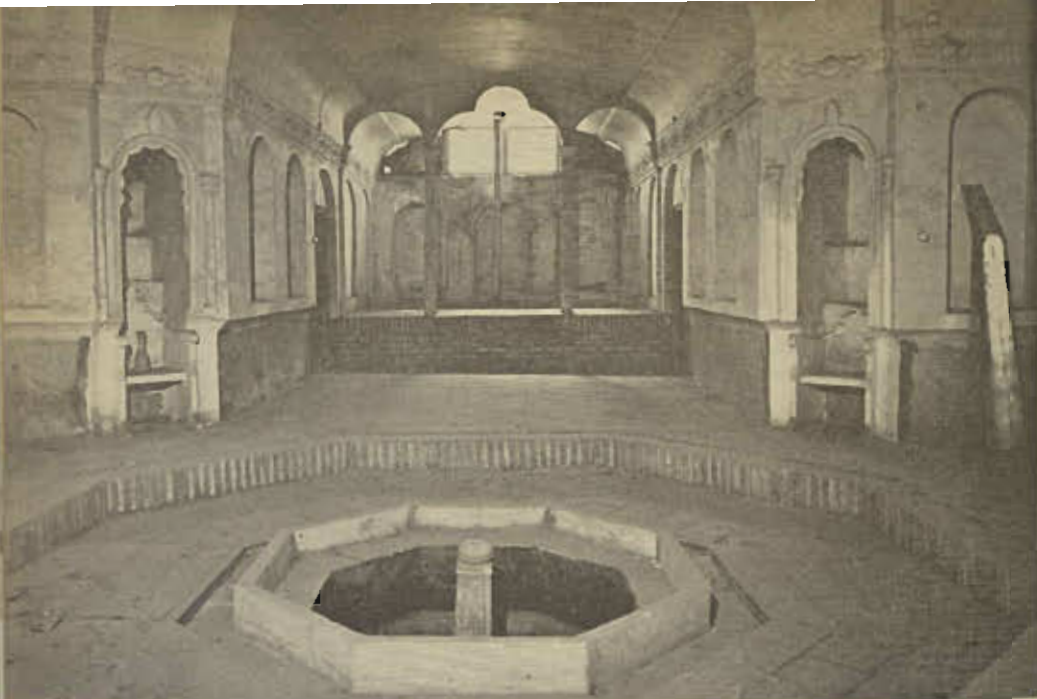
در آئین های کهن مردم ایران
 پاکیزگی و پاکیزگی و پرهیز از پلیدی و
 آلودگی بیش از هر چیز ارج نهاده شده
 پلیدی را از اهریمن میدانستند و برای
 راه یافتن به پیشگاه اهورای بزرگ
 میبایست نخست خود را از هر چه آلودگی
 است پاک کنند . در دین مبین اسلام هم
 به طهارت اهمیت فوق العاده داده شده
 و بیش از نماز و هر عبادت دیگر مسلمان
 مؤمن را به غسل و وضو توصیه فرموده اند
 چونکه « پروردگار پاک است و جز پاک
 نمی پذیرد . »

در ادبیات فارسی نیز همه جا پاکیزگی
 ستوده شده و بویژه در سخن عارفان
 پاکدل شرط راه یافتن بسر منزل جانان
 و بارگاه حقیقت را پاکیزگی دانسته اند .

مهندس محمد کریم پیرنیا

مدرسه رافعی (آقا) - در کاخان
 « یادیاو در وسط حیاط »



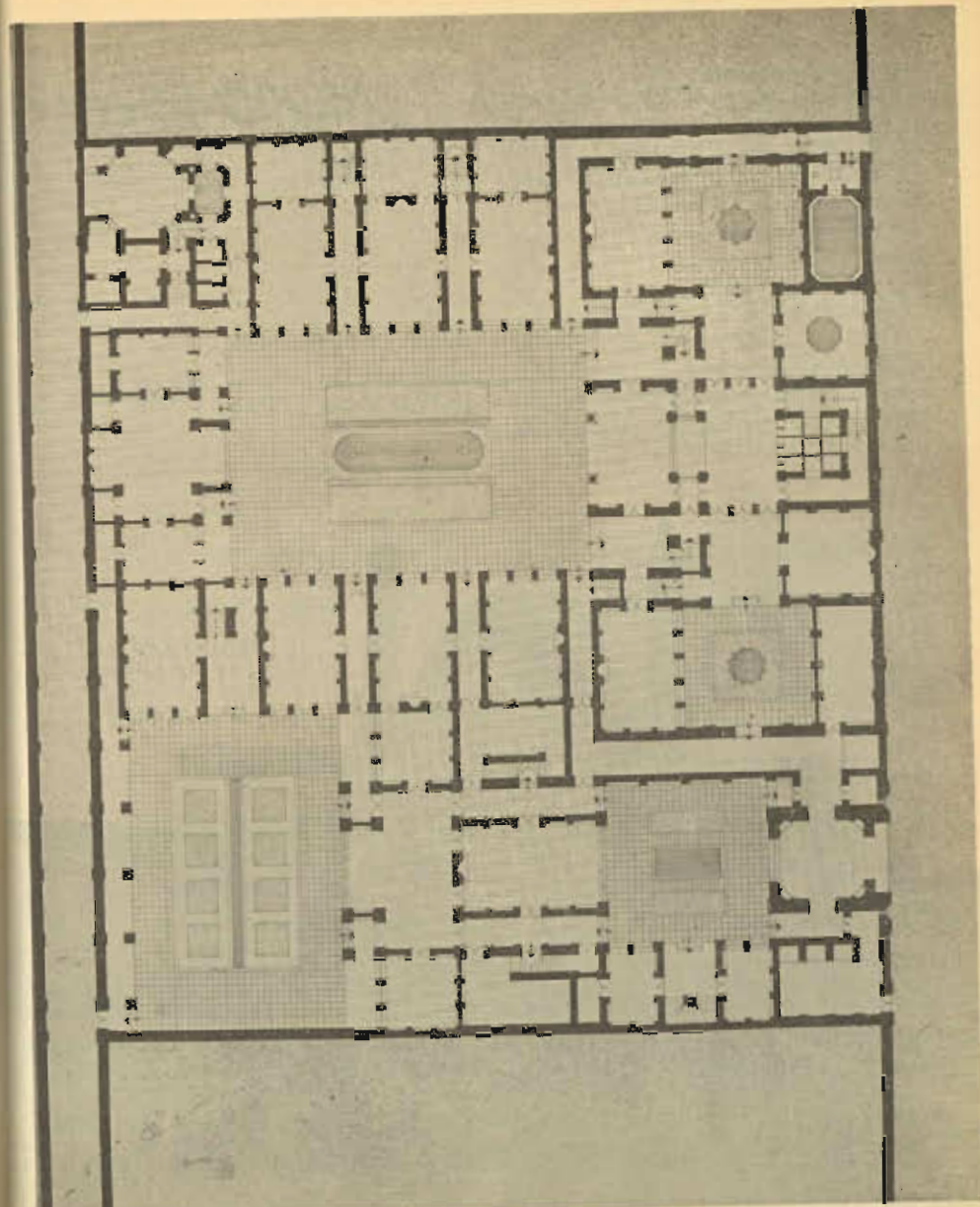


سرایه و حوضخانه حسینیه ایلینی - قرون

بانک و مسافری شود آنگه بخرایب در آری
که صفائی نهد آب تراب آلوده

توجه بیاکیزگی پیش از همجا
در معماری ایران چشم میخورد چنانکه
بیشتر پرستشگاهها یا بر لب چشمه آب
پرا شده یا در پیش آن جایی برای
نشستن ساختهاند تا ستایشگران پیش از
در آمدن به آتشکده یا مهرابه دست و
روی و دیگر اندامها را بشویند و جامه‌های
سفید و پاکیزه در بر کنند و پیش‌دهان
پنجم بهیندند. در فارسی کهن و میانه
طهارت و شست‌وشو را پادیاو و پادیاوی
یا پادیاب و نیز طشت آب را که با آن
شست‌وشو میکردند پادیاب‌دان میگفتند
و همین‌جا نگاههایی را که برای
شست‌وشوی ساخته‌اند پادیاو نامیده میشده
و همین واژه است که نخست بسیار
زردبک بتلفظ کهن فارسی آن بصورت

پاتیاو و پاتیو و پاتیو بزبانهای اسپانیایی و
ایتالیایی درآمده و در فرانسوی
و انگلیسی پاسیو و پاتیو و پیشیو شده
است چنانکه ساختمان پادیاو هم توسط
معماران تازه مسلمان ایرانی به شمال
آفریقا و اسپانیا راه یافته و جزء زیبایی
از معماری آن سامان شده است پادیاو
ایرانی (چنانکه نمونه‌های متعدد آن در
گورته و کنارکشور - مثلاً در نیمیل
ورامین - نشان میدهد) چهار دیوار
کوچکی بوده است که جوی آب یا
برکهای درمیان و رختکن‌ها و طاق‌نماهایی
در پیرامون داشته‌است و همین پادیاو
با همه ویژگیهایش بعد از اسلام در پیش
مساجد و زیارتگاهها بنام وضوخانه‌جای
گرفته است (مانند آنچه در پیش سردر
جامع یزد بوده و اکنون روی آرا
پوشانده‌اند یا نمونه تازه‌تر و نزدیک



خانه زین‌العابدین خان در ارد (اواخر زنده)
در این خانه پنج پادیاو و یک حوضخانه هست
که هر کدام طرحی ویژه دارد



حوضخانه تجمعی‌شاهی و اشترگولی باشاه فیروز - کاشان

یزدان ما - گودال باغچه میان مدرسه و مسجد نراقی - آقا - در کاشان .
پادپاو کم کم از پیش پرستگاهها بدرون خانه‌ها نیز راه یافته و چون معماری ایرانی درون گراست تبدیل حیاط‌های گرد بسته به پادپاو و گودال باغچه لطف بسیاری بخانه‌های ایرانی داده است .

در شهرها و آبادیهای پیرامون کور که کمتر به آب روان همگن زمین دست داشته‌اند پادپاو بصورت گودال باغچه و حوضخانه‌های زیرزمین درآمده است تا بتوان آب کارهای زرف را در آنها روان ساخت. گودال باغچه‌ها گذشته از دستیابی به آب روان زیرزمین جایگاههای خنک و دلجی را برای تابستان گرم و بوزان آن سامان فراهم ساخته است (چنانکه مثلا در کاشان - روزهایی که گرما نزدیک به ۵۰ درجه میرسد گودال باغچه‌های آتشر بسیاری

آفریده‌ها و داده‌های نیکش پرستیده میشده . یکی از این پرستگاهها که خوشبختانه هنوز بر جای است دریشاپور (پایتخت شاهپور نخست - نزدیک کارون) جای دارد .

این پرستگاه پیرامون آبگیری سنگی با سنگ پالک‌تراش بنا شده و گره‌اگره آن را راهروی سرپوشیده‌ای فرا گرفته است . آب روخانه‌ای که از نزدیک آن میگذرد بر راه کاری که در زمین کنده شده از گوشه یکی از راهروها بدرون روان میشده و پس از لیریز کردن آبگیری‌هایی از گوشه دیگر بیرون میرفته است .

شبه معماری ویژه آن با سنگ‌های تراشیده بی آزند (بدون ملات) وست‌های فلزی با شیوه ساختمان کاخها و بناهای نزدیک تفاوت دارد و این میرساند که بی کهن‌سالتر از سایر بناها باشد و بخاطر احترام و ارچی که داشته شاپور شاهنشاه ساسانی آنرا بازبیرانی کرده است اگرچه دوباره پوشش و آسمانه آن نمیتوان بطور دقیق اظهار نظر کرد ولی وجود شیرهای سنگی بر روی رخام و طره دیوار این گمان را پیش می‌آورد که شاید مانند بیشتر یادبوهای ایرانی لبه پیش‌آمده یا دامنه‌ای گره پیرامون آبگیر را مرپوشانده است .

بیرون شهر گور قدیم نزدیک فیروزآباد فارس بر سر راه شیراز آتشکده کاربان باشکوه شاهنشاهی ایستاده است این بنای معطر و نامور در سالهای اخیر (مخصوصاً پس از اینکه پهای جهانگردان به آن سامان باز شده و هریک مطابق سلیقه خود آثار ایرانی را بررسی و حتی نامگذاری کرده‌اند) نکاشخار مشیر معروف شده است در صورتیکه «اسطخری» در مسالك و ممالک خود آنجا که از آتشکده‌های بزرگ فارس یاد میکند پیش از همه بمعرفی این بنا میپردازد (و حتی

کاز - کابل - راهرو تان



برکه آتشکده آذرگشس - تحت سلیمان

میکوید که در زمان وی هنوز کتیبه‌ای بزبان پهلوی داشته که هزینه ساختمان آنرا معلوم میکرده است .

بگفته اسطخری (که خود راهبان بوده و همه راهها را پیاده پیموده است) آتشکده کاربان (که بان فارس نیز میخانه‌اند) بیرون شهر گور بره شیراز «بر برکای نهاده» . وجود این برکه که بنازگی پیرامون آنها خاکبرداری شده در پیش بنا خود یکی از دلایل‌های بزرگ معبد بودن آن میباشد که متاثرگران می‌توانسته‌اند پیش از آمدن پرستگاه با بهره‌گیری از آب آن (پاک و صافی) شوند .

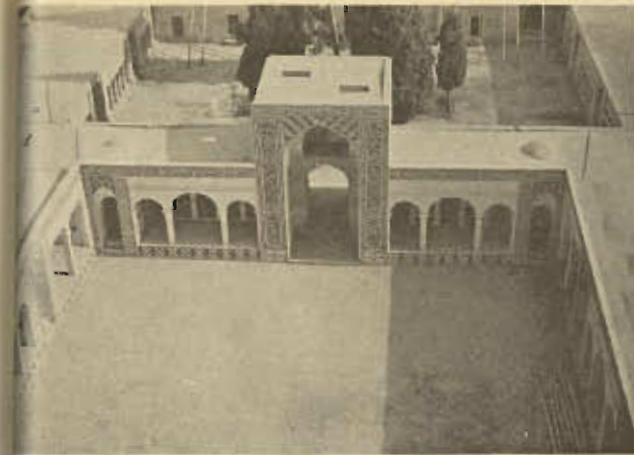
آتشکده آذرگنبد یا آذر خسروان
ایران در زیبایی عذاب بر لب برکهای
تهاده شده که مانند یکه فیروز آباد از
تاک آن می جوشد و نیز کوه بیستون یا
بستان (که همیشه زرد ایرانیان مقدس
بوده) در پای خود چشمه های جوشان و
برکهای دست ساز دارد همچنین چشمه های
جوشان بیرامون کویر چون چشمه طلی
ری دامغان گوشه حسین چشم محلات
چشمه سمنان مدوار یزد و نظائر آن مورد
احترام مردم بوده تا آنجا که پس از
اسلام هم اغلب آنها بشامردان بزرگان
و پیران منسوب شده است .

طلیعی است که تقدیس آب گذشته
از جهات مدنی آن نزد ایرانیان تا حد
زیادی نیز به اقلیم خشک و گرم آب
میمن ما بستگی داشته است و شاید از
همین رو ایرانیان در ساختن سد و بند
ریختاب و کندن کاریز و کار (کانال)
همیشه مهارت فوق العاده داشته اند و چون
کارهای آبی نیز یکی از ارمغانهای ایران
به جهان معماری است در بخش دیگری از
این سلسله مقالات درباره آن بشتمیل
سخن خواهد رفت . اکنون باز میگردیم
به پادیاو که بصورت های گوناگون در
معماری ایران عرضه شده است .

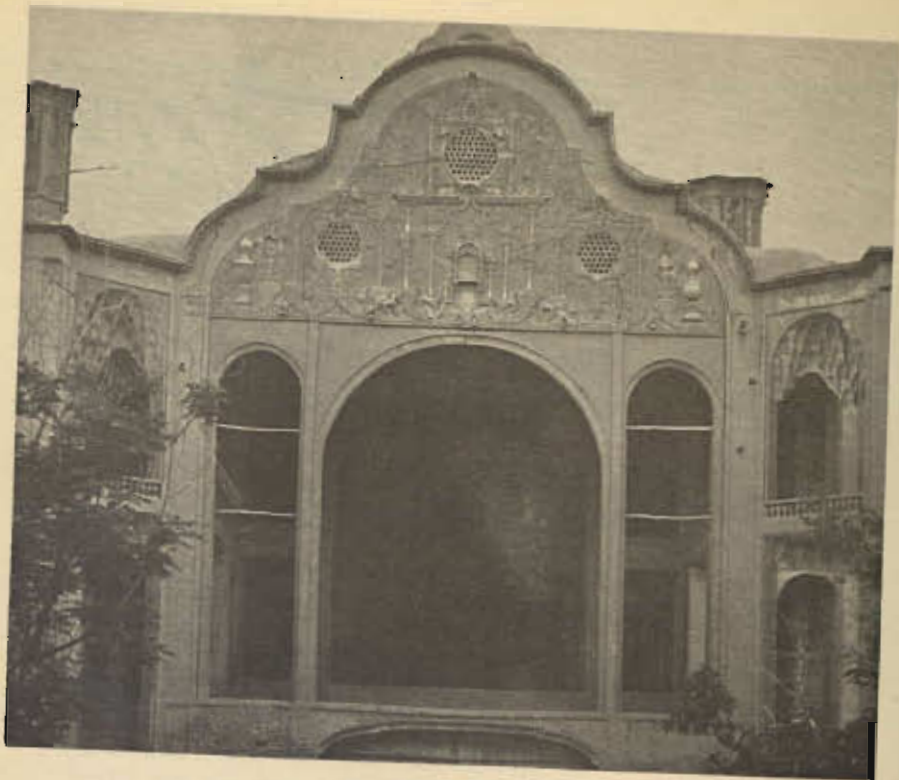
جز پادیاو و گودال باغچه باید از
وشوخانه های مساجد و خوشخانه های که
در میان یا گوشه گوشه های زیبای ایرانی
ساخته شده نیز یاد کنیم .

کثیر مسجدی است که در کنار
یا در پیش سردر آن وشوخانه های (درست
مانند پادیاوهای ایران پیش از اسلام)
نیز نداشته باشد پنج مساجد ، امامزاده ها و
حسینیه ها نیز اغلب دارای پادیاو و یا
خوشخانه است در میان خانه ها پادیاو های
زیبایی می توان یافت که برای نمونه صحن
وکیل الملکی و عمارت سرچشمه بقعه و
خانقاه ماهان را میتوان نام برد که هر یک
پادیاوی کامل و زیباست .

کثیر کسی است که باغشاه فین
کاشان را دیده باشد و ساعتها در کنار



۱۸ : خانقاه ماهان - دریای عسکری ، پادیاو بصورت اصلی نمایان است ولی حیاطی که دریائین
قر برگرفته ، در دوران اخیر تغییر شکل داده و حوض و باغچه آن از بین رفته است
پالین : میدان آتجعلیخان - کرمان
(حوض میان میدان ، از روی آثار باقیمانده از دوران سلوی حیناً بازسازی شده است)



حوض و باغچه خانه بروجردی - کاشان

خوشخانه و حوض جوش شاه عباس و
فتحعلیخان آن زیبایی خیره کننده
معماری ایرانی را تحسین نکرده باشد .
همچنین در باغ دولت آباد یزد در عمارت
پیش در پیش سردر در باغ زیبای بهشت
آیین و حتی در زیر بادگیران نمونه های
گوناگون و متنوعی از پادیاو را میتوان
دید .
کاخها و باغهایی که در شیراز ،
یزد ، کرمان ، اصفهان ، تهران ،
مازندران و خراسان برجای مانده همه
دارای پادیاو است که باید از میان آنها
از خوشخانه هشت باغ دلگشای شیراز
کاخ هشت بهشت اصفهان ، صاحبقرانیه
تهران ، چهلستون اشرف مازندران (محل
آیین فعلی شهرداری بهشهر) و باغ سترار
کاشان یاد کرد که هر کدام گوشه ای از
بهشت را بخاطر می آورد .

حافظ ابو نعیم صفحہ

ابوالقاسم رفیعی، مہر آبادی

«در شماره ۱۳۱ این مجلہ صفحہ ۴۶ دریاوردی (۶) راجع بہ نسب حافظ ابو نعیم اصفہانی شرحی نگاشتنہ شدہ حاکمی از اینکہ ابو نعیم حافظ اصفہانی سبط احمد بن یوسف بنا، اصفہانی بودہ است، اینک مقالہ تحقیقی جامعہ دربارہ حافظ اصفہانی رسیدہ و نویسنده شرح زادگی و احوال حافظ ابو نعیم اصفہانی را بہ تفصیل بازگو نموده است کہ در زیر از نظر تان خواہد گذشت.»

الف - نام و کنیہ و لقب و شہرت و نسب او از طرف پدر :

۱ - نام او احمد و کنیہ اش ابو نعیم (بہ بیغہ تصغیر) و لقبش امام و محدث و شہرتش حافظ اصفہانی است .

۲ - نام پدرش عبدالله و کنیہ اش ابو محمد و سلسلہ نسبش باین ترتیب :

ابو محمد عبدالله بن اسحاق بن موسی بن مہران اصفہانی بہ نیای اعلی اش مہران کہ نخستین کسی است از این خانوادہ کہ اسلام اختیار کردہ متحمل میگردد .

ب - مدارک انتساب او از طرف پدر :

۱ - خود ابو نعیم در دیباچہ کتاب ذکر اخبار اصفہان نسبش را چنین بیان کردہ :

الشیخ الامام الحافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق الایصفہانی^۱.

۲ - درجای دیگر همان کتاب نسب پدرش را چنین گفتہ :

ابو محمد عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مہران مولیٰ عبداللہ بن معاویہ بن عبدالله جعفر بن ابرہہ بن عبدالمطلب^۲.

۳ - در معائنہ اصفہان گفتہ : ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق الحافظ^۳.

۴ - در روایات الاعیان آمدہ : ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مہران اصفہانی^۴.

۵ - در معالم العلماء باین تعبیر آمدہ : الحافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله الایصفہانی^۵.

۶ - ابن اثیر گفتہ : ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق الایصفہانی^۶.

۷ - ابو سعید سمعی چنین توصیف کردہ : ابو نعیم احمد بن عبدالله الحافظ^۷.

۸ - در معجم البلدان گفتہ شدہ : الامام ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مہران سبط محمد بن یوسف البناء الحافظ المشہور^۸.

۹ - مؤلف نظام الاقوال گفتہ : الشیخ الحافظ النعمان بن عبدالمطلب ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفہانی^۹.

۱۰ - در روایات الجنات چنین تعریف شدہ : الشیخ القتیبہ التیبہ المتقن الحافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مہران الایصفہانی^{۱۰}.

۱۱ - در کشف الملتون گفتہ : ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد^{۱۱}.

۱۲ - در اسماء المؤلفین باین بیان است : ابو نعیم احمد بن عبدالله بن اسحاق بن موسی بن مہران اصفہانی حافظ^{۱۲}.

۱۳ - در ریحان الادب همان بیان اسماء المؤلفین تأیید شدہ است^{۱۳}.

۱۴ - نامہ دانشوران عهد ناصر ی اورا چنین توصیف کردہ : ابو نعیم احمد بن عبدالله بن اسحاق بن موسی بن مہران^{۱۴}.

۱۵ - در التزییة الی تصانیف الشیعہ نسبش چنین است : ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مہران الحافظ الایصفہانی^{۱۵}.

۱۶ - محدث قمی گفتہ : ابو نعیم الایصفہانی (متفرغاً) الحافظ احمد بن عبدالله بن احمد^{۱۶}.

ج - اقوام و اقرب پدری ابو نعیم :

۱ - ابو محمد عبدالله پدر ابو نعیم بز سال ۲۳۱ متولد و در سال ۳۶۵ کہ عمرش بہ یکصد و سی و چہار سال میگردد بہرود زندگی گفت و در مقبرہ 'روضہ آباد' یا 'دوشاہ آباد' نزدیک جدمادرش محمد بن یوسف بنای صوفی مدفون گردید ؛ نامرشدہ از محدثان و از ابو خلیفہ و عبدان و جمعی دیگر روایت میگردد و حافظ ابو نعیم پسرش از او حدیث بسیار نقل کردہ است^{۱۷}.

۲ - ابو احمد برادر ابو نعیم نام عبدالرزاق است کہ چہار بار در عرفات وقوف کردہ و هنگام مراجعت از سفر حج در سال ۳۹۵ در بادیه وفات یافت . او محدث بود و از طرفی اخبار بسیار نقل کرد و نیز از شعر و در عراقین و حریمین حدیث استماع کرد و در بغداد و جاهای دیگر از او حدیث شنیدند^{۱۸}.

۳ - ابو طاهر نضری محتسب ابراہیم بن احمد بن اسحاق پسر عموی ابو نعیم و توبہ محمد بن یوسف بنا، صوفی متوفی شوال ۳۶۴ از محدثان کہ حدیث از محمد بن ابراہیم بن

۱ - ذکر اخبار اصفہان ج ۱ ص ۱۱.

۲ - ذکر اخبار اصفہان ج ۲ ص ۹۳.

۳ - معائنہ اصفہان ص ۲۹.

۴ - روایات الجنات ص ۷۵.

۵ - جزء ۹ کامل ابراہیم ص ۱۷۳.

۶ - الانساب سبائی ص ۳.

۷ - معجم البلدان ج ۱ ص ۲۱۰.

۸ - نامہ دانشوران ج ۷ ص ۵.

۹ - ۱۱ - روایات الجنات ص ۷۴.

۱۰ - اسماء المؤلفین ص ۷۰.

۱۱ - ریحان الادب ج ۵ ص ۱۸۵.

۱۲ - نامہ دانشوران ج ۷ ص ۱ چاپ قم.

۱۳ - التزییة ج ۱۹ ص ۲۸.

۱۴ - حدیث الاحیاب ص ۴۲.

۱۵ - ذکر اخبار اصفہان ج ۲ ص ۹۳.

۱۶ - ذکر اخبار اصفہان ج ۱ ص ۱۰۰.

۱۷ - ذکر اخبار اصفہان ج ۲ ص ۹۳.

۱۸ - ذکر اخبار اصفہان ج ۲ ص ۳۰۷.

المندرج نیشابوری در مکه و حسین بن یحیی بن عیاش شنید ، و در شام و عراق احادیث بسیار نوشت^{۱۱} .

۴ - ابو یوسف محمد بن عبدالله احمد برابر دیگر ابو نعیم از محدثان که حدیث از عبدالله بن جعفر بن احمد بن قاری و محدثان بعد او استماع کرده است^{۱۲} .
۵ - مهران ثیاب اعلا ابو نعیم مولی عبدالله بن معاوی بن جعفر بن ابی طالب از اخفاء جعفر طیار است که در سال ۲۲۷ هجری مقارن حکومت مروان حصار در کوفه خروج کرد و از آنجا بدائی رفت و شیعه کوفه بوی ملحق شد و سپس با لشکری آراسته از مدائن خارج و اطراف ناخت و حلوان و کندان و قویس و جبال و استهبان را بگرفت ؛ و همین کسی است که فرقه اسماعیه از پیروان او بود ؛ و معلوم میگردد که مهران ثیاب ابو نعیم در همین زمان که عبدالله بن معاویه استهبان را گشود بدست وی افتاد و اسلام اختیار کرد^{۱۳} .
دست نسب ابو نعیم از طرف مادر پدر :

بطوریکه حافظ استهبانی در چند مورد بیان کرده ابو عبدالله محمد بن یوسف بن معدان بن یزید بن عبدالرحمن ثقفی بنای سوفی پدر مادر عبدالله بن احمد بن اسحاق بن عوسین مهران بوده است^{۱۴} .

مذکرکی که دلالت بر این انتساب دارد شرح زیر است :

۱ - در شرح حال ابو یوسف محمد بن عبدالله بن معدان بن یزید قاری معروف بتندیل گفته : او از صحابه جدم محمد بن یوسف بود^{۱۵} .

۲ - در ترجمه ابو عبدالرحمن عبدالله بن یحیی بن محمد بن المدینی المتعبد گفته : او از پاران جدم محمد بن یوسف بود و حدیث از او شنیده بود و معینات جدم را چون کتاب معاملات القلوب از او نقل میکرد^{۱۶} .

۳ - در شرح حال ابو عبدالله شمار احمد بن یزید بن اسحاق متوفی ۳۵۹ چنین گفته : ابو عبدالله شمار از جدم محمد بن یوسف حدیث نقل میکرد است^{۱۷} .

۴ - در بیان سرگذشت ابوالحسن علی بن نهیل بن محمد الازهر سوفی متوفی ۳۰۷ چنین گفته : ابوالحسن سوفی از اصحاب جدم محمد بن یوسف بناه بوده است^{۱۸} .

۵ - در وصف حال ابوالاحمد یعقوب گفته : ابوالاحمد یعقوب برادر جدم محمد بن یوسف بنای استهبانی است^{۱۹} .

۶ - گفته نظام الدین قرشی در نظام الاقوال باین شرح : من قبر ابو نعیم را در استهبان زیارت کردم و این عبارت بر فراز آن نوشته بود روایت الشیخ الحافظ الفقیه العدل ابو نعیم احمد بن عبدالله سبط محمد بن یوسف البنا الامنهانی^{۲۰} .

۸ - گفته صاحب ریاض العلماء اینکه ابو نعیم از نیرهای محمد بن یوسف بنای سوفی است^{۲۱} .

۹ - یاقوت حموی گفته : ابو نعیم سبط محمد بن یوسف بناه میباشد^{۲۲} .

۱۰ - ابو نعیم در شرح حال پدرش عبدالله گفته : پس از وفات زود گور جنمادریش محمد بن یوسف مدفون گردید و همین ایست که محمد بن یوسف پدر مادر عبدالله بود است^{۲۳} .

۵ - اقرب ابو نعیم از طرف مادر پدر :

۱ - محمد بن یوسف بنای سوفی ثقفی :

نسب ابو نعیم چنانکه گفته شد از طرف مادر پدرش چنین است :

ابو نعیم احمد بن عبدالله بن محمد بن یوسف بن معدان بن یزید بن عبدالرحمن ثقفی استهبانی . ابو عبدالله بنای سوفی جد مادری ابو نعیم در سال ۲۸۶ وفات یافت و در مقبره روهابان^{۲۴} و با دوستان مدفون گردید . مقبره او در سال ۸۸۰ که خادم آن جناب ثانی بوده دائر و اثر آن تا اوائل قرن ۱۴ هجری بریده شده است^{۲۵} .

او از محدثان و سوفیان بنام بود که در سال ۲۴۵ زیارت حج کرد و خود حدیث از عبدالجبار و سعید مخزومی و عابدی و حسین مروزی و محمد بن منصور خزاعی و ابراهیم بن سلام بن حبیب و محمد بن جعفر بن زبیر و اسحاق بن الجراح الاذنی و احمد بن محمد بن بره و یحیی بن حبیب بن عربی و بصریان و استهبانیان و نیز از شامیان چون برکن بن محمد الحسینی و طلقاش در سال ۲۵۰ در شام حدیث نوشت . ابو محمد بن حیان در کتاب^{۲۶} خود نوشته است که شیخ محمد مروی مستجاب الدعوة و در علم تصوف رئیس بود و کتابهای نیکوئی تمتیف کرده و یکی از کتابهای او معاملات القلوب بوده است^{۲۷} .

۲ - شیخ یوسف بنای سوفی :

نسب شیخ یوسف بطوریکه پیش ذکر شد باین ترتیب است : یوسف بن معدان بن یزید بن

عبدالرحمن ثقفی .

شرح حال او را مؤلف طریق الحقائق چنین بیان کرده است^{۲۸} .

شیخ یوسف از هر قای معروف قرن سوم و از نیاهای مادری ابو نعیم و مجلسین بوده

که سلسله طریقتش چنین است :

شیخ یوسف از شیخ ابوالعاس موسوس و او از شیخ احمد بن اسماعیل مغربی و او

از شیخ ابوبکر وراق و او از شیخ ابو عبید بصری و او از شیخ عبدالله مکی و او از ابو عبدالله

و او از فضل و او از احمد و او از یحیی و او از ابوالحسن عمر حذاد و او از یحیی بن معاذ

رازی و او از حاتم اصم و او از سلیمان دارانی و او از یزید سلطانی و او از شفیق بلخی و او

از معروف کرخی و او از فضیل عیاش و از دولتون مصری و او از ابراهیم ادهم و او از

حسن بصری و او از امیر المؤمنین علیه السلام .

مدفن شیخ یوسف بطوریکه معاصران نوشته اند در محله خاجو بوده است^{۲۹} .

۳ - احمد بن محمد بن یوسف :

ابوبکر احمد دالی عبدالله پدر ابو نعیم از محدثان بوده که در سال ۲۷۱ وارد عراق

شد و در آنجا از حجازیها و عراقیها از یوسف بن یعقوب نجاچی و ابن ابی شرت و صایغ و عطی بن

داود قطری و ابوقلابه و جمعی دیگر حدیث روایت میکرد^{۳۰} .

- ۲۱ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۲۹۸ .
- ۲۲ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۳۰۷ .
- ۲۳ - نامه دانشوران ج ۷ ص ۷ - ۸ چاپ قم .
- ۲۴ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۲۲۰ .
- ۲۵ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۲۸۶ .
- ۲۶ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۱۰۳ .
- ۲۷ - ذکر اخبار استهبان ج ۱ ص ۱۵۱ .
- ۲۸ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۱۴ .
- ۲۹ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۳۵۲ .
- ۳۰ - بنقل از نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۵ .
- ۳۱ - روایات اجناس ص ۷۴ .
- ۳۲ - بنقل از نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۵ .
- ۳۳ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۹۳ .
- ۳۴ - آثار ملی استهبان ص ۲۲ - ۲۳ .
- ۳۵ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۹۳ .
- ۳۶ - الطبقات الاستهبانیة -
- ۳۷ - ذکر اخبار استهبان ج ۲ ص ۲۲۰ .
- ۳۸ - طریق الحقائق ج ۲ ص ۱۵۱ .
- ۳۹ - بزرگان و دانشمندان استهبان ص ۱۱۱ .
- ۴۰ - ذکر اخبار استهبان ج ۱ ص ۱۳۳ .

۴ - یعقوب بن یوسف بن معدان :
 او برادر محمد بن یوسف بود و در عراق و شام و مصر و حجاز از یحیی بن ابی طالب و حسین مکرّم و ربیع بن سلیمان و ابن ابی عمیرة و النّاس اصول و مستقات را نوشته است.
 ۵ - دختر محمد بن یوسف :
 وی مادر عبدالله بن حمید و زوجه احمد بن اسحاق و جدّه ابونعمیم بوده است .
 در خانه مذکور میگردید که در اسفهان چندینی بنام محمد بن یوسف بشرح زیر وجود داشته اند :

- ۱ - محمد بن یوسف بن محمد صوفی اسفغانی یکی از محدثان که با یک واسطه شیخ حدیث ابونعمیم بوده است^{۴۴}.
- ۲ - ابو العباس محمد بن یوسف اسفغانی از محدثان ساکن بغداد که او هم با یک واسطه شیخ حدیث ابونعمیم بوده است^{۴۵}.
- ۳ - ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد حلاب (گلایفروش) از محدثان قرن سوم که از احمد بن محمد بن مهران متوفی (۲۸۴) و جمعی دیگر روایت کرده است^{۴۶}.
- ۴ - ابو عبدالله محمد بن یوسف بن معلان بن سلیمان معروف به روس الزّهّاء :
 متوفی (۱۸۴) در سن قریب ۴۰ مدقون گردید . و اوزارست مناقبی مشهور در میان زهاد و اوست که معروف به معتقد بن یوسف معلانی و از اقارب اوست : محمد بن ابراهیم المعلانی معروف بشنوبه که محمد بن یحیی بن منه از او حدیث نقل کرده است^{۴۷} . عروس الزّهّاء زنده ای حدیث روایت نمیکرد و از آن جمله اشعش و ثوری . او کتابهای خود را پیش از مرگ دفن کرد و وجود میگفت : فرض کن تو قاضی بوی بعد چه میشد ؟ فرض کن قضی هستی نتیجه چیست ؟ فرض کن محمد بن عاقبت چه ؟ و تمام علق را ترک و بتوحید و حصول و تمبّت پرداخت ، و راه و رسم شریعت را پیروی کرد . از او متقول است که در راه مکه درحالی که بطرف چپ و راست خود نگاه میکرد این اشعار را گفت :

مَرَّ بِبَنَارِ الْمُتَرَفِّينَ وَقَالَ لَهُمْ
 وَأَمْرٌ بِبَنَارِ الْعَادِيينَ وَقَالَ لَهُمْ
 آيْتَن اِرْبَابِ الْمَسَابِعِ وَالنَّسْرِى
 الْاِلْتِطَاعِ لِمَوْتِ الشُّعْبِ وَالْمَنَا

یعنی بگذر بخانه مترفّیان و بگو برای آنان : کجا بدین بیاحسان کاخها و آبادیها ؟ و بگذر بخانه عادیان و بگو برای آنان : آیا مرگ ربیع و عذاب را قطع نکرده است^{۴۸} .

- ۵ - ابو عبدالله محمد بن یوسف بن الولید تیمی اسفغانی :
 وی شیخی ثقة بود و از ابو سعود و حسین بن حمران و ابو یوشر روایت میکرد و در قرن سوم میزیسته است^{۴۹} .
 بطوریکه نقل گردید این پنج تن محمد بن یوسف بودند که هر کدام با یکدیگر و هر پنج تن با محمد بن یوسف صوفی بنا، در جهاتی اختلاف دارند .
 مثلاً کتبه چهار تن آنان باین شرح :
 ابو عبدالله محمد بن یوسف بن الولید .
 ابو عبدالله محمد بن یوسف بن معدان بن سلیمان .
 ابو عبدالله محمد بن یوسف بن معدان بن یزید ثقفی بنام صوفی .
 ابو عبدالله بن یوسف بن یزید ثقفی بنام صوفی .
 ابو عبدالله بن یوسف بن یزید ثقفی بنام صوفی .
 یا اینکه ابو عبدالله محمد بن یوسف بنای صوفی ابن معدان یزید با ابو عبدالله محمد بن یوسف بن معدان بن سلیمان در جدّ اعلی که یزید و سلیمان باشد امتیاز دارند گذشته از این نخست به صوفی و بنام مشهور و دومی به عروس الزّهّاء و صدای اشعار دارد .

و - شرح حال ابونعمیم :

۱ - ولادت :

بطوریکه مؤلف معجم البلدان بنقل از این منته گفته : حافظ ابونعمیم در رجب سال (۳۳۰) و بقول دیگر در سال ۳۳۴ و بقولی دیگر در ۳۳۶ ولادت یافته است .

۲ - تحصیلات و شاگردان و اساتید او :

بطوریکه در صفحات گذشته گفته شد پدر ابونعمیم و کیان مادر پدرش همه از علماء و محدثان و صوفیان بنام و صاحب اصول و مستند و کتاب بوده اند و محدث مزبور گذشته از اینکه از محضر آنان کسب علم کرده باطراف و اکناف چون خراسان و نیشابور و بغداد و کوفه و شام و مکه نیز سفر کرده و از محضر محدثان استفاده کرده است از معارف اساتید او ابو احمد محمد بن یوسف بن مکی جرجانی که در بغداد در سال ۳۵۷ از او اصل کتاب تجازی را استماع کرده است ، دیگر ابو احمد و ابوبکر مقرئ و ابوبکر خیال استاد قرآن و ابوالحسن خرجانی که املاء حدیث در جامع اسفغان میکرده است ، و نیز احمد بن مسلم بن محمد بن اسماعیل بن احمد معدل قاضی شهرستان که از او حدیث نوشته و تا سال ۳۶۳ زنده بوده است^{۵۰} و نیز ابو العباس محمد بن یعقوب اسم و این کیسان نحوی و از اعلام شاگردان او محدث طغری و ابوعلی حداد بوده اند .

علامه مورد اتفاق اعلام شیعه و سنی است که از لحاظ علم حدیث و زهد در شمار اعظم عصر خود بوده و حتی بعلم حسد مورد طعن و ملامت بعضی چون ابوالفرح بن جوزی قرار گرفته است ، و دیگران مانند اسعد یاعلی در مرآت الحنّان ابن جوزی را مدحت کرده و این اشعار را در این باب شاهد آورده است :

لَنْ تَهْتَا جَارًا نَهَا وَ ضَالًّا
 فَمَا سَلَمَتْ حَسَنًا مِنْ ذَمِّ حَاسِدٍ
 بِسَفَرِ الرَّبَا وَ مَنَاطِقِهَا الْحَسَلَى
 وَ مَحَابِبِ الْحَقِّ مِینَ عِدَاوَةِ بَاطِلٍ

یعنی اگر همسایگان و هوساهاش محبوبه او را بسخن شیرین و روی نیکوش نکوهندند شگفت نباشد زیرا هیچ صاحب جمالی از گردن عیبجویان سالم نماند و نه هیچ صاحب حتی از عداوت بی حقی^{۵۱} .

محدث نیشابوری درباره او گفته : حافظی است مشهور از اعلام محدثان و اکابر حافظ ثقات علم را از افاضل فرا گرفت و افاضل از او اخذ کردند و حافظ باو منتفع شدند^{۵۲} .
 ۳ - تاریخ وفات او :

حافظ اسفغانی بنا بقول مشهور در روز دوشنبه ۲۰ محرم سال ۳۳۰ وفات یافت و در گورستان مردبان که از گورستانهای معروف آن زمان بودند مدفون شد^{۵۳} .
 وفات ابونعمیم را در تاریخ مزبور صاحب وفیات الاعیان^{۵۴} و صاحب کامل^{۵۵} تأیید کرده اند .

- ۴۱ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۳۵۲ .
- ۴۲ - ۳۳ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۲۴۹ .
- ۴۳ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۳۰۶ .
- ۴۴ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۱۹۹ .
- ۴۵ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۱۷۱ .
- ۴۶ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۲۶۶ .
- ۴۷ - ذکر اخبار اسفغان ج ۱ ص ۱۵۶ .
- ۴۸ - نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۳ .
- ۴۹ - نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۱ .
- ۵۰ - معجم البلدان - چاپ جدید ج ۱ ص ۲۱۰ .
- ۵۱ - ۵۲ - نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۶ .
- ۵۳ - کامل ابن ابی عمیر ج ۹ ص ۱۷۳ .

در اخبار البشر نقل شده که ابونعمین اسفغانی از معروفان حفاظ و این خیاط از محدثین شعراء در سال ۵۱۷ وفات یافته‌اند و در جای دیگر همان کتاب گفته تاریخ وفات ابونعمین و شیخ ابوالفتح بستی در سال ۳۰ اتفاق افتاده است^{۵۵}. این جزوی تاریخ وفات را دوازدهم محرم ۴۰۲ و صاحب قاموس الاعلام ۴۰۳ نوشته‌اند^{۵۶}.

در کشف الظنون در ترجمه کتابهای ابونعمین همجا تاریخ وفات او را ۴۰۰ ولی در موقع ذکر کتاب اطراف المصیحین تاریخ وفات او را ۵۱۷ نوشته است و همین نکته می‌رساند که ابونعمین اسفغانی مؤلف اطراف المصیحین غیر از ابونعمین مؤلف حلیة الاولیاء و سایر کتابهای او بوده است.

و اما تاریخ ۴۰۲ که این جزوی گفته و ۴۰۳ را که صاحب قاموس الاعلام نوشته درست نیست و گمان می‌رود در اثر تحریف و تصحیف این دو تاریخ پیدا شده باشد. توضیح اینکه در اصل ثلثین و اربعه بوده و ثلثین در اثر تصحیف و تحریف تبدیل بدانشین و اربعه شده و همین‌طور است ۴۰۳ و در تاریخ اخیر ممکن است که در استنساخ ۴۳۰ به ۴۰۳ تبدیل و تحریف شده باشد.

و اما اینکه گفته شد دو تاریخ اخیر صحت ندارد از آن نظر است که ابونعمین چنانچه کتاب ذکر اخبار اسفغان او حاکی است در سالهای ۴۰۴ تا ۴۱۹^{۵۷} زنده بوده و با این فرض دیگر تاریخهای ۴۰۲ و ۴۰۳ بهیچوجه با واقع مطابقت ندارد و مردود است و اما تاریخ ۵۱۷ هم بدلائل زیر مردود است.

۱- اگر تاریخ ولادت ابونعمین را ۳۳۰ فرض کنیم در ۵۱۷ عمر او بالغ بر ۱۸۷ سال و اگر ۳۳۴ فرض کنیم ۱۸۳ سال و هرگاه ۳۳۶ فرض کنیم بالغ بر ۱۸۱ سال میشود و علاوه بر اینکه این عمر معقول و طبیعی نیست مطابق گفته مؤلف محاسن اسفغان ابونعمین در ۴۴۰ وفات یافته بوده و او را جزء متقدمان شمرده است^{۵۸}.

اما تاریخ ولادت قریب بیستین ابونعمین چنانچه خود او در کتاب ذکر اخبار اسفغان گفته : « ابو عبدالله منتهی در جمعه سال ۳۴۰ وفات یافت و من همراه پدرم عبادت او رفتم و یاد می‌آورم که پدرم مرا پیش او فرستاد و او سر مرا مسح کرد و نکه‌هایی قند بین داد و خاندانش در راهرو مسجد جامع بود چه او امام جامع بود^{۵۹} باید اذعان کرد که همان سال ۳۳۴ بوده زیرا ابونعمین در ۳۴۰ اگر کمتر از شش سال داشت بطور عادی این مطالب را فراموش نمیکرد پس باید قبول کرد که حداقل شش سال داشته است و با این ترتیب عمر او در صورتیکه در ۴۳۰ فوت کرده باشد بالغ بر ۹۶ سال خواهد بود که مورد اختیارات نام دانشوران است^{۶۰} و اگر تاریخ وفات ۵۱۷ باشد عمرش بالغ بر ۱۸۳ سال میگردد که هر چند عمر این طایفه در از اغلب کهنسال یودماند مانند : عبدالله بن احمد بن اسحاق پدر ابونعمین که عمرش در حدیث فوت به ۱۳۴ سال بالغ میشده است ولی همانطوریکه گفته شد و بجهت مذکور در پیش چنین خبری غیر معقول و با اوضاع و احوال و دلائل مذکور وقف نمیدهد.

پس باید اذعان کرد که سال ولادت ۳۳۴ و سال وفات ۴۳۰ بوده است و اینکه صاحب روایات الجنات گفته که سن ابونعمین هنگام وفات ۷۷ سال بوده گذشته از اینکه سندی ندارد. یا هیچکدام از احتمالات هم وفق نمیدهد مگر همانطوریکه در نامه دانشوران بیان شده^{۶۱} در اصل سن او تعیین بوده و در دنباله تحریف و تصحیف در استنساخ به سبع و سبعین تبدیل گردیده و مراد صاحب روایات هم همان اصل یعنی ۹۶ بوده است.

ز - تألیفات ابونعمین :

برای ابونعمین تألیفاتی زیاد و گوناگون بوده که بیشتر آن در دسترس باقی مانده است. کتابهایی که باو نسبت داده‌اند بشرح زیر است :

- ۱ - حلیة الاولیاء که در ده مجلد بطبع رسیده است .
- ۲ - حلیة الابراز .
- ۳ - معرفة الصحابة .
- ۴ - فضایل الصحابة .
- ۵ - المعرفة .
- ۶ - دلائل النبوة .
- ۷ - الدلائل .
- ۸ - الرياضة والادب .
- ۹ - رياض المتعلم .
- ۱۰ - الطبقات .
- ۱۱ - حرمه المساجد .
- ۱۲ - ذکر اخبار اسفغان در دو جلد مطبوع .
- ۱۳ - اربعین در احوال مهدی که در نامه دانشوران در جلد ۷ چاپ قم درج شده
- ۱۴ - عرف الوری فی احوال المهدی .
- ۱۵ - المسند المخرج علی صحیح مسلم .
- ۱۶ - کتاب السنود .
- ۱۷ - زینة المتعلمین .
- ۱۸ - عمل الیوم واللیلة .
- ۱۹ - المستخرج علی التوحید لابن خزیمة .
- ۲۰ - معجم شیوخ ابونعمین .
- ۲۱ - رد القرب المصنف .
- ۲۲ - فضل العالم العقیف .
- ۲۳ - ما تزل فی القرآن .
- ۲۴ - فی امیر المؤمنین علی ع .
- ۲۵ - طب النبی .
- ۲۶ - فوائده .
- ۲۷ - فضایل الخلفاء .
- ۲۸ - الفتن .
- ۲۹ - مختصر الاستبصار .
- ۳۰ - مناقبة المظهرین و مرتبة العلییین .
- ۳۱ - اطراف المصیحین .
- ۳۲ - کتاب المهدی .

۵۵ - لغت نامه دهخدا ص ۹۱۴ .
 ۵۶ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۳۰۷ .
 ۵۷ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۳۱۰ .
 ۵۸ - محاسن اسفغان ص ۱۰۷ و ص ۲۹ .
 ۵۹ - ذکر اخبار اسفغان ج ۲ ص ۲۸۲ .
 ۶۰ - ۶۱ - نامه دانشوران چاپ جدید ج ۷ ص ۶ .

- ۱ - وی متدین بدین اسلام و اسلامش مورد وفاق شیعه و سنی است .
 ۲ - عده‌ای او را متناهی بذهب اشاعره دانسته‌اند مانند ابوالفرج بن جوزی^{۶۴} و بیشتر اهل سنت .
 ۳ - صاحب ریاض العلماء و میر محمدحسین خاتون آبادی باستاند قول مجلسی او را شیعه دانسته‌اند^{۶۵} و گفته‌اند که مطالب کتاب حلیه‌الاولیاء او و اربعینش دلالت بر این موضوع دارد . و این نکته را صاحب روایات الحیات نیز تأیید کرده است .
 مدارکی که حاکی از تشیع او می‌باشد چنین است .
 ۱ - مطالب مندرج در کتاب حلیه‌الاولیاء که مورد استناد شیعه و سنی است .
 ۲ - مطالب مندرج در کتاب المهدی .
 ۳ - احادیثی که در کتاب ذکر اخبار اصفهان در فضل علی ع بر دیگران نقل کرده است .

۴ - حکایتی را که نقل کرده‌اند که چون مردم اصفهان در زمان حیات ابو نعیم اغلب سنی بودند او را رافضی شناخته و از ورود او بی‌جامع اصفهان منع کرده بودند تا اینکه اهل اصفهان مورد غضب سلطان محمود قرار گرفتند و خود متوجه اصفهان شد و نخست مردم را امان داد و روز جمعه که همه مردم در جامع جمع بودند فرمود تا لشکریان حمله کردند و هر که عر جامع بود مورد قتل واقع گردید و چون ابو نعیم از طرف مردم با اتهام تشیع ممنوع‌الورود بود جان سالم بدر برد^{۶۶} .

هر چند صحت این حکایت که از زکریای قزوینی نقل شده معلوم نیست ولی مؤید تشیع او می‌باشد .

۵ - گفته مجلسی باینکه هر چند ظاهر او می‌رساند که عامی‌مذهب بوده ولی گفته‌های او می‌رساند که در باطن شیعه بوده و بر حسب اقتضای زمان که حکایت بالا نیز این نکته را تأیید میکند **تظاهر** بتشیع نمیکرده است .

۶ - گفته شیخ بهائی باینکه مندرجات حلیه‌الاولیاء طوری است که تشیع او از آن ظاهر میگردد .

۷ - گفتار صاحب نظام‌الاقوال باینکه موقع زیارت قبر ابو نعیم در اصفهان بر لوح مزار او نوشته بوده : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ! مكتوب على ساق العرش » « لاله الله وحده لا شريك له محمد بن عبد الله عبدى ورسولى وابتدته بلى من ابي طالب رواه » « الشيخ العاقل المؤمن الثقة العدل ابو نعيم احمد بن عبدالله سبط محمد بن يوسف الينا اصفهاني » در فضیلت تاملی عنه و رفیع فی اعلی علیین در جنة و حشره مع پیولاه من الائمة المعصومین » « صلوات الله عليهم اجمعین »^{۶۷} و این عبارات حاکی از آن است که ابو نعیم شیعه بوده که چنین عباراتی بر فراز مزارش نوشته شده است .

۸ - در معالم‌العلماء گفته : حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی عامی است مگر اینکه او را کتاب منقب‌الطاهرين و مرتبة‌الطهسين است^{۶۸} .

۹ - در کتاب هدیه‌الاحیاب او را از مشایخ محدثین و روایت و اکار حفاظ و تالیف و صاحب حلیه‌الاولیاء و چند مجلسین معرفی کرده^{۶۹} و ظاهر اینست که او را عامی ندانسته است .

۱۰ - در کتاب الذریعة الی تصانیف‌الشیعة که اختصاص به ترجمه کتب شیعه دارد اغلب کتابهای او چون تاریخ اصفهان و منازل من القرآن فی امیرالمؤمنین و سایر کتابهای او را بیان کرده است و این موضوع دلالت بر این دارد که او را جزء شیعیان دانسته است .

از مطالعه گفتار ابو نعیم در کتابهای خود و گفته‌های دیگران چنین استنباط میشود که محدث مزبور در ابتدای امر عامی بوده ولی بتدریج بتشیع گرائییده است .

ط - مدفن ابو نعیم :

۱ - نام قدیم مدفن ابو نعیم مردبان بوده که محل آن در حدود فلکه و میدان بهلولی کنونی و قسمتی از چهارباغ نو و محله مورنان و آب‌بخشان و محله شیخ‌محمود را دربرمیگرفته است و معلوم میگردد که مردبان در قرون اولیه اسلام یکی از گورستان‌های بنام اصفهان بوده است و شاید باین مناسبت آنجا را مردبان مینامیدند که مرده بروزن شده در لغت قدیم و لهجه اصفهانی بمعنی مرده و میت و بان معنی محافظ و نگهبان را میداده و در واقع مردبان بمعنی نگهبان مردگان بوده است . بتدریج که وقایع دیگری اتفاق افتاده مناسبت پیشین فراموش و مناسبت نو مالاک قرار گرفته است .

۲ - مردبان تا زمان صفویه تغییر نام نداده بوده و چون در محل مزبور جشن آب‌بخشان و آب‌پاشان انجام میشده بعدها بنامهای آب‌بخشگان و آب‌بخشان خوانده شده است .

۳ - بطوریکه نوشته‌اند^{۷۰} ابو نعیم پس از وفات در گورستان مردبان مدفون گردید و مزارش چنانچه صاحب نظام‌الاقوال گفته مورد توجه بوده تا اینکه در زمان میر لוחی سبزواری مورد بی‌مهری واقع و دچار خرابی گردیده است .

۴ - شیخ ابومصعود رازی نیز در همین مردبان مدفون گردیده ولیکن محل دفن او با مدفن ابو نعیم مسافتی دارد .

۵ - آب‌بخشان (گورستان) اکنون تبدیل باختمانهای مختلف گردیده و اثری از گورستان جز چند قبر دیده نمیشود .

ی - مقبره دوشاباذ :

۱ - محل آن :

بطوریکه تحقیق گردیده مقبره دوشاباذ یا دوشاباذ در قدیم در محل معروف پسه خاجوی لزرگ واقع بوده است و الان معروف به محله شیخ یوسف و شیخ سبأ می‌باشد و بطوریکه نوشته‌اند در محله خاجو قرار دارد .

۲ - کلمه مزبور در دو جای ذکر اخبار اصفهان آمده : یکی بصورت دوشاباذ^{۷۱} و دیگری دوشاباذ^{۷۲} ولی متأخران همان دوشاباذ نوشته‌اند .

بنظر نگارنده درست آن همان دوشاباذ است چه در لهجه قدیم اصفهانی روش بروزن خوش بمعنای روشن و روشائی و ابان هم حاکی از بناکننده بوده است و دوشاباذ بمعنای مناسبی نمیدهد مگر اینکه مقصود این باشد که در دوشین آباد شده باشد ولی در حال و با توجه باینکه در نوشته‌های ذال و راه اقلب مشابهت حاصل میشود باید همان شق اول را پذیرفت .

۳ - کسانیکه در مقبره دوشاباذ مدفون شده‌اند نخست محمد بن یوسف بنای صوفی و دیگر عبدالله بن احمد بن اسحاق پدر ابو نعیم است و در اینکه شیخ یوسف بنای صوفی هم در آنجا

۶۲ - نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۲ .

۶۳ - نامه دانشوران چاپ جدید قم ج ۷ ص ۴-۳ .

۶۴ - نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۴-۵ .

۶۵ - نامه دانشوران چاپ قم ج ۷ ص ۵ .

۶۶ - روایات الحیات ص ۷۴ .

۶۷ - هدیه‌الاحیاب ص ۴۲ .

۶۸ - محمول‌الدان ج ۱ ص ۱۱۰ .

۶۹ - ذکر اخبار اصفهان ج ۲ ص ۹۳ .

۷۰ - ذکر اخبار اصفهان ج ۱ ص ۱۰۰ .

مدفون شده یا در آبخیزان درست آن معلوم نیست و اینکه بقعه مربوط به محمد بن یوسف را عوام شیخ سینا تلفظ میکنند نمیتوان گفت درست آن شیخ یوسف بناء و حاکی از آن باشد که شیخ یوسف هم در آنجا مدفون شده باشد ، چه ممکن است مخفف همان شیخ محمد بن یوسف بنا باشد .

دیگری که در روشاباد مدفون شده ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عامر ضحاک بن محمد بن مسلم بن رافع بن رفیع بن محمد بن شیبانی نیل از فتهای طاهری مذهب که ۱۳ سال قاضی استهبان بود و در سال ۲۸۷ وفات یافت و پسرش حکیم احمد بر او نماز خواند و در مقبره روشاباد یا دوشاباد مدفون گردید ۲۱ .

نتیجه :

از مقالات مزبور بخوبی نسب ابونعمین از طرف پدر و مادر روشن گردید و معلوم شد که شیخ محمد بن یوسف بنای صوفی جد مادری پدر ابونعمین بوده است و اینکه دریاورثی شماره (۶) مجله شماره ۱۳۱ ص ۲۶ هنر و مردم مرقوم شده که حافظ ابونعمین اسفهان سیوطی احمد بن یوسف بنا بوده است درست نیست و این اشتباه از آنجا ناشی شده که عبارت منقول از نظام الاقوال از کتاب روذات الجنات در روذات بجای محمد بن یوسف اشتباهاً احمد بن یوسف شده و مؤلف این تکه روذات الجناتی است که در اختیار نویسندگان نامه دانشوران بوده و نوشته شده بود : «سیوط محمد بن یوسف بناء» و در سخا که معروف بجای حاجی سینسید است روایت نظام الاقوال را همان سیوط احمد بن یوسف بنا چاپ کرده و موجب اشتباه نویسندگان معاصر شده است چنانچه نویسندگان لغت نامه دهخدا هم در صفحه ۹۱۴ در لغت ابونعمین از روی روذات الجنات حاجی سید سید دچار همین اشتباه شده اند . و نویسنده مقاله آن مجله هم با تتبع دچار این اشتباه گردیده است .

مثل اینکه در معجم البلدان چاپ بیروت بجای «سیوط شیخ محمد بن یوسف بناء» نوشته شده : «سیوط شیخ محمد بن موسی بناء» در صورتیکه در معجم البلدان چاپ قبل و نیز در معجم البلدان که در اختیار نویسندگان نامه دانشوران و روذات الجنات بوده همان یوسف نوشته شده بوده است .

بنابر این ابونعمین نسبش از طرف پدر چنین است :

ابونعمین احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اسفهانلی .

و نسبش از طرف مادر پدرش بدین شرح :

ابونعمین احمد بن عبدالله پسر دختر شیخ محمد بن یوسف بنای صوفی این یزید بن معدان بن تقی : و ابوبکر احمد بن یوسف که گفته شده جد مادری ابونعمین است با واقع مطابقت ندارد .

۲۱ - ذکر اخبار اسفهان ج ۱ ص ۱۰۰ .

شاهنامه فردوسی از دیدگاه غفور اوف

رئیس رستوران خاورشناسی شوروی

غفور اوف



باین ترتیب دهقان پیر که همیشه داستان از زبان و قول او نقل میشود تنها آغاز کننده است . کلیددار است و نه مالک یا مشخص کننده خط داستان و مسیر حوادث . این فردوسی است که از موضع شخصی اش حادثه های داستان را میسازد و نقل می کند ، شخصیت و قهرمان می آفریند و بهنگام لزوم او را از میان می برد .

... و اینجاست که شناخت صحیح موضع فردوسی تاریخ بی دروغ گذشته و زمانش را مشخص می کند و دنبال گیری خط فکریش را آسان میسازد .

«غفور اوف» حرف میزند . رئیس انستیتوی خاورشناسی شوروی که نیمه های زمان برای شرکت در بخش جولای فردوسی در رأس يك هیات سه نفره به ایران آمد . او خوب ما را می شناخت . «حال ما را میدانست و گذشته ما را هم بهتر . دم گرمی داشت و شنیدن حرفهایش وقتی با لهجه تاجیکی فارسی صحبت میکرد و کلمات شاهنامه را بقراوتی بکار می برد ، خالی از تلفظ نبود . وقتی از هنر و ادب این ملک می گفت ، شبتکی صادقانه ای در صدایش بود . جالب اینکه اگر سؤالی میکردی که میخواست از جواب دادن شانه خالی کند ، فوراً روسی حرف میزد . وقتی به شوخی علت را پرسیدم ، با مهربانی ، اما زندانه گفت :

راستش من فارسی خوب میفهمم اما خوب نمیتوانم مثل شما حرف بزنم ، ما تاجیکها بیشتر ایرانی قدیم حرف میزنیم . ممکن است شما نفهمی !..

شاهنامه يك درباست و فردوسی تنها يك شاعر نیست . در این دریا باید با صبوری و مداومت ، کاوش کرد تا به تازه ترها رسید . فردوسی هم ارج و عظمتی بیش از يك شاعر دارد : تاریخ را خوب می شناسد . اجتماعش را هم . به این دلیل ، ضرورتها را تشخیص میدهد و از آینده نگری چشمگیری برخوردار است . یعنی وقتی داستانی را بساز می گوید ، با توجه به تاریخ ، موقعیتها ، ضرورتهای اجتماعی و آینده ، از موضعی مشخص شروع به روایت کرده است .

البته تا لب باز نکرده بود، اصلاً نیشد فکر کرد که
تعبیر مختلف متونی مولانا را بهتر از اکثر جویندگان پارسی
زبان میداند، تا محبت گل نمی‌داندخت و چشمهای نیمه
بستش کاملاً باز نمیشد، تصور اینکه او یکی از متخصصان
شاهنامه فردوسی است، مشکل بود.

اما وقتی که می‌گفت، می‌فهمیدی خاورشناس چیرای
را در برابر آثاری که سالیان سال است در اساق فرهنگ و هنر
این مرزوبوم به کندوکاوی سیورانه پرداخته است.

گفت و گو با غفوروف، با توجه به پژوهشهای روس‌ها
روی متون کهن ادبی این ملک و در اختیار داشتن نسخ قدیمی
متون، بخصوص وقتی با هدف بازشناسی پارامی ماباید
اجتماعی همراه باشد، می‌تواند ورود به حیطه متوله‌های
مورد علاقه آنها را آسان و با شناسایی کل طرز تفکر و فکری
آنها از ما و نسبت به ما عیب باشد.

در صحبت کردن به مفهوم مباحثه زرنگ بود، وقتی
که فهمیدم بزمرد ۶۶ ساله، چندی پیش دوره روزنامه‌نگاری
را تمام کرده تعجب نکردم که چرا از روش‌های مباحثه به
شکلی حرفه‌ای استفاده می‌کند:

نیوز بزرگ ترافان معموله بودیم که گفت:
پژوهی شاهنامه‌ای منتشر می‌کنیم که نسبت به چاپ
قبلی اثر جاودانه فردوسی که یوسیه خود ما منتشر شده،
بسیار ویراسته‌تر و به متن اصلی اثر نزدیکتر خواهد بود.
دو جلد از چاپ جدید که نام متن علمی - انتقادی شاهنامه
دارد هم اکنون آماده است. ۸ جلد دیگر آن نیز پژوهی چاپ
و منتشر خواهد شد.

علت را پرسیدم: نسخه قدیمی‌تری نسبت به آنچه در
اختیار دارید پیدا شده است که با توجه به آن دوباره شاهنامه
را منتشر می‌کنید:

فارسی و روسی را بهم آمیخت. چشمهای تیرتیرش
کاملاً باز شد، با مرعت گفت:

گفتم که شاهنامه یک دریاست. بهین دلیل ما هیچوقت
از پژوهش و کنکاش بروی آن باز نمی‌ایستیم. یعنی انتقاد
متن علمی - انتقادی شاهنامه حتماً نیابت بدلیل پیدا شدن
نسخه‌ای تازه باشد. البته دیگر شعرا و متفکران غربی و
بخصوص ایرانی مورد توجه ما هستند، آثار آنها را هم
می‌خوانیم و رویش کار می‌کنیم اما فردوسی و شاهنامه جدا
از دیگران هستند، از هر نظر.

پشت سر هم حرف میزد، گرم شده بود و کلمات روسی
را بیشتر از فارسی بکار میبرد، وقتی که جمله‌اش تمام میشد
یا وقت به مترجم گوش میداد و هر وقت به نظرش لازم می‌آمد،
ترجمه را تصحیح می‌کرد، ادامه داد:

مؤسسه‌ای که من رئیس آن هستم در صد و پنجاه سال
پیش تأسیس شده است یعنی متن‌های خاورشناسی در کشور ما
سابقه‌ای میرینه دارد. اما بین روش‌های مطالعه ما در گذشته
و حال تفاوت‌های بسیاری است. در این استیو در حدود
پانزده سال دانشمند و پژوهشگر کار می‌کنند و ایرانی‌شناسی‌های
ما یکی از بزرگترین هدفیات. کارشناسی داریم که نه
فقط زبان ما به ایرانی - پهلوی می‌داند بلکه به زبانهای
باستانی ایران هم کاملاً مسلطند.

حرفه که به اینجا کشید، یسائی از مرحوم استاد
پورداود کرد و گفت:

میرایان یکی از بزرگترین کارشناسان در این مورد او
بود. جایش خالیست. از مطالعات او ما هم بهره‌ها بریدیم.
پرسیدم: در استیو شما، چند نفر در مورد تیرا و ادب
ایران کار می‌کنند. مطالعه بیشتر روی آثار گدماک از
شاعران ما صورت می‌گیرد، پاسخ داد:

یکصد متخصص، آثار تمام شاعران کلاسیک ایران را
مطالعه می‌کنند، اما این به آن معنی نیست که ما از جریانات
ادبی و هنری معاصر و امروز ایران بی‌خبر باشیم. سعی ما
شناسایی و شناساندن ایران و نودهای فرهنگ آن به جهان
است. برای همین فعلاً مشغول فرهنگ‌های فارسی
هستیم. چندی پیش بود که یک فرهنگ ۲ جلدی فارسی به
روسی را منتشر کردیم. این یک چاپ آکادمیک و منحصر بفرد
است. اما شاهنامه مرموز توجه و علاقه ما قرار دارد.
بهین دلیل، در گذشته‌ای که چندان دور، شاهنامه‌های به زبان
روسی یوسیه مؤسسه ما منتشر شد که اگر چه تمام اثر را شامل
نمیشد اما هسته اصلی آن را دربر می‌گیرد. این ترجمه‌ای
به شعر است و کار یوسیه بهترین مترجمان و شاعران شوروی
انجام شده است. در گذشته نیز شاهنامه به زبانهای دیگر مردم
شوروی مثل، ازبکی، کازاخ، گرجی، ارمنی و ... هم
برگردان و پخش شد.

گفتم بود من فارسی را به لهجه تاجیکی که نزدیک
به زبان فارسی است قریب است حرف می‌زنم و دیده بودم که کلمات
شاهنامه را که بکار نمی‌برد، برای همین سؤال کردم
شاهنامه در تاجیکستان چه وضعیتی دارد، گفت:

فارسی زبان مردم جمهوری تاجیکستان است و آنها شاهنامه
را به زبان اصلی می‌خوانند، کمتر تاجیکی هست که شاهنامه
نداشته یا نتواند باشد برای همین هم این اثر در تاجیکستان
بازها تجدید چاپ شده است هم با الفبای روسی و هم با الفبای
عربی، آخر زبان شاهنامه به تاجیکی و دیگر است تا به
فارسی رایج امروز در ایران. توجه داشته باشید که وجود
این جمهوری در شوروی سبب تحکیم خاورشناسی در آن شده
است.

در خطوط چهره سبز غفوروف که سنش را کمتر از
۶۴ سال نشان میداد اثری از خستگی چشم نمی‌خورد و این
سبب میشد تا در متوله مورد علاقه‌اش، یعنی شاهنامه و فردوسی
باز هم سؤال دیگری مطرح کنم، گفتم:
متخصصان ما چاپ قبلی شاهنامه‌ای را که شما منتشر
کردماید، معتبر میدانند، اما ایرادهایی بر آن می‌گیرند،
از این اطلاع دارید؟ ایرادها را قبول کردماید؟ در چاپ
جدید ایرادها برطرف شده است؟

جایجا شد، به کلاه فرمزش که شبیه «شکله‌های»
مرد غرب کشور مانت سنتی زده و گفت:

اولین شاهنامه چاپ شوروی ده، پانزده سال پیش
منتشر شد که خالی از ایراد نبود. در چاپ جدید سعی شده
تا ایرادها برطرف شود، اما تأکید می‌کنم آنچه فعلاً منتشر
میشود، حتماً همانی نیست که فردوسی به نظم کشیده. تا
پیدا شدن متن اصلی اثر هنوز خیلی کار مانده است. خصوصی
که امکان پیدا شدن متون قدیمی‌تر هم هست ... اما ایراد
گرفتن و کارهایی از این دست کار مشکلی نظر نمی‌برند.
روس‌ها که در پژوهش‌های علمی دقت عجیب و «ماشین‌وار»
دارند در تحقیق بروی متون قدیمی از چه شیوه‌ای استفاده
می‌کنند؟ آیا گمان‌زنی و گمان قریب به یقین را در اینگونه
کارها قبول دارید؟ پاسخ داد:

گمان زنی و گمان قریب به یقین یعنی چه؟ درست
است که وقتی متخصصی بر روی یک متنی یا متون یک دوره
کار کرده، میتواند از روی حدس و گمان تکلیف پارامی از
تفاوت تاریک یا مشکوک یک اثر را روشن کند، اما این همیشه
خطرناکست و ضریب اشتباهش بالاست. ما فقط روش مقابله
و مقایسه را قبول داریم، مقابله و مقایسه‌ای را که یک
متخصص انجام دهد. هم از اینوست که قصد داریم بینگام
پایان گرفتن کار انتشار چاپ جدید شاهنامه، کنفرانسی با
شرکت همه متخصصان ترتیب دهیم تا پس از بحث و گفت‌وگو
در مورد متونی که تاکنون منتشر شده است، زمینه برای چاپ
یک متن نهایی فراهم آید.

گفتم، اشاراتی به موضوع فردوسی در روایت‌ها کردید
و از ضرورت شناخت آن برای بررسی وجوه مختلف شاهنامه
گفتید، درست است که این فرصتی دیگر می‌طلبید و خود
مقوله‌ای جداگانه است، اما می‌خواهر از وضعیت فردوسی
در برابر مزدکیم در شاهنامه بگوئید، گفت:

فردوسی مزدکیم را قبول دارد و این را البته نه
چندان واضح و آشکارا بیان می‌کند. میدانید مطالعه
ساخت های تاریخی و اجتماعی در دوره‌های خاص از تاریخ
با پژوهش از شاهنامه مطرح است. شخصیت‌سازها در این اثر

قابل مطالعه و اعجاب انگیز است. دیدگاه فردوسی بروی
انسان، نظرگاهی بسیار انسانی است.

غفوروف باز فارسی و روسی را بهم در آمیخته بود که
گفتم، اگر اشتباه نکنم، اینجام پژوهش‌های باسمه «تاقیفر»
بعضی از شخصیت‌های شاهنامه را مطرح و مطالعه کرده است
و نشان داده که انسان در افسانه‌های شاهنامه تکامل می‌یابد
تا در کیبوسو به نهایت اگر نه، به اوج رسد، مقصدتان
اینست؟ یعنی به جز رستم هر شخصیت در افسانه‌ها، کاملاً
از شخصیت داستان قبلی است.

قبول کرد و توانست تعجبش را از اینکه چنین کارهایی
اینجا صورت می‌گیرد پنهان کند، گفت:

مطالعه انگیزه‌های اجتماعی و حتی کاربرد کلمات در
حیادها، بیشتر از اینها باید مورد توجه قرار گیرد.
پرسیدم کارهای دیگر استیو شما چیست؟

جواب داد: دهها هزار دستخط در اختیار ماست، اگر
ضرورتی ایجاد کند، آنها را منتشر می‌کنیم و اگر لازم باشد
نتیجه پژوهش را بصورت رسالانی در اختیار همگان قرار
میدهم موضوع اینست که در گذشته در خاور جایگاه نبود
و متون دستنویس میشد و دست بند می‌گشت. در این شرایط
هر کتابی برای باقی گذارن یادگاری، چیزی بر اصل اثر
می‌افزود یا می‌کاست و این سبب میشد تا هر نسخه یا نسخه
قبلی تفاوت بسیار داشته باشد، مثلاً از کمال خجندی پیش
از دهها متن در اختیار داریم که همه با هم تفاوت دارند ما
تمام این متون را حفظ می‌کنیم تا بالاخره متن اصلی را پیدا
کنیم.

پرسیدم، از شاهنامه چند نسخه در اختیار دارید؟

گفت: بیش از صد نوع. از میزان علاقه مردم شوروی
به شاهنامه بگویم که یکبار این اثر را در تیرازی معادل ۲۵۰
هزار منتشر کردیم. این چاپ در یک هفته تکلی ناپاب شد.

برای استراحت و نفس تازه کردن خاموش شده بودم
که یکباره گفت:

شاهنامه یک دریاست. نه تنها تاریخ منظوم کشوری
است که با هدفی متعالی و انسانی به نظم کشیده شده بلکه
در هر زمینه‌ای و برای مطالعه هر متوله‌ای یک کتاب مرجع
است، برای همین هم فعلاً ما در شوروی در حال بازشناسی
این اثر بزرگ هستیم.

آخرین سؤال را مطرح کردم. پرسیدم در مورد ادبیات
معاصر ایران، در شوروی چه کارهایی شده است، گفت در
چراغ تحولات شعر و قلم جدید در ایران هستیم جزواتی
از جوباک و آل‌احمد ترجمه و منتشر شده است. مطلبش باشه،
که به «حاله» ایران کمتر از گذشته توجه نداریم.

خسرو شیدز

نوشته علامه‌الدین آذری دمیرچی
دکتر در تاریخ - استاد یازده گام استغفار

بود و نام لحنی از سی لحن بارید و اصل
معنی آن سیاه چون شب و نام موعنی
است . مجیر گوید :

از در شیدز تا بسجد بخارا
از سی خون عدوی بخار گرفته *

شاهنشاه ساسانی مانند همه ایرانیان
قیمت پاسب علاقتند ، بود علی الخصوص
پاسی چون شیدز که قوی تر و زورمندتر
و سرگردانی از اسبان دیگر بلند تر و
رشیدتر باشد .

بلغمی نرسانه این اسب مشهور
مینویسد : «... و اسبی داش شیدز نام
که هیچ پادشاه را آینهان آسبی بود ،
از همه اسبان جهان بجهار بدست آنروتر
وبلندر ، و از روم بدست وی افتاده بود
و چون نعل بستندی بر دست و پای وی هر
یک یغت میخ [زیر] بستندی ، و هر مقام
که پرویز خوردی آن اسب را دادی ،
و چون آن اسب برود پرویز فرمود تا
آن اسب را کفن کردند و بگور کردند ،
به نقش آن اسب اندر گرسی [و عیبگریستی
و امروز همچنان هست به گرماتاه ،
و پرویز را بر آن نقش کرده اند .^۱
معدوی نام این اسب را شیدار نوشته
و او هم بر این عقیده است که شش
برخته اسبی که خسرو بر آن سوار است

دگر اسب شیدز کر تاخن
نماندی بهنگام کین آخن!

نه شیرین تر ز شیرین خلق ندیم
نه چون شیدز شیرنگی شنیدم^۲

دزخی از گنبد ادبی ما از خسرو
و شیرین چه بنظم و چه به نثر سخن رفته
و عشق و دلدادگی آنها را جوادان
ساخته اند البته از عاشق دلسوخته ای چون
فرهاد که هکن نیز شاقل نبوده و داستان
عشق شورانگیز او را بشیرین سربانی (۱)
با آب و تاب بیان کرده اند .

ما اکنون بجای شیرین از شیدز
Shah-diz سخن میگوئیم و بطور اجمال
افسانه مهر و محبت شدید شهریار بزرگ
و جاهد طلب ساسانی خسرو دوم یا خسرو
پرویز (کسری پرویز Abharvès
یعنی پرویز - مطلق) (۲۸ - ۵۹۰
میلادی) را بیان اسب (اسب) مشهور
ذکر مینمائیم .

شیدز یعنی چه ؟ «با نال ایجد
بر وزن همزه نام اسب خسرو پرویز بود
گویند رنگ آن سیاه بوده و وجه تسمیه
آن شب رنگ است چه نیز بمعنی رنگ
باشد»^۳ و نام اسب شیرین که بخسرو داده

و درطاق بستان موجود است از شیدز
میباشد^۴ ، چند کلمه از نوشته او را هم
ذکر مینمائیم «پرویز که پادشاه از او
بریدند و به بهرام بیوستند شکست خورد
و شیدار اسب معروف زبیری ، از رفتار
هماند همین اسب که تصویر آن با پرویز
و چیزهای دیگر در کوهستان ولایت
قرماین (کرماتاه) از توابع دینور
هست و اینجا با تصویرهای کم نظیر که

۱ - علامه شاهنامه فردوسی - تصحیح
مصطفی فروزی ص ۱۸ .
۲ - خسرو شیرین - نظامی گنجوی -
حوادث و تصحیح وحید سکرگی (سفت
شیرین).
۳ - ر . ک . به برهان قاطع تألیف
محمد حسین خلیف تبریزی متصلی به برهان -
تصحیح دکتر مبین ص ۲۳ ص ۱۳۴۴ .
۴ - ر . ک . به فرهنگ رشیدی -
ابیدار رشیدی عبدالغفور الحیثی المجلد الثانی -
تصحیح محمد عباس ص ۹۲۰ .
۵ - حجاز اسماعیلی گوید : «خسرو پرویز
پسر هرمز ، پیراهنی گزید رنگه منقش به نقوش
و شلواری آسمان گوی و ناخس سرخ و بدشتن
نیزه بود و در خانه او سه هزار زن آزاد و
دوازده هزار کنیز برای آوازخوانی و
غوشگداری و اقامه خدنها ، و شش هزار
کنیا بودند ، و در اصطبل او شش هزار اسب
اسب خاص برای رکاب خود پادشاه جز اسبان
ختم و ۹۶ رأس فیل و ۹۲ هزار گرس برای
حمل بارها و بیست هزار بختی (شترقوی هیکل)
وجود داشت (نقل از تاریخ پیامبران و شاهان -
سی ملوک الارض و الایام - جزوه استغفار -
ترجمه دکتر جعفر شعار ص ۵۸ - ۵۷ .
۶ - ر . ک . به تاریخ بلغمی - ترجمه و
تکمله تاریخ طبری به تصحیح ملک اشرفی
چهار - بگوش بروین گماهای ص ۱۰۹۸ -
۱۰۹۰ .

۷ - نزد گنبد حجاری طاق بستان همان
تصویر خسرو بروین ساسانی است که بر اسب
عظیم الهی سوار و نیزه ای در دست راست ،
چوخی در دست چپ و نیزه منقش در دست چپ دارد ،
در دست چپ آن ترک و نهرانی قرار داده
شده است . این نقش عظیم گسروی خسرو طبری
که بطرز برجسته ای حجاری شده از بهترین
جنسهای حجاری شمار میرود ، نقل از
کتاب فهرست بناهای تاریخی و اماکن یمنانی
ایران ص ۱۶۶
خسرو برم - شماره ۱۳۹

درونگ کنده شده از شگفتی های جهان
است ایرانیان و عربان در اشعار خویش
از این اسب معروف به شیدار یاد کرده اند .
یک روز که پرویز بر شیدار سوار بود و
لگام آن بگسیخت زبندار و لگامدار را
بخواست و میخواست بواسطه بیفتی در
کار لگام گردش را بزنده و او گفت :
[ای پادشاه جرمی نیست که با آن
پادشاه اسبان را بتوان کشید] و شاه او را
بخشید»^۵ .

البته همانطور که معدوی اشاره
کرده تنی چند از شاعران داستان علاقه
و محبت خسرو پرویز را به شیدز بنظم
کشیدند از آرمینان حکیم نظامی گنجوی
حق مطلب را ادا کرده است :

بسر آخر بسته دارد ره نوردی
کز در تانک نیاید (ببند) یاد گردی

سبب برده زوهم فیلسوفان
چو مرغای ترمزد زان طوفان
بیک صغرا که بر خورشید برانده
فلک را هفت میدان باز مانده
بگاہ کسوه کشند آهنگین سم
که دریا برین خیزران دم
زمانه گردش و اندیشه رفتار
چو شب کار آگاه و چون صبح بیدار
نهاده نام آن شیرنگ شیدیز
بر او عاشق تر از مرغ شب آویز
یکی زنجیر زر پیوسته دارد
بدان زنجیر پایش بسته دارد
نه شیرین تر ز شیرین خاق دیدم
نه چون شیدز شیرنگی شنیدم^۶

آنگاه درباره زاده شدن شیدز و
تژاد او گوید :

بدو رهبان فرهنگی چنین گفت
بوقت آنکه درهای دری سفت
که زیر دامن این دیر غار است
درو سنگی سبه گونی سوار است
ز دشت رم گله در هر فرانی
بکتن آیسند تکاور ماد پانسی
ز صد فرسنگی آید بر در غار
دراوسند ، چو درسوار خنودمار

بدان سنگ سیاه رغبت نماید
برفت (ببخت) خوشتر بر سنگ سیاه
بفرسان خدا زوکنش گیرد
خدا گفتی شگفتی دل پذیرد
هر آن کره کز آن بخش بودبار
ز دوران تک برد و زیاد رفتار
چنین گوید همیدون مرد فرهنگ
که شیدز آمدست از نسل آن سنگ^۷

خسرو پرویز خبر دادند که شیدز
بیمار شده و امیدوی بحیات او نیست .
شاه از استماع این خبر سخت اندوهگین
و در عین حال خشکین شد در مورد
اخیر شاید بر ممالاتی و عدم مراقبت
میراخور را عامل اصلی بیماری اسب
خود میدانست بهرحال گفته بود هر کسی
خبر مرگ شیدز را باطلاح او برساند
هلاک خواهد شد .

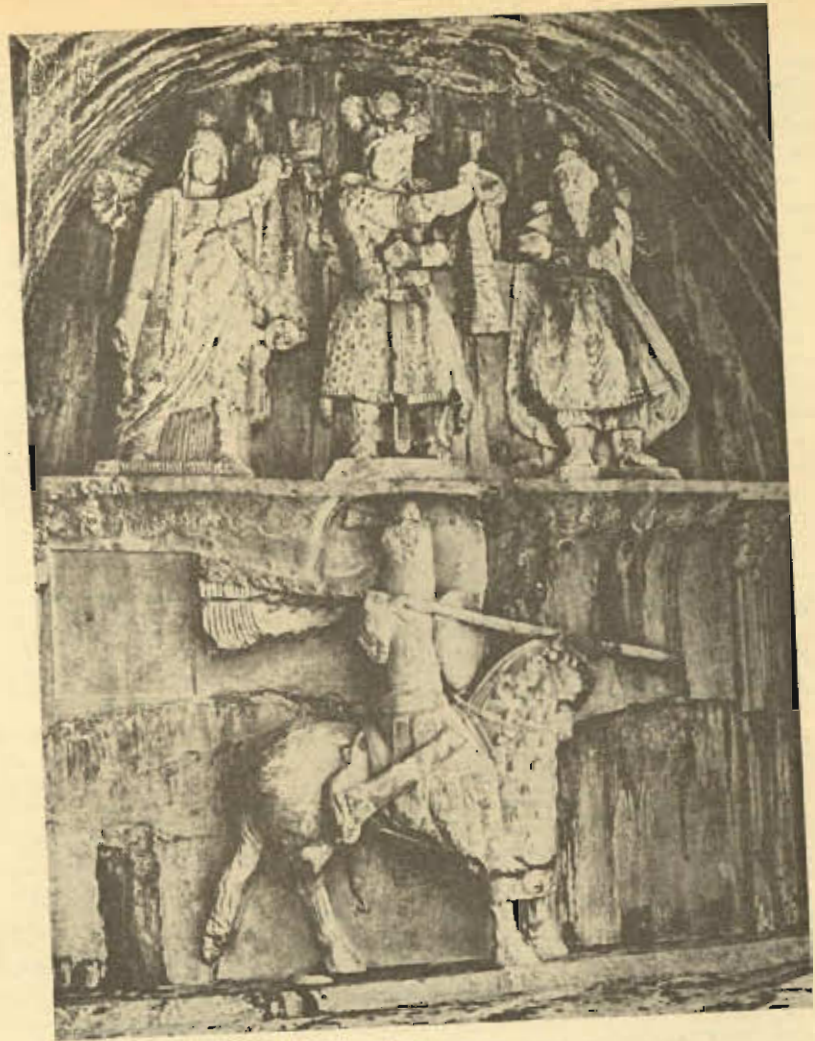
چون شیدز برسد کسی را بارای
گفتن این مطلب بخسرو نبود همه از جان
خوش بیسنگ بودند رئیس اصطبل شاه
که پیش از دیگران در معرض خطر قرار
داشت چاره را توسل به یارید رامشگر
دید و از او خواست که با استفاده از
زبان و لحن موسیقی خبر ناخوش را
بمرض شاهنشاه ساسانی برساند . میدانیم
که بارید و نکبسا و سرکش و برخی از
مورخان سرکش و نکبسا رایکی میدانند
(فردوسی میداند) و رامتین و پادشاه از
موسیقیدانان بنام دربار خسرو پرویز
بودند «بارید برای بزم خسرو و ۳۶۰ داستان
ساخته بود چنانکه هر روز ستانی نو
مینوخت و قول او برای استادان فن
قانون مطلق بشمار میرفت و دیگران همه
خوشه چین خرمن شوق او بودند»^۸ ما از

داستان رام یافتن بارید بدر بار خسرو پرویز
و چگونگی تسلیم سرکشی که قبل از
بارید رئیس رامشگران بود و مطالب
دیگر سخن نمیکوئیم چون این مطلب در
این مختصر نمیگنجد ، فردوسی درباره
ایتنو رامشگر فرموده :

ز رامشگران سرکش و بارید
که هرگز نگشتیش بازار بد

گفتیم که بارید تقبل کرد خبر
در گذشت شیدز را بسمع شاه برساند در
این مورد رشته سخن را به یاقوت مؤلف
کتاب معجم البلدان میدهمیم تا بپیمیم که
چگونه بارید این مهم را بانجام میرساند
«همینکه خسرو بارید را بیزم و طرب
دعوت نمود ، بارید در ضمن تقاضا ،
اشعاری را که اشاره بمرگ شیدز مینمود
انتاد و گفتی نمود خسرو فرموده وای
بر تو ! شیدز مرد ؟ بارید عرض کرد
اول شخصی که خبر مرگ شیدز را اظهار
کرد پادشاه است ، خسرو وجود سافها
که بر مرگ شیدز دست داد ، حسن
تدبیر بارید خوش آمد و او را بر آن
لطیفه و تندبیری که مانع هلاک خود و
دیگران شده بود تحسین کرد اما در
تأثر این واقعه جزع بسیار نمود و امر
فرمود تا قتلوس صورت او را تصویر
کند و طوری قتلوس آرا ترمیم نمود
و حداقل و استادی بکار برد که بهترین
و کاملترین وضعی صورت شیدز ترمیم
یافت بطوریکه فرق بین این تصویر و
شیدز اصل همان داشتن روح بود ، پس
خسرو بمحلی که شیدز را رسم کرده
بودند آمد و از مشاهده او بگریست و
شرحی در موعظه و سرانجام کار هر کسی
و امثال او از این جهان بر وجه اختیار
فرمود»^۹

۱۰ - همان کتاب ص ۵۷ .
۱۱ - ر . ک . به کتاب ایران در زمان
ساسانیان - آرتور کریستنسن - ترجمه رشید
پاسی ص ۵۱۷ .
۱۲ - ر . ک . به معجم البلدان یاقوت ح
۵ نقل از کتاب تمدن ساسانی - علی سامی
ص ۱۱۸ .



طاقستان

خیام و مترلینگ

آیا افکار خیام بر مترلینگ اثر گذاشته است؟

شواهدی در باب یکی از افکار و فلسفه مترلینگ با شعار و اندیشه خیام

ابراهیم صفائی

«مورین مترلینگ» فیلسوف و متفکر نامی بلژیکی پسال ۱۹۴۹ در سن هشتاد و هفت سالگی در بروکسل درگذشت، او شاعر - ادیب - درام نویس - و حشر مثناس نیز بود و در سال ۱۹۱۱ برنده جاژه نوبل شد ولی شهرت جهانی او (که به سرعت مرزها را در نورددید و وی را در شمار متفکران بزرگ قرن بیستم قلمداد کرد) بواسطه اندیشه‌های فلسفی ویژه او بود که درباره راز خلقت و جهان آفرینش بیان داشت.

دریافته‌های اندیشه حساس و فکر وسیع ویلند مترلینگ درباره فلسفه خلقت و عالم هستی چون برفی در افق تیره باورها و پنداره‌های سنت بنیاد جهانیان بدرخشید و بسیاری از تاریکی‌های این راه را روشن ساخت و شوارترین مباحث مربوط به فلسفه آفرینش را با ساده‌ترین و شیرین‌ترین بیان برای جهانیان توضیح داد و افکار بزرگان علم و دانش را در سراسر گیتی متوجه خود کرد، پیوده نبود که «انتشین» فایده بزرگ ریاضی گفت:

شاید قرن‌ها بگذرد و در کوره خالک متفکری مانند مترلینگ بوجود نیاید.
آری مترلینگ پرده از اسرار خلقت برگرفت و معمای وجود را حل کرد و باین پرسش بی‌پایه سال بشر: از کجا آمدم آمدنم بهره چه بود؟ پاسخ داد، پاسخی آرامش بخش و معقول.

بسیاری از آثار مترلینگ مانند کتاب «قتل و سرنوشت»، «در برابر خدا»، «قوة جاذبه»، «راز بزرگ»، «زنیورعل»، «مورینه»، «مورجگان» و «ستارگان سنگین آسمان» شهرت جهانی دارد، خوشبختانه مترجم ارجمند آقای ذبیح‌الله منصوری قسمت مهمی از آثار مترلینگ را در حدود بیست و چند سال پیش بفارسی ساده و دلنشین ترجمه کرده و در چهار جلد سرمایه یکی از کتابفروشی‌های قدیم تهران منتشر ساخته و در دسترس دوستداران حقیقت گذاشته است. من که شیفته افکار بزرگان فلسفه و ادب میباشم، در سالهای پیش که بیش از این اوقات فراغت و فرصت داشتم، ضمن مطالعه برخی از آثار مترلینگ و بخصوص اثر موسوم به ملرز فکر ما در این جهان باین نکته متوجه شدم که يك هماهنگی فکری بین اندیشه‌های «مترلینگ» با شاعر و متفکر بزرگ و معروف ایران عمر «خیام» وجود دارد و گاهی درك و اندیشه این دو درباره بعضی نکات فلسفی و رموز آفرینش بقدری همانند و شبیه است که گویی «مترلینگ» در مکتب «خیام» درس خوانده و بعضی از دریافته‌های فکری خود را از این منبع الهام گرفته است و شاید بهمین سبب با وجود نه قرن فاصله زمان و با اختلاف مکان و معاشرت فاحش محیبا

زندگی گاهی کوچکترین تفاوتی در اندیشه این دو مرد بزرگ در موضوع فلسفه خلقت و اسرار آفرینش مشاهده نمی‌شود.

هیچ استعدادی ندارد که «مترلینگ» ترجمه اشعار خیام را مطالعه کرده و تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفته باشد، مگر نه اینکه «فیتر جرالده» شاعر انگلیسی چندسال پیش از تولد مترلینگ رباعیات خیام را به انگلیسی ترجمه کرد؟ و مگر نه اینکه ترجمه فیتر جرالده و ترجمه‌های دیگر رباعیات خیام در سراسر اروپا شهرت یافت و بسیاری از اندیشمندان فرنگ فلسفه خیام را پسندیدند و پذیرفتند.

از این گمان درمیگذرم و چنین می‌انگارم که «مترلینگ» با افکار و اندیشه خیام آشنا نبوده و از این منبع فیض شرقی الهام نگرفته است. اما این را نمیتوانم تأیید کنم مگرم که این دو متفکر شرقی و غربی درباره فلسفه خلقت و اسرار آفرینش در موارد بسیار اندیشه مشترک دارند و هنگامی که در نظر می‌آوریم که خیام نه قرن پیش از مترلینگ در محیطی پرتمسب و در میان عرصه‌های عامی و پندارپرست میزیسته و بیان آزادانه افکار و عقایدش برای او خطر مرگ همراه داشته به این نتیجه میرسیم که او نه قرن پیش از مترلینگ در محیطی کیره از جهل درباره فلسفه خلقت همانگونه سخن گفته است که مترلینگ در دنیای آزاد قرن بیستم.

اینجاست که عظمت فکر و روح اندیشه حکیم عمر خیام را خوب درک میکنیم، این را هم باید بدانیم که خیام از اینکه نتوانسته است بی‌پروا و آزادانه برداشته‌های پیرایه فکری خود را بر مردم عرضه دارد متأسف بوده و میگفته است:

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست
چون نیست درین مردم نادان اهلی

بازی من با یک عظامه کوتاه و اجامی در افکار مترلینگ در ده مورد اندیشه او را با اندیشه خیام سنجیم و مایه تفکر این دو فیلسوف شرق و غرب را همان و همانند یافتیم. اینان هر دو انسانها و انسانهای نامعقول مربوط به راز آفرینش را طرد کرده و با روشنائی چراغ حسود در طریق تفکر و عقل گام برداشته و از آنسوی پرده‌های اسرار سر بیرون آورده‌اند ولی سرانجام چراغ خود و برتو عقل نتوانسته است این راه تاریک را برآیند بخوبی روشن سازد، از بنویز دچار حیرت و سرگشتگی شده و عقل «محدود و ناقص» بشری را برای درک «نامحدود و کامل» درمانده و ناتوان یافته گاهی فلسفه «جبر مطلق» را گردن نهاده و زمانی حیات و زندگی بشر را پس ناجیز و حقیر و بی‌ارزش و بازیچه دانسته و روزی یا بیان درک فکر و اندیشه عالی خود رنگ اوهام را از آئینه عقول زدوده و جیستان هستی و وجود را بنحوی مقبول کشف کرده‌اند.

دستی گفتار این دو متفکر در پارهای از مطالب چقدر باهم شباهت دارد، اینک برای آگاهی با تشابه اندیشه این دو مرد خردمند، ده رباعی از خیام و ده گفتار کوتاه از مترلینگ می‌آورم و محض سهولت مقایسه بین افکار این دو متفکر بزرگ در هر دو مورد نخست رباعی «خیام» را می‌نویسم سپس گفتار «مترلینگ» را در زیر رباعی خیام نقل می‌نمایم تا خوانندگان مجله بهمانندی برخی از اندیشه‌های این دو مرد نامی که یکی از شرق کهن و دیگری از غرب نو برخاسته بنحوی آگاه شوند و عظمت فکر و ذوقای اندیشه خیام را نسبت به اسرار خلقت بازشناسند:

۱ - هیچکس راه بجائی نبرد

خیام
آنانکه محبط فعل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز
گفتند فسانه‌ی و در خواب شدند

مترلینگ

از روزی که نوع بشر بوجود آمد میخواست بداند که این دنیا چیست و برای چه آن را آفریدند. صدها تمدن منقرض شده که شاید امروز آثاری از آنها نیست و همگی از بین رفته‌اند، درباره دنیا تصورات و خیالاتی کردند که بعضی از آنها کورگانه و بعضی عقلانی بود ولی امروز که هزاران سال از آن تاریخ می‌گذرد ما متوجه شدیم که فکر ما هم درباره دنیا چندان عمیقتر و بزرگتر از آنها نیست چون ما برای درک حقیقت دنیا هیچ وسیله‌سنجشی جز معز خود نداریم و متأسفانه معز ما آطور که باید ترقی نکرده است و خیالی دشوار بلکه محال میباشد که ما بتوانیم دنیائی را در معز خود تصور نماییم که بی‌پایان و نامحدود می‌باشد، چون معز ما محدود است.

۲ - در ابدیت مرور زمان وجود ندارد

خیام

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم
فردا که ازین بارفرا درگذریم
با شصت هزار سالگان سرسیریم

مترلینگ

چون این دنیا دارای قلب و کبد نیست و خون در عروقش جریان ندارد نمیتواند بی‌رور زمان بی‌بیره، اگر این جریان قلب و حرکت منظم و یکدوخت خون در رگهای ما نبود بی‌رور زمان بی‌بیردیم و در نتیجه یکصد هزار میلیارد قرن یا چند ثانیه در نظرمان مساوی بود و بهمین سبب است که وقتی ما از دنیا رفتیم ولادت ما را بخاک سپردند، یک ثانیه یا یکصد قرن برای ما مساوی خواهد بود چون از سیطره مرور زمان خارج شدیم.

۲ - آفرینش ما برای جهان چه سودی دارد؟

خیام

از آمدنم نبود گسردن را سود
وز هیچکسی نیز دوگوشم نشنود
وز رفتن من جلال و جاهش نشنود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

مترلینگ

از بزرگترین و مرموزترین اسرار جهان و اسرار زندگی ما این است که چرا ما را بوجود آورده‌اند.
دستگاه آفرینش با این قانون بزرگ و با این جهان بزرگ که در آن یکصد هزار میلیون کهکشان مانند دنیای ما وجود دارد چه احتیاجی داشت که من و شما را بیافریند، و اگر من و شما نبودیم به کجای دنیا بر می‌خورد و اگر قبلاً این کره خاک نبود که ما انسانها روی آن زندگی کنیم چه زبانی بافرینش می‌رسید؟
مگر مقابل دیدگان ما هر شب صدها ستاره بیکدیگر تصادم نکرده از بین نمی‌روند و بهیچ میل نمی‌شوند؟
آیا هیچ اتفاق افتاده است که در کتاب حساب آفرینش این تصادمات را به حساب ضرر بنویسند؟

پس کمال خودخواهی و خودبینی است که موجودات نادان و بدبخت و غلبی مثل ما که بیوسته گرفتار ممدت کثیف خود هستیم بگوئیم دنیا برای خاطر ما آفریده شده است ، پیش از ما این جهان بوده است و بعد از ما نیز کماکان باقی خواهد ماند .

۴ - مرده از زنده آلوده‌تر است

خیام

ساقی دل من زمرده فرسوده‌تر است
هر چند بخسین دیده دانی شوم

کو زین زمین ز من دل آلوده‌تر است
دامان ترم ز دیده آلوده‌تر است

مترینگ

اکنون مدتی است که خود را مرده می‌بینم . برای آنکه مدتی است قوای جوانی مرا ترک گفته است ، نه فقط امروز که قوای من تحلیل رفته بلکه اگر نازای قوای جوانی هم می‌بودم آرزوی عمر جاویدان نمی‌کردم برای آنکه عمر جاویدان ولو آنکه با قوای جوانی هم توأم باشد کسالت‌آور است .

بعقیده من اگر مرگ در دنیا نبود بشر بآن محتاج بود و می‌بایست آن را اختراع کند تا از چنگال کسالت‌های زندگی خلاص شود ، بسیاری از ما در واقع پیش از مرگ مرده هستیم برای آنکه هیچ چیز خود را از دست ندهیم .

عمر ما یک روز یا یک مهبیون سال هیچ فایده ندارد و از لحاظ فهم به اسرار حیات با آن کسی که در گور خوابیده مساوی هستیم با تفاوت اینکه او آلوده‌تر از ما است چون قلب و اعصاب او از کار افتاده است دیگر از کسالت‌های زندگی رنج نمی‌برد .

۵ - رهپاران دیار نیستی

خیام

دنيا كسره در آن شان كم می‌بینم
چون گنبد برایشی است که از هر طرفش

در هر نفس هزار غم می‌بینم
راهی به بیابان عدم می‌بینم

مترینگ

زندگی ما با شیون و اندوه شروع نمی‌شود ، وقتی باین جهان می‌آئیم گریبان و اندوهناک هستیم و موجب اذیت و آزار مادر خود را فراهم می‌کنیم و هنگامی که از این دنیا می‌رویم دیگران در غم ما گریان هستند و این اندوه بقدری شدید است که بزرگتر از آن مسیبتی در جهان نیست ، برای آفریننده هیچ اشکال نداشت که ما را بدون درد و رنج بدنيا بیاورد و بدون رنج و غم از دنیا ببرد ولی او چون بدبختی و مصیبت ما را میخواست انسانی زندگی ما را بر مرگ و نیستی قرار داد و مترد کرد که ما همواره از غم خویشان و دوستان غمناک باشیم تا روزی که ما هم بنوبت خود از این جهان زودگذر رهپار دیار نیستی و مرگ بشویم .

۶ - واقعه بزرگ و حادثه نهائی

خیام

با باز گر آرمیده باشی همه عمر
عمرت چو بمر رسد همی باید مرد

لذات جهان چشیده باشی همه عمر
خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

مترینگ

ما از اول عمر نظیر چابک‌سواری که مرتباً اسب خود را نمویض می‌کند و در هیچ منزلی توقف نمی‌نماید عجله داریم که زودتر روزها و هفته‌ها و ماهها بگذرد تا بر منزل مرگ واصل شویم و این معشوق عزیز را در آغوش بگیریم ولی شما ممکن است بنی ایراد بگیرید و بگوئید این گفته تو فاشی از سالخوردگی است چون خود در آستانه مرگ هستی تصور می‌نمائی هدف زندگانی هر فردی مرگ است .

شما ممکن است بگوئید من جوان هستم و انتظار دارم معشوقه زیبایی را در آغوش کنم ولی من از شما می‌پرسم : بعد چه خواهد شد ؟ شما می‌گوئید میخواهم تا میتوانم جوان بمانم و اغذیه گوارا را تناول کنم و با پیرویان آمیزش نمایم ، باز از شما می‌پرسم : بعد چه خواهد شد ؟ می‌گوئید میخواهم مقامات و مناصب بزرگ را برعهده بگیرم ، کشورها را مسخر کنم ، باز می‌پرسم : بعد چه خواهد شد ؟ بر فرض و فرض مجال با توبه خواستید رسیدید سرانجام يك تازبانة عربت شمارا . از خواب غفلت بیدار می‌کند آنوقت متوجه می‌شوید که آن واقعه بزرگ و حادثه نهائی همانا مرگ است که شما بدون توجه و انتظار ساعات و ایام را برای رسیدن بآن با بی‌سببی گذرانیده و دقیقه‌شماری کرده‌اید و پایان تمام آرزوهای شما منتهی بهین واقعه نهائی خواهد شد .

۷ - آدمی محکوم سرنوشت خویش است

خیام

ز اول تو گلم سرنشسته‌ئی من چکنم ؟
هر نیک و بدی که از من آید بوجود

وین پشم و اقمص نورشسته‌ئی من چکنم ؟
تو بر سر من نوشتته‌ئی من چکنم ؟

مترینگ

علاوه بر سرنوشتی که ما در این جهان برای خود بوجود می‌آوریم سرنوشت دیگری نیز داریم که در يك نقطه از این دنیا ثبت و ضبط شده و منتظر این است که در موقع خود فرود آید ، ولی باید دانست که این سرنوشت را چه کسی درین دنیا برای ما تعیین کرده ؟ او همان است که در تمام ادیان و مذاهب جهان و مسالك عرفانی و فلسفی بنام «خدا» هستی تأمید می‌شود .

حال که سرنوشت هر يك از افراد بشر را در گوشه‌ئی از کره زمین ثبت کرده‌اند و با قلم تقدیر بر لوح ازل نوشته‌اند و این سرنوشت بدون چون و چرا است ، چرا ما را مسئول میدانند و برای اعمالی که در این جهان مرتکب می‌شویم از ما بازخواست می‌کنند ؟

۸ - بهشت و دوزخ !

خیام

تا چند ز نسیم بروی دریاها خشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود ؟

ببزار شد ز بت‌پرستی و کشت
که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت ؟

مترینگ

ما اگر امروز که مغز بشر بایندرجه از ترقی رسیده بگوئیم که خداوند نیکوکاران را

در بهشت در آغوش بربرویان جای می‌دهد و گناهکاران را به دوزخ می‌برد، نسبت به عظمت ذات خداوند تو حین و اسائه ادب کردیم، برای آنکه با این گفته‌ها و ادبها شکل خود را آورده‌ایم و تمسور کردیم که خداوند هم مانند دیگران قیوم و مطلق باشد زندان و غل و زنجیر برای گناهکاران درگاه خود و کالجهای زیبا برای دوستان و رفقا داشته باشد.

۹ - هر بامداد که فرا میرسد ما یک روز پیرتر شده‌ایم

خیام

دانی که می‌بینم خروس سحری
یعنی کس نبودند در آئینه صبح
هر لحظه چرا همین کند توحه گری
گر عمر شی گذشت و تو بی خبری

بتر لینگ

فاجعه بزرگ زندگی ما این است که هر روز صبح که از خواب برمی‌خیزیم مشاهده می‌کنیم که یک روز پیر شده‌ایم و از این بزرگتر آنکه با وجود پیری بیچیزیک از اسرار جهان بی‌نبرده‌ایم، خیال نکنید که بزرگ اسرار الکتریک و اتم بمنزله فهم اسرار دنیا است، ما اگر چند هزار سال هم عمر کنیم تازه به اسرار اصلی جهان پی برده‌ایم، یعنی نمی‌دانیم که این دنیا را برای چه آفرینند و پایان آن چه خواهد شد و چون هرگز به اسرار واقعی دنیا پی نمی‌بریم هر کشتی بکنیم و هر علمی بی‌آموزیم بمنزله آن است که حسن و خاشاک از مصلح دریا جمع آوری نمی‌آییم ولی عبق دریا عوارض برای ما مجهول خواهد ماند.

۱۰ - همه سرگردانیم

خیام

اجسام که ساکنان این ایوانند
هان تا سر رشته خرد کم کنی
اسباب تجیرت خسروندانند
کامان نه مده‌برند، سرگردانند

بتر لینگ

آن کهکشان بزرگ که ده میلیون خورشید در آن پسر می‌برد و هر خورشیدی یک دنیای شمس نظیر دنیای ما میباشد عیناً مثل ما سرگردان و بلا تکلیف است.

همانطوری که ما هر روز صبح از خواب برمی‌خیزیم و شب بخواب می‌رویم آنها نیز آنقدر در اطراف خود گردش می‌کنند تا وقتی که ذرات آنها متلاطم و مبدل بوج برق یا امواج دیگر گردد.

ما هیچ نقطه تابی را نمیتوانیم پیدا کنیم تا بگوئیم این نقطه ثابت قانون غیر قابل تغییر دنیاست.

توضیح: در مقاله دیگر نگارنده زیر عنوان «یادی از سه وزیر دانشمند ایرانی» مندرج در شماره ۱۳۳، در صفحه ۱۶ ستون ۱ سطر ۱۸ «این سکه» اشتهاه «این سکه» و در همان صفحه ستون دوم سطر ۱۱ بجای «تاریخ الکامل» «تاریخ الکامل» چاپ شده است که باین وسیله تصحیح می‌گردد.

استاد علی‌شیرازی

خسرو ویرویز است آنتجان ورد شاه محترم و معزز بود که بزرگان برای بازیافتن به حضور شاه بیارید متوسل می‌شدند. در قرون بعد نیز «فارابی»، «ابن سینا»، «ابن مقفع» و «رودکی» و دیگر دانشمندان و شاعرانی که با موسیقی آشنایی و الفتی داشتند به زنده کردن آن پرداختند.

لیکن میری یابید که حمله معمول همه این آثار را محو و نابود کرد و بنیاد فراموش فرستاد.

چندی گذشت و از این گمگشته عزیز یادی شد تا هنگامیکه شاعرانی مانند سعدی، حافظ و مولوی در آثار گرانقدر خویش نامی از آن برد و نشانی از این گمگشته دادند.

«قطب‌الدین شیرازی» و «صغری‌الدین ارموی» موسیقی‌دانان آن زمان به هراقت و مواظبت خیر موسیقی پرداختند و کتابهایی درباره این هنر نوشتند. ولی آفسوس که این را در دوران هنرشناس و هریرود تحقیق و پژوهش خود را بیشتر به جنبه علمی آن منحصر کردند و آیداً لبونهای از نواهای آن زمان را در دسترس آیندگان نگذارند. در آن زمان موسیقی ما منحصر بیک مقدار نواهایی بود که از سینه بسینه و نقل به نقل حفظ شده بود، در حالیکه در کتابخانه‌های

کلل وزیری در هنر موسیقی دارای ارج و عزتی بسیار و بالاست که به لفظ و بیان در نمی‌آید و با اینکه استاد نواز بیچگونه نوشته و توصیفی ندارد عیناً هنگامیکه مراد و خواسته خویش را با ایشان در میان گذاشتیم با وجود سالخوردهگی و بیماری نقابنی چند از اوقات گرانقدر خویش را بر ما ارزانی داشتند با سپس بسیار از استاد کلل وزیری کمال تشکر و امتنان را از هنرمند عالیقدر آقای «حسینعلی ملاح» که ما را در نوشتن و تهیه این مقاله یاری کرداند داریم.

«کلل علی‌شیرازی» هنگامی به احیاء موسیقی ملی ما همت گماشت که این هنر معنای مبتدلی بخود گرفته بود و منحصر بطبقه‌های خاص شده بود، موسیقی‌دانان احترامی در جامعه نداشتند و آنها هم که کهکاه علی‌رغم این عدم حرمت بکار خود می‌پرداختند جمعی آمانتور یا دوستدار موسیقی و معدودی (مطربان) و نوازندگان دوره‌گرد بودند که موسیقی را وسیله امرار معاش خود میدانستند. مردوزگاروان قدیم موسیقی نزد جامعه، خاصه در دربار شاهان احترام و ارجی نیاوان داشت کما اینکه «پایده» که از موسیقی‌دانان عصر

روسیه، آثار و کجینیه‌های گرانقدری از نوازهای ملی تدوین شده و وجود داشت، نه رسم و قاعده‌های درکار موسیقی ما بود و نقطعات چاپ شده‌ای در دسترس داشتیم، طرز تعلیم هنر موسیقی بصورت دستچشمی (ارکستر) با نهایت اشکال صورت می‌گرفت سخن کوتاه، دریاک چنین و بنمی «علیقلی وزیر» با اتفاق دوست دیرین خود مرحوم مصلحتی‌قلی بیات «صمصام - الملك» به منظور تحصیل موسیقی عازم اروپا شد.

وزیری قبل از آنکه اروپا مسافرت کند تار را بخوبی می‌نواخت و به بسیاری از سازها آشنایی داشت و از مقدمات موسیقی نظری و خط موسیقی (نت) یا اطلاع بود.

کلید مدت ۳ سال در مدرسه (عالی موسیقی) فرانسه به تحصیل علم هانگی «هارمونی» و آواز پرداخت و در خارج مدرسه هم در رشته‌های مختلف به مطالعه پرداخت. سپس با لمان رفت و دو سال در هنرستان موسیقی برلین (هوخوله) به کسب موسیقی مشغول شد چون در نظر داشت به محض ورود به ایران مدرسه‌ای تأسیس کند در رشته‌های چندی بررسی کرد تا در ایران چهار اشکال متخصص برای تدریس شود.

سرانجام آن روز فراموش نشدنی فرا رسید، کلید وزیرى در پاز گشت به وطن برای اشاعه موسیقی علمی در استفاده سال ۱۳۰۷ مدرسه موسیقی را تأسیس کرد و در پائین ۱۳۰۳ «کلوپ موزیکال» را دائر نمود و در آنجا به وسیله عنای از شاگردان خود هفتاد یک کسرت ترتیب داد. در تیرماه ۱۳۰۴ چهار کسرت داد و قبل از شروع هر کسرت خطابه و سخن باختصار برای دوستداران موسیقی ایراد کرد، مجموعه این چهار خطابه را شادروان (سیند فیسی) استاد دانشگاه تهران جمع‌آوری کرده و بنام «دو عالم موسیقی و صنعت» چاپ رسانیده است.

بهر حال این کسرت‌ها سبب معرفی موسیقی علمی وزیرى شد، در همین اوقات بنا به پیشنهاد وزیرى و امر به اعلیحضرت رضاشاه کبیر تدریس سرود در مدارس ابتدائی ایران معمول گردید و چندین سال شاگردان برجسته استاد وزیرى تدریس سرود را به عهده گرفته وزیرى برای نخستین بار مسافرت موسیقی دانان را در داخل ایران مرسوم و متداول کرد و شخصاً دیوار با عنای از شاگردان خویش به رخت و بندید به لوی رفت و در تالار شهرداری آنجا چند کسرت داد که مورد استقبال بر نظیر اهالی واقع شد و مهم اینکه در سفر اول بتأسیس آموزشگاهی بنام «مدرسه منابع طریقه» اقدام و «ابوالحسن مینا» را که از برجسته‌ترین شاگردانش بود بسمت مدیریت آن انتخاب نمود.

وزیری دیوار یوسیه کمپانیهای (پولین) و (بدافن) آهنگ‌های در صفحه ضبط کرد این صفحات در حقیقت معرف موسیقی وزیرى نیست زیرا آثار مهم او در این صفحات ضبط شده، این صفحات شامل مقداری تمسین و رنگ است که استاد وزیرى سعی کرده است تا حدی مطابق ذوق مردم باشد.

لیکن برخی صفحاتی که حاوی تار تنهای خود اوست و از شاهکارهای «موسیقی ایرانی است عبارتند از:

- ۱ - بندباز
- ۲ - دخترک زولیده
- ۳ - جانریش.

و نمونه‌های بدیع و جالبی از سبک نو و آثار جاودانی این استاد عالیقدر میباشند، درک آثار عمیق وزیرى برای جامعه‌ای که هنوز بنادش موسیقی و زبان این هنر خو نگرفته، کار دشواری است.

در تابستان سال ۱۳۰۷ ریاست «مدرسه موزیک» بوزیری محول شد. پس از چندی نام این مدرسه به «مدرسه موسیقی دولتی» و سپس در سال ۱۳۱۳ «مدرسه موسیقار» و بالاخره به «هنرستان عالی موسیقی» تبدیل شد. از اول مهر سال ۱۳۱۳ طبق امر اعلیحضرت رضاشاه کبیر تدریس سرود جزو برنامه دبستانها شد و نخستین کتاب سرود بنام (سرود مدارس) روی اشعار فردوسی توسط استاد وزیرى تهیه و چاپ گردید. خدمتی که این استاد با هیات کودکان کشور کرده است بر کسی پوشیده نیست و می‌توان گفت نخستین کسی است که این اندیشه را در دیگران ایجاد نموده است چندین جلد کتاب که بنام «خوانندهای کودکان» تألیف کرده نمونه‌ای است یار از علاقمندی وزیرى به پیشرفت دانش و فرهنگ کشور.

پس از آن خدمتی است که وزیرى به تأثر مملکت کرده است، در طول چندین سال فعالیت «کلوپ موزیکال» وزیرى علاوه بر کار موسیقی اقدام بتأسیس کلاس برای تربیت هنرپیشه تأتار کرده و بعد به همراهی و همکاری عنای از شاگردان همین کلاس از جمله آقایان: خیرخواه - معز دیوان مفری - بابگن چندین نمایشنامه و تابلو موزیکال و پانتومیم (نمایش با اشارات) را برای دوستداران تار و نمایش بروی صحنه آورد، نمایشنامه‌های: خانم خوانند - تشک پرتو و تابلو موزیکال‌های: «نیمه شب»، «رؤیای



علیقلی وزیرى در چند سال پیش

قطعات

قطعات موسیقی توصیفی که اشعار آن از شعری معاصر است مانند:

- ۱ - «زبان عشق» در دستگاه افشاری با شعر دکتر حسین گل‌گلاب.
- ۲ - «تا امید» در سه‌گاه با شعر دکتر حسین گل‌گلاب و قطعات: «ره عشق»، «سوز من»، «کارمن»، «دوبلیل» و «غمگین» و متجاوز از دویست قطعه دیگر که تذکار آنها نیاز به صفحات متعدد دارد.
- آثار چاپ شده وزیرى
- آثار چاپ شده استاد وزیرى عبارتند از:
- ۱ - نظری به موسیقی مقدماتی.
- ۲ - نظری به موسیقی ایرانی.
- ۳ - نظری مفصل به موسیقی غربی.
- ۴ - سرود مدارس با اشعار فردوسی و سعدی.
- ۵ - دستور ویلن در دو جلد.
- ۶ - دستور تار چاپ برلین.
- ۷ - زیباشناسی در هنر و طبیعت.
- ۸ - خدائیه‌های کودکان در ۵ جلد.
- ۹ - تاریخ هنرهای مصور.
- ۱۰ - زیباشناسی تحلیلی (اثر: گاستالا - ترجمه استاد وزیرى).

مجنون» و دوبایت «شهر بدگمان» و «گلرخ» و پانتومیم: «دزدی یوسه» و «لاسی‌ها»، از آثار قلمی و هنری این دوره استاد وزیرى است که مورد استقبال بی نظیر مردم قرار گرفت.

قسمتی دیگر از تصنیفات وزیرى عبارتند از:

- ۱ - «نیمه‌شب» بر روی این غزل حافظ: (زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست)
- ۲ - «دلشنگ» بر روی این غزل حافظ: (دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن).
- ۳ - «دختر ناکام» تجسم این غزل حافظ: (ای بادشه خوبان داد از غم تنهایی).
- ۴ - «دو عاشق» بیان این غزل حافظ: (ببال ای بابل اگر با منت سرباری است).
- ۵ - «گر بلی» تجسم این غزل حافظ: (بترگان سیه کردی هر ایران رخته در دینم).

- ۶ - «خردیدار تو» بیان و تجسم این غزل سعدی: (من بی مایه که باشم که خردیدار تو باشم).
- ۷ - «شکایت من» بر روی این شعر مولوی: (بشنو از من چون حکایت میکند).

و دو سنفونی بنام: «سنفونی شوم» که استاد در مرگ و سوگ پدرش ساخته و همچنین سنفونی: «شیان موسی» که این سنفونی مهم از قصه و حکایت منظوم مولوی است.

بدون هیچگونه مبالغه و گرافه‌گویی باید بجرأت گفت که: با جانشانی کلید وزیرى و مراقبت‌های بی شائبه او هنر موسیقی ایران جان تازه‌ای گرفت و به حیات نوین گام نهاد شایسته و سزاوار است که کلید وزیرى را پدر موسیقی نوین ایران بنامیم و بدانیم. عقاید کلید وزیرى در مورد موسیقی ایرانی در باب غم در موسیقی ایران از استاد سؤال شد و ایشان چنین اظهار نظر نمودند:

.... هنر پدید آمده است اجتماعی هنرمند نیز زاده اجتماع خویش است. اگر عوامل شادی در روح هنرمند بوجود آید بدون تردید آثاری که وسیله او خلق میشود (شادی آفرین) خواهد بود و گرنه (غم آفرین) خواهد بود. دیگر اینکه هنر در بعضی موارد میتواند اعتراضی و تجریدی باشد در این حالت اگر هنرمند در شرایطی مرفه و شاد زیست قدر مسلم آثار شادی‌بخش بوجود می‌آورد و مورد دیگر که می‌تواند هنر روزگار ما را (مخصوصاً در موسیقی)



چهره تازه‌ای از استاد

سوی نوئی تحرك، جنبش و شادی راهنمون شود حمایت موسیقیدانان از جانب سازمانهای مؤثر اجتماعی است. من در زمانیکه بوطن بازگشتم با وجود عدم وسایل کوشش کردم این تحرك و جنبش را در موسیقی احیا، نسایم و مؤید و نمونه آن آثار است که در سالهای ۱۳۰۴ شمسی و بعد از آن بوجود آوردم مانند: انواع سرودها و مارشها و اپرت‌ها و ترانه‌ها که اشعار آنها از شعرای متقدم و متأخر و معاصر بود مانند سرود «ای وطن»، «سرود خاک ایران»،

«مارش ملقر»، «اپرت دائمی کچل»، قطعه «من بی‌مایه» و سرود: کشور ما کشور ایران بود یادشش کوروش و دارا بود و مارش «پیام به میروس» که شعر آن از ابی‌الممالک قره‌ای است. آخرین اثر کنلث وزیري کنلث وزیري درباره آخرین اثر خویش اظهار داشت: آخرین اثر من در موسیقی (سنگونی نغمه) است که در

چهره مبارزه ملت ایران علیه بیادگیری بیگانگان نیست بایران در حدود سال ۱۳۲۸ ساخته شده متأسفانه نت ایسن سنگونی در حال حاضر در اختیار من نیست و نزد دوست وفادار و مصمیم سلیمان سیالو بود که از شاگردان من بود و نار نیز خوب می‌واخت لیکن این دوست صدیق چندسال قبل درگذشت.

برجسته‌ترین شاگردان استاد

استاد درباره شاگردان برجسته خود گفتند:
از میان تعداد زیادی که موسیقی را نزد من آموخته، چندتن هنر موسیقی را حرفه خود قرار دادند و برخی بکارهای دیگر پرداختند از جمله کسانی که موسیقی را حرفه اصلی قرار ندادند تا آنها که بخاطر دارم عبارتند از آقایان:
۱- دکتر محمدحسین آتیب «وزیر اسبق بهداری»
۲- کاظمی «وزیر اسبق امور خارجه»
۳- پروفسور منوچهر وارسته «استاد دانشگاه جنگ»
۴- علی مشیر «معاون وزارت هاراشی»
و شاگردانیکه رشته هنر و موسیقی را ادامه دادند و در حال حاضر هر يك در حد خود از نام‌آوران ایسن هنر میباشند عبارتند از:

- ۱- حسینعلی ملاح
- ۲- حشمت سنجرى
- ۳- عبدالعلی وزیري
- ۴- جواد معروفى
- ۵- مرحوم ابوالحسن حیا
- ۶- مرحوم روح‌الله خالقی
- ۷- مرحوم موسی معروفى
- ۸- مرحوم خادم میثاق
- ۹- مرحوم فروتن راه

آخرین سمت استاد کنلث وزیري

استاد درمقابل این سؤال اظهار داشتند که:
... آخرین سمت من در دانشگاه استاد کرسی زیاشناسی بود که چند سال پیش با عنوان استاد ممتاز دانشگاه تهران بازتست شده چون متجاوز از هشتاد سال از عمرم میگذرد لیکن با کهنوت و کسالت و بیماریهای مختلفی که «لازمه پیری است» بیشتر اوقات را به استماع موسیقی و مطالعه برخی از تشریحات خارجی و ایرانی و همچنین خواندن آثار شاعران این روزگار می‌گذرانم من توجه خاصی به شعرهای خوب شاعران جوان معاصر دارم و باید بگویم قسمت اعظم

اوقات من صرف خواندن آثار این شاعران می‌شود و از پارهای از آنها خوشم می‌آید، رونویس برمی‌دارم و بهتکام فراغت با حفظ کردن آنها خودرا مشغول می‌کنم.
مثال: فریدون مشیری، محمود کیانوش، نصرت رحمانی، مهدی اخوان ثالث، سیمین بهبهانی، نادر نادرپور، بیژن سندر، سیاوش گرشایی و پرویز خاتمی. برای همه این شعرا و هنرمندان که در هنر رشته و زمینه هنری کار میکنند آرزوی موفقیت دارم.

در اینجا برای حسن ختام، چکامه‌ای را که آقای حسینعلی ملاح موسیقیدان معاصر بنام است جشن هشتادمین سال تولد استاد وزیري سروده است از نظر خوانندگان هنردوست بگنجد:

آوای هنر

نغمه‌ها، بس سالیها، در تارها پیچیده بود
همچو گنجی مانده پنهان در دل ویرانه‌ها
رودها نالان، ولی آوای دریا آلودگان
قصه‌ها از فتنه‌ها گفتمی و دام و دامه‌ها
مرحبا ای عشق ای افکنده بس غوغا و شور
در رگ جان وزیري این شه افشاده‌ها
شادباش و دیرزی ای نادره مرد هنر
صفت و شیدا از تو شد هم ساقی و پیمان‌ها
بسانگ آزادی و شادی در پناه همت
جنبشی در کاخ‌ها افکند و در کاشانه‌ها
و آن سال‌ها، بندها، بردست‌ویای احزن‌ها
همچو عقده‌ی پاره شد افتاد یک‌بارك دانه‌ها
«ای وطن» نامی سرودت شهرت آفاق گشت
خواب غفلت را برید از خویش و از بیگان‌ها
«بندبازت» بندها بگنجد از دل‌های پاک
«دختر ژولیده» ات دل برد از فرزانه‌ها
تار، از فیض وجود تو وزیري جان گرفت
ورنه جولانگه او شد گوشه میخانه‌ها
زندگدی حافظ سعدی و مولانا به لحن
بی گمان هستند ممنون تو این درانه‌ها
ای میراد اهل دل استاد استادان لحن
سوخستی تا ساختی پرورده‌ها، جانانه‌ها
ای فروغ جاودان، ای رهبر اهل هنر
گردد شمع دانست ما بیم چون پروانه‌ها

تحلیلات بان فرنسک ایران هندپاکستان

(۲)

دکتر سیدحسین شهید بافتی
سرپرست بخش پاکستان‌شناسی و زبان اردو
«دانشگاه استهبان»

فارسی در هند و پاکستان

شاهد زیادی که در کتب قدیم ایران و پنجاب پانام‌های «گاتها» و «رگ‌و‌ده» از حیث دستور زبان و وزن شعر و سبک بیان و برخی از مطالب به چشم می‌خورد و کشف کتیبه‌های در حوالی شهر پشاور، پاکستان بنام «تاکسیلا» که زبان خروشتی نوشته شده است (زبانی که در زمان هخامنشیان در ایران رواج داشته و از این کشور به آن مملکت رفته است) و تسلط هویست ساله ایران بر آن نواحی در زمان سلطنت پادشاهان هخامنشی معلوم می‌دارد که ایران از نظر زبان از دیرباز در پاکستان و هند نفوذ قابل توجهی داشته است.

همچنین اسامی قدیم ایرانی برخی از شهرهای هند چون بهمن - بهمن آباد و بهپور که در هنگام فتح مسخعات مزبور نیست. همچنین قاسم نوابه حجاج بن یوسف در سال ۹۲ هجری در آن دیارها وجود داشت مؤید ادعای فوق و میبست نفوذ زبان ایرانی در سده پیش از حمله اعراب پشاور می‌رود.

قبل از تسلط مسلمانان فارسی‌زبان در هند و پاکستان، راجگان آن ممالک یا پادشاهان مسلمان زبان فارسی مکتوبه می‌کردند و نویسندگان نامم‌های آنان انتظامی از بومی‌های هندوستان بودند. از این پسندت بعضی از امرای دربارهای راجگان فارسی می‌خواندند و حتی فارسی‌دانانی که تدریس آن زبان را به‌همه یاد میکردند در آن مملکت وجود داشتند.

اسلام و عربی در اواخر قرن اول هجری همراه محمد بن قاسم از طرف شیراز و مکران و بلوچستان به هند رفت. سده از سال ۷۱۰ تا ۸۸۰ میلادی تحت تسلط خلفای دمشق و بغداد بود. در این مدت خطای شام و عراق در آن نواحی مدارس عربی تأسیس نمودند و به تدریس زبان و ادبیات عربی و علوم اسلامی

پرداختند. حکومت خلفای عباسی پیش از مدت مزبور در آنجا دوام داشت ولی پس از مدتی لشکریان مسلمان به راهنمایی امیر سبکتگین (۳۶۶ - ۳۸۷ هـ) بر سرزمین پاکستان حمله کردند و پیشاور و اطراف آنرا تحت تسلط خود درآوردند و بدین طریق ظاهراً اولین بار فارسی به شبه قاره راه یافت و تاریخ منظم ادبیات آن در آن قلمرو پهنوار آغاز گردید.

پس از سبکتگین، پسرش سلطان محمود غزنوی از راه تنگه خیبر وارد هند و پاکستان شد و از سال ۳۹۳ تا ۴۲۱ هـ. پیش از دوازده بار به نواحی مختلف شبه قاره از جمله پشاور، ملتان، کاکره، تائیس، منهرا، گوالیار، بومناث و غیره لشکر کشید و سرانجام بعضی از آن اقلیم وسیع را که لاهور شهر مرکزی‌اش بود منسباً مملکت غزنی ساخت. لاهور که در حکومت سه نفر آخر از پادشاهان غزنوی پانجمی سلطان بهرام‌شاه، سلطان خسروشاه و سلطان خسروملک بود اهمیت و رونق بسزایی یافت و بقدری بزرگ و زیبا گردید که به غزنی ثانی نامیده شد.

محمود و جانشینانش که تا سال ۵۸۲ هـ در پاکستان فرمانروایی داشتند فارسی زبان بودند و در زمان حکمرانی آنها بویژه در زمان حکومت خسروملک لاهور مرکز مهم شعر و ادب فارسی و معارف اسلامی بشمار میرفت و جلوه‌گاه نویسندگان و گویندگان معروف و بنامی نظیر مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی، معزالدین غزنوی، عطای رازی، ابوالحسن علی هجویری و غیره گشته بود. شهر آنچه که ناصرالدین قلیچاق در آن حکومت داشت اکنون مهم سرپرستی جمعی از مشاهیر علم و ادب مانند سیدالدین محمد، عوفی مؤلف تذکره لباب‌الالباب، قاضی متهاج سراج جوزجانی مؤلف تاریخ طوالت ناصری و

امیر خسرو و سایر گویندگان دربارش محبوب می‌شد. پس از غزنویان ملوک مغزیه که عبارت بودند از غلامان معزالدین غوری برای مدتی در لاهور حکمرانی داشتند. بعد از آنها جنگاوران مسلمان در مسخعات مختلف آن سرزمین زور - آزمائی و شهرگشائی برداختند و از سال ۶۰۲ تا ۹۳۲ هجری سلسله‌های متعدد سلطنتی بنام شاهان ملوک (غلامان)، خلجی، تغلق، سادات و اودی دردهای و کوچکتر از آنها بلالطین بنگال، کشمیر، سند، جونپور، مالوه، گجرات، خاندیش، بهمینی و امثال آنها تمام هندوستان و پاکستان را زیر فرمان خود درآوردند و برای مدتهای قابل توجهی بر هند حکومت‌نشدند. فارسی در دیربار همگی آنان زبان رسمی بود و اغلب شاهان و امیران و درباریان آنها در تشویق ادبیات فارسی و ترویج فرهنگ ایران نهایت کوشش را بکار می‌بردند و در سرپرستی از آنها بیکدیگر سخت می‌جستند و از این راه وسایل گسترش فارسی و عوامل ترقی و تعالی ادبیات و معارف ایران و اسلام را فراهم می‌ساختند. کتب تاریخی که در آن زمان‌ها فارسی نگارش یافته مانند طبقات ناصری، تاریخ فیروزشاهی نیاپری، تاریخ فیروزشاهی شمس سراج غفیف، فتح‌المالطین و برهان مآثر و امثال آنها مشهور از اسامی سدها شاعر نامدار و منمعا نویسنده بارز فارسی می‌باشد.

در سال ۹۳۲ هـ ظهیرالدین بابر شاهزاده تیموری قسمت اعظم هندوستان را بدست آورد و سلطنت خانوانه خویش را در سرتاسر شبه قاره که تا سال ۱۲۷۴ هـ ادامه داشت تأسیس نمود. تیموریان هند مقتدرترین و ثروتمندترین پادشاهان در زمان خویش بشمار میرفتند و هندوستان در عصر آنان مانند امریکای امروزه بشکل مرکز کشش و جلب مغز ایرانی و دانشوران و صنعتگران این کشور درآمد بود.

پادشاهان تیموری در هندوستان بویژه همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ‌زیب باشکوه و عظمت تمام حکومت کردند و دربارشان مانند کهکشان جلوه‌گاه سدها گوینده و نویسند ایرانی و بومی بود و درخشندگی خیره‌کننده آنان که باید آن را بیشتر مرهون عنایات و بی‌ایمان پادشاهان ادب‌پرور مزبور و امراء و درباریان آنها دانست در تقابل تمام کسانی که در ایران بر مرقع علم و فضل و دانش و هنر خویش می‌بالیدند علاقه و شوق فراوان برای مسافرت و یا مهاجرت به هند و پاکستان ایجاد می‌نمود. میزان چنین شوق و علاقه آنان به مسافرت به شبه قاره را می‌توان در اشعار زیر ایرانیان دریافت:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست
رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

محقق لاهیجی متخلص به فیاض گوید:

حیثاً هند کعبه حاجات
هر که شد مستطیع اخلوهر
محمد سعید اشرفی که از بستگان ملامحمدنقی مجلسی بود و در آغاز جنوس اورنگ‌زیب به هندوستان رفت و اتالیق زیب‌السا دختر شاهزاده گشت و بالاخره در شهر مولنگیر (هندوستان) در گذشت در باره هندوستان چنین گفته است:
در ایران نیست جز هند آرزوی روزگاران را
تمام روز باشد حسرت شب روزه داران را
محمدقلی سلیم تهرانی متوفی ۱۰۵۷ هـ چنین سروده است:
نیست در ایران زمین سامان تکمیل گمال
تا نیامد سوی هندوستان چنان رنگین شد
میرضی دانشی گفته:

راه دور هند یا بست وطن دارد مرا
چون خنای شبدر میان رفتن به هندوستان خوش است

از طالب آملی:
طالب گل این چمن به بستان بگذار
بگذار که می‌شوی پریشان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند

ابوطالب کلیم ملک‌الشمراء در باره شاهجهان در حین سفری از هند به ایران سروده است:

اسیر هنرمند و زین رفتن بیجا پشیمانم
کجا خواهد رساندن پرفشانن مرغ بسال را
ز عشق هند زان سان چشم حسرت در قفا دارم
که روهم‌گر بره آرم نمی‌بینم مقبال را

همین اشتیاق گویندگان ایران برای مسافرت به هندوستان بود که جمعی کثیر از آنان را بان مملکت برد و بر اساس آن رشید یاسمی متوفی ۱۳۳۰ در ضمن قصیده‌ای در وصف هندوستان چنین گفت:

از بس سخن سرای ز ایران به هند رفت
دهلی و آگرا گشت ری و استهبان هند

نفوذ فارسی در زبان‌های محلی شبه قاره فارسی در سبایه سرپرستی شاهان دوستدار ادب هند و پاکستان و در بر توجیه ارباب علم و دانش و تصوف و عرفان ایرانی که به آن سرزمین هجرت یا مسافرت کردند به پیشرفت زایدالوصفی نایل آمد و برای هشتاد و دو سال در دو مین پر جمعیت‌ترین اقلیم جهان زبان رسمی و علمی و ادبی شناخته شد و الان هم با اینکه در حدود صد و پنجاه سال است انگلیسی بجانشینی آن برگزیده شده است ولی معذالک احترامش پایدار و نفوذ عمیقش تقریباً در کلیه زبانهای محلی شبه قاره بخوبی آشکار می‌باشد.

زبانهای اردو، بنگالی، گجراتی، سندی، پنجابی،

آفتاب آمد دلیل آفتاب
 آفرین باد بر این همت مردانه نو
 آمدن به ارادت رفتن به اجازت
 آمدم برس مطلب
 آفتاب که غنی ترند محتاج ترند
 آنچه دانا کند کند نادان
 آنچه استاد از دل گفت همان می گویم
 آن قبح شکست و آن ساقی نماند
 آنرا که خبر شد خیرش باز نیامد
 آنچه شیران را کند رویه مزاج
 احتیاج است احتیاج است احتیاج
 آنچه از دل خیزد بر دل ریزد
 آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است
 آنرا که میان است چه حاجت به بیان است
 آنچه یکی را فوش دیگری را بیش است
 آینه داری در مجلس کوران
 آنکس که نداند و بداند که بداند
 در جهل مرکب ابدالدهر بماند
 آواز دهل شنیدن از دور خوش است
 آواز سلگان کم نکند رزق گدا را
 آهسته برگ گل بپوشان بر مزار ما
 بی نازک است شیشه دل در کنار ما
 امر و باد و مه و خورشید و فلک در کاراند
 تا تو نالی بگفت آری و به غنچه نخوری
 ایله گنن و دیوانه باور کرد
 از آمد تا این دم
 از خردان خطا از بزرگان عطا
 از تو حرکت از خدا برکت
 از اسپ دو از صاحبش جو
 از این سو رانده و از آن سو نرمانده
 از دل برود هر آنکه از دیده بر رفت
 از دیده دور از دل دور
 از علم لغت فرشته عاریست
 از مکافات عمل مغافل مشو
 گندم از گندم برود جو ز جو
 از ماست که بر ماست
 از یک گل بهار نمی آید
 از یک دست صدا بر نمی آید
 افسرده دل افسرده کند انجمی را
 اقرار جرم اصلاح جرم
 اگر آن ترک شیرازی بنمست آورد دل ما را
 پخال هندویش بضم سرفقت و بخارا را

اگر بهره عدو جای شادمانی نیست
 که زندگانی ما نیز جاودانی نیست
 اگر بینی که نایب و جاهت
 اگر پدر نتواند پسر تمام کند
 اگر جز یکام من آید جواب
 من و گر زومیدان و افراسیاب
 اگر خار کاری سمن ندروی
 اگر شه روز را گوید شب است
 بیاید گفت اینک ماه و پروین
 اگر ماند شبی ماند شب دیگر نمی ماند
 اگر فردوس بر روی زمین است
 همین است و همین است و همین است
 اگر یار اهل است کار سهل است
 الخاموشی نیز رنما
 الا بلا بگردن ملا
 الله بی یالی هوس
 اندک اندک بهیض شود بسیار
 اندکی جبال به از بسیار مال
 اول اندیش و انگهی گفتار
 ای گل بتو خرسندم تو بوی کسی نداری
 ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی
 ای بسا آرزو که خاک شده
 ای زور تو خدا نه ای ولیکن بخدا
 سناست عیوب و قاصی الحاجاتی
 ای زفرست بی غیر در هر چه باشی زود باشی
 ایاز قدر خود را شناسی
 ایجاد بنده اگر چه گنده
 این خانه همه آفتاب است
 این زمین را آسمانی دیگر است
 این سعادت بزور بازو نیست
 تا نه بخشد خدای بخشنده
 این دفتر بر معنی غرق می نماند اولی
 این کار از تو آید و مردان چنین کنند
 این است جوابش که جوابش ندی
 این هم بچه شتر است
 این هم اندر عاشقی بالای خنهای دیگر
 با ادب با تعییب بی ادب بی تعییب
 با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد
 بازار مصطفی هر دینار خدا
 بازی بازی با ریش باها هم بازی!
 با همین مردمان بیاید سوخت
 یا یک بینی و دو گوش
 یا دل ناخواست
 بین تفاوت رزه از کجاست تا یکجا

بمستی گوشت مردن به
 از تخلصای زشت قصابان
 بر سر از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
 اجابت از در حق بهسر استقبال می آید
 بچه شیر هم شیر است
 بخت و دولت به کار دانی نیست
 بختو فریزی بود چالاک ششیری که خم دارد
 بدنام کننده نکو نامی چند
 بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
 کنار آب رکاباد و گلگنت حصار را
 بد همه را بد بیند
 بر این رانم و هم بر این بگذرم
 برات عاشقان بر شاخ آهو
 بر زبان الله و در دل گاو خر
 این چنین تسبیح کی دارد اثر
 بر خنث سلاح جنگ چه سود
 بر گذشته سلوانه آینه را احتیاط
 بر مزار ما غریبان بی چراغی نه گلی
 بی بر پروانه سوزد بی مصلای یلیلی
 بر من منگر بر کرم خویش فکر
 بر عکس نهضت نام زندگی کافور
 بر این عقل و دانش بیاید گریست
 بر سر اولاد آدم هر چه آید بگذرد
 برگ سبز است تخمه درویش
 چه کند بینوا ندارد پیش
 بزرگی بایست بخشندگی کن
 توانگری بدل است نه به مال
 بزرگی بقتل است نه بسال
 بدوزخ طمع دیده هوشمند
 سلامت روی و باز آئی
 بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
 بهر گش گیر تا به تب حاضر شود
 بی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش زیبا جوهراند
 جو عضوی بی درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 تو کر محنت دیگران بی غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی
 بدربار مگر منافع بیشمار است
 اگر خواهی سلامت در کنار است
 بلای طوبیله بر سر میمون
 بجز زمین که رسیدیم آسمان پیداست
 بوقت تنگستی آشنا بیگانه میگردد
 صراحی چون شود خالی جدا پیمانها میگردد
 بود هم پیشه با هم پیشه دشمن
 بجز رنگی که خواهی جامه تن کن
 ترا در هر لباسی می شناسم
 بوزیا باف گرچه بافنده است
 نه بر بندش بکارگاه حریر

بود بقره محتاج بالودگی
 یک دست دو هندوانه نکند
 یک کرشمه دو کار
 با بمقدار ردا باید کشید
 یا بدست دگر می دست بنمست دگری
 یا جی به طواف کعبه حاجی نگرند
 پای گدا لبگ نبست ملک خدا تنگ نیست
 پدرم سلطان بود
 پراگنده روزی پراکنده دل
 پرستار زاده نباید بکار
 اگر چه بود زاده شهریار
 پروانه چراغ حرم و دیر نداند
 پسر نوح با پندار بنمست
 خاندان نبوتش گم شد
 پیش طبیب ملا و پیش ملا طبیب
 پیران نمی برند مریدان همی بر آند
 پی مملکت مجلس آرامند
 نشستند و گفتند و برخاستند
 پیروی رسید و قامت خمید
 پیرو شو و بیاموز
 پیروی و صد تعیب چنین گفته اند
 تا تریاق از عراق آورده شود
 مار گزیده مرده شود
 تا شود مرد فریبی لاغر
 لاغری مرده باشد از سختی
 تا صدف قانع نشد بر در نشد
 تا مرد سخن نگفته باشد
 عیب و هنرش نهفته باشد
 تا جان در خطر نه نهی بر دشمن ظفر نیایی
 تا خدا نه دهد سلیمان کی دهد
 تا نباشد چیزی که مردم نکویند چیزها
 تا نگردد طفل کی نوشد لبن
 تا مار راست نشود بسورخ نمی رود
 تدبیر کند بنده تقدیر زند خنده
 تربیت نا اهل را چون گردگان بر گنبد است
 ترکی تمام شد
 تشنگان را نماید اندر خواب
 همه عالم بچشم چشمه آب
 تصنیف را مصنف نیکو کند بیان
 تکبیر عزرا زبل را خوار کرد
 بزندان لعنت گرفتار کرد
 تنگ آمد بچنگ آمد
 تو کار زمین را نکو ساختی
 که با آسمان نیز پرداختی
 تواضع ز گردن فرازان نکوست
 گدا گر تواضع کند خوی اوست
 توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند

تو برای وصل کردن آمدی / می برای فصل کردن آمدی
 تو پاک باش برادر منار از کسی پاک
 زنتد جامه‌ت ناپاک گازران بر سنگ
 تو فخر همی کسی که تو می نخوری
 صد کار کسی که می غلام است او را
 تو و طوی و ما و قامت یار / فکر هر کسی بقدر هست اوست
 تیر تقییر از سپهر تدبیر ره نگرود
 تو بر اوج فلک چه دانی چیست
 چون ندانی که در سرای تو کیست
 تو بجای پدر چه کردی خیر / که همان چشم‌داری ازسرت
 نهدستان را دست دلیری بسته و پنجه شیری شکسته
 جای تنگ است و مردمان بسیار
 جای استاد خالیست
 جای شیران فست گنهای
 چاشنی که گل است خار است آنجا
 جیل بگردد جیلی نگرود
 جعفر از بنگال و صادق از دکن
 تنگ قوم و تنگ دین تنگ وطن
 چگر چگر است و دگر دگر
 جواب جاهلان باشد خموشی
 جور استاد به ز مهر پدر
 جهان دیده بسیار گوید دروغ
 چاه کن را چاه در پیش
 چرا کاری کند عاقل که باز آید پشیمان
 چراغ مقلان هرگز نمیرد
 چشم ما روشن دل ما شاد باد
 چشم ارزق دوی میگون رنگ زرد
 اینچنین کسی با کسی نیکی نکرده
 چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
 چندی آفتاب چندی ماهتاب
 چو دشمن خراشیدی آیین مباح
 چو سر خواهی سلامت سیر نگهدار
 چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
 سخن شناس ای جان من خطا اینجاست
 چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
 چو کفر از کعبه برخیزد کعبه ماند مسلمان
 چو خود کردند را ز خویشش فاش / عراقی را چرا بدنام کردند
 چون قضا آید طبیب ابله شود
 چون دشمن برداشتم ماده در آمد

چوب خدا خدا ندارد
 چه دانه بوزنه لذات اندک
 چه کلم چشم آسمان کور است
 چهار چیز است تحفه ملتان / گرد و گرما گدا و گورستان
 چهار چیز است تحفه بهوپال / کنگا ، بتوا ، جنینی و رومال
 چه دلاور است دزدی که بگف چراغ دارد
 چیست دنیا از خدا غافل شدن / بی قماش و فقره و فرزند وزن
 چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار
 چو میدان فراخ است گوئی بز
 چون پیر شدی حافظ از میکنه بیرون شو
 چون نداری ناخن درنده تیز / بابدان آن به که کم گیری متیز
 حاجت بکلاه برگی داشتت نیست
 درویش صفت باش و کلاه تری مار
 حاجت متاعه نیست روی دلارام را
 حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بی
 در بند آن ماش که نشنید یا شنید
 حافظ می خور و رندی کن و خوش باش ولی
 دام ترویسر مکن چون دگران قرآن را
 حافظ اگر وصل خواهی صلح کن با خاص و عام
 با مسلمانان الله الله / با برهمن رام رام
 حساب دوستان در دل
 حسن یوسف دم عیسی بد بیضا داری
 آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 حصه بقدر جته
 حق بقدر رسید
 حکم حاکم مرگ مفاجات
 حکمت به لقمان آموختند
 حلوه خوردن روی باید
 حیف در چشم زدن صحبت یاز آخر شد
 روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد
 خاک شو پیش از آنکه خاک شوی
 خانه دوستان بروب و در دشمنان بکوب
 خاک از توده کلان بردار
 خاکساران جهان را بقارت منگر
 توجه دانی که در این کرد سواری باشد
 خانه خالی را دیو میگیرد
 خانه بردوش - با پشت بینی و دو گوش

خالی دست روسیاه
 ختم شد
 خدا خود میرسانت از باب تو گل را
 خدا گر بچکمت به بنده درمی
 گشاید به فضل و کرم دیگری
 خدا دارم چه غم دارم
 خدا شری بر اینکند که خیر ما در آن باشد
 خانه درویش را منتاب هیچ رویش است
 خیر بد به بوم و زاغ سپار
 خربوزه از خربوزه رنگ میگیرد
 خرج با دخل برابر صفت مردان است
 خر عیسی اگر به مکه رود / چون بیاید هنوز خر باشد
 خاموشی علامت رشادت
 خست اول چون نهید معمار کج / تا تریا می رود دیوار کج
 خضر مویرت شیطان سیرت
 خطای بردگان گرفتن خطاست
 خفته را خفته کسی کند پندار
 خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
 مگر بنای محبت که خالی از خلل است
 خوشی معنی‌ای دارد که در گفتن نمی گنجد
 خوشامد هر که را کردی خوش آمد
 خود را شناس تا خدای خود را شناسی
 خود کرده را علاجی نیست
 خواهجہ آنست که باشد غم خدمتگارش
 خواهی شوی رسوا هر رنگ جماعت شو
 خوبی بد را بهانه بسیار
 خود فضیحت دیگران را نصیحت
 خود کوزه و خود کوزه‌گر و خود گل کوزه
 خوشتن آن باشد که سر دلبران - گفته آید در حدیث دیگران
 دانه دانه است غله در آبیاری
 دانی درمی قدمی سختی
 داشته آید بکار گرچه بود سرمار
 دخل در مقبولان
 در عمل گوش و هر چه خواهی بوش
 در غنفلت نیست که در انتقام نیست
 در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
 دروغ را نبود فروغ
 دروغگو را حافظه نیادت
 دروغ مسامحت آهیز به از راستی فتنه انگیز
 دروغ بر گردن راوی
 دروغ گویم بروی تو !

در میان قعر دریا تخته بندم کرده‌ای
 یاز می گوئی که دامن تر مکن هشیاریاش
 در کوی نیکبانی ما را گذر ندادند
 گر تو نمی پستی تغییر نه قضا را
 دست خود دهان خود / گر نخوری زبان خود
 دست سخی برای دادن خار دست بغیل برای نهادن
 دست بالای دست بسیار دست
 در طریقت هر چه پیش مالک آید خیر اوست
 در خانه اگر کسی است باک حرف بی است
 دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست
 دشمن دانا به از دوست نادان
 دشمن اگر قویست ننگیان قوی تر است
 دشمن نتوان حقیر و بیچاره شرد
 در ریشیه را همه کسی مشتري شود
 درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست
 دگانش بلند و کارش ژند
 دل همه واغ و واغ شد پنه کجا کجا نهم
 دل بدست آورد که حج اکبر است
 از هزاران کعبه يك دل بهتر است
 دنیا به امید قائم
 دو عالم را باشد کین و بیکار
 نه دانائی ستیزه با بیکار
 اگر نادان بوحشت سخت گوید
 خردمندش بترمی دل بجوید
 و گر در هر دو جانب جاهلانند
 اگر زنجیر باشد بگسلانند
 دو زلف تابان او به چشم اشکیار من
 چو چشمه‌ای که اندر و شنا کنند مارها
 دوست آن باشد که گیرد دست دوست
 در پریشان حالی و درماندگی
 دو دل يك شود بشکند کوه را
 ده درویش به گلیمی بخسند و لی دو سلطان در اقلیمی تکبند
 دیده دوست عیب بین بود
 دیک شراکت بجوش نمی آید
 در آید دست آید
 دیگر بخود نماز که ترکی تمام شد
 دیوانه را هوائی بی است
 دیوانه باش تا غم تو دیگران خوردند
 دیوانه یکار خویش هشیار
 دیوار هم گوش دارد
 دیوانه چو دیوانه را ببند خویش آید

بازار قیسریه لار

اشقی اسلامی

بازار قیسریه «لار» يك مجموعه نفیس و پرفروش معماری قدیم ایران است. جلوه‌های یارزی از شیوها و شکردهای معماری گذشته - از پیش از صفویه تا قاجاریه - در این مجموعه تاریخی چشم بیندود و با آنکه غبار صدها سال بر رخسار آن نشسته است، استحکام و قدرت یافت آن کمترین آسیب ندیده است. این معنی را بازار قیسریه «لار» و کاروانسراهای پیرامون آن با ژرف‌نگاهی مهیبی که مغرورانه از سر گذرانده‌اند، پس آنکه حشدهای بی‌شمار، ثبات کرده‌اند. آرتور پوپ - ایرانشناس نامی معتقد است: «در ساختن گنبدهای آجری ایران مقام اول را حائر است. معماران با قریحه ایران سالد پیچیده و غامض ساختن گنبد بر پایه چهار گوش» را حل کرده‌اند و خیال آنکه محل این معما برای هندسان و معماران رم میسر نشده‌است. این امر باعث شد که طاقهای زشت و نامعجز زمان ایگاتیان و سامانیان بر اثر ساختن گنبدهای باشکوه دوره سلجوقیان مبدل به ساخته‌های آراسته و شاعرانه زمان صفویه شود. ۱۰

این مسیر رو به کمال معماری ایران و این تعالی ذوق و قریحه را که «پوپ» از آن سخن میگوید، در مجموعه «لار» به وضوح مینمایید.
سای داخلی گنبد، بازار ایسنگ تراش است. چهار دالان طولانی (شمالی - جنوبی - و شرقی-غربی) استخوان بندی اصلی بازار را میسازند. این دالانها در محل يك چهارسوق یکدیگر را قطع میکنند.
در طرفین دالان جنوبی و شرقی و غربی ۳۳ زوج مغازه و در طرفین دالان شمالی ۱۶ جفت مغازه احداث شده است. بنای اصلی بازار خیلی قدیمی است. کتاب فارسنامه ناسری آگاهی‌هایی از این بازار و چگونگی ایجاد آن به ما میدهد:
«بناات خطه لرستان در زمان شاه کیخسرو تا سال ۱۰۱۹ در مودمان گزگین میلان باقی نماند و آخرین اولاد او میرزا علاءالملک مشهور به شادابراهیم خان پسر نورالدین خان لاری است که نواب انبوری خان والی فارس او را به قهر و غلبه گرفته در وقتی که شاهنشاه ایران شاه‌صالح صفوی در قزوینکی

شهر بلخ توقف داشت، انبوری خان و شاه ابراهیم خان لاری وارد شدند و بعد از چند روزی شاه ابراهیم خان وفات یافت و اکنون از آثار ملوک گزگینی در شهر لار مسجد جامع چهاربازار مشهور به قیسریه است که دیوار و طاقهای داخلی و خارجی آنها را از گچ خالص و سنگ تراشیده منب و مقرنس ساخته‌اند و چندین مرتبه آن را تعمیر نموده‌اند و در سال ۱۰۱۵ حاجی قنبر علی بیک شوالقندر چهارم وزیر خطه لار، قیسریه را تعمیری لایق نمود. چنانکه در پیشانی طاق بزرگ چهارسوق قیسریه این قلعه را نگاشته و تاکنون باقی است.

شکر خدا که باز بنایید کردگار
در عهد پادشاه جهان سایه خدا
تاریخش از خرد طلسمم خواب گشت
دارالامان لار شد احیاء از این بنا ۱۰۱۵

بازار قیسریه لار به دوره پیش از صفویه تعلق دارد، اما بنای فرسودگی و معامنی که بر آن وارد آمده بود، در زمان شاه عباس کبیر احیا و نوسازی شد. این امرت و بهسازی در عصر قاجاریه تجدید شد و تنه‌ها و یادگارهای تازاری آرشویه معماری این عصر به مجموعه «لار» افزوده گشت.
بازار در حال حاضر شامل دو شبکه شمالی و جنوبی است که مدخل ورودی جنوبی آن از میدان جدید الاحداث لار شروع و به محله‌های شمالی قدیمی بازار ختم میشود. رشته دیگر شرقی و غربی است که در قاطع بازار شمالی جنوبی دارای يك چهارسوق وسیع است. چهارسوق بدوردت ۸ گوش است و در چهار گوش آن چهار باب مغازه در هر سمت احداث شده است. در اطراف چهارسوق و در بدست چهار مغازه هرست چهارسوق، بازاری



سرد یکی از کاروانسراهای مجاور بازار

عرض ۱۳ متر در ردوز ادامه دارد و آن دیده نمیشود. طول بازار شرقی و باین ترتیب طرح چالپور را بوجود آورده است که در سایر بازارهای ایران نظیر جنوبی ۱۷۳/۶ متر و طول بازار شمالی ۱۲۴/۴ متر است. جالبترین بخش بازار قیسریه لار طرح چهارسوق آن است که در نوع خود از نظر معماری منحصر بفرد است. گنبد



یکی از آب انبارهای قدیمی لارستان

سنگی چهارسوق دارای طرح بسیار جالبی است و ارتفاع آن از ۱۸ متر تجاوز میکند. بازار قیصریه دارای ویژگیهای جاذبه انگیز و چشمگیری است که در دیگر بازارهای قدیمی ایران نظیر آن دیده نمیشود. طاقهای ضریبی با این ارتفاع در سایر بازارهای قدیمی ایران دیده نمیشود. بلندی طاق ضریبی در چهارسوق به ۱۸ متر میرسد و عظمت حتمت آمیز آن تأثیر اعجاب انگیزی در بینندگان

میگذارد. بر روی طاق ضریبی چهارسوق بادگیر (خشیخان) سادمای زدهاند که باعث تهویه بازار میشود. به ارتفاع زیاد طاق چهارسوق، این تهویه بطور کامل انجام میگردد، به همین جهت بازار قیصریه در تابستانها دارای هوای فوق العاده خنک است. طاق عظیم ضریبی چهارسوق که روی یک هشتی قرار دارد، پس از گذشت سدها سال کوچکترین خللی نیافته است و با همان شکوه نخستین چشم را مینوازد. چند نمونه از درهای قدیمی مغازهها هنوز در محل خود باقی است. در سایر مغازهها جایگزینی درهای آهنی بجای درهای چوبی نخستین، به گونه وصله ناجوری مینمایند. کف خیابان و میدان جنوبی بازار از کف بازار بلندتر است و همین جهت به ارتفاع بازار پایینتر از سطح آن قرار دارد. یک بلکان سنگی رابط خیابان به بازار است. تاریخ تعمیرات بازار قیصریه - سرحد صفوی - دریای گنبد چهارسوق نقش بسته است. کتیبه سنگی دیگری که در مدخل بازار - در سمت جنوب - و پیشانی دروازه ورودی نصب شده آگاهی لازم را در باره تعمیرات و نوسازی بازار - در دوران قاجار - بنماید. کتیبه سنگی سردر جنوبی بازار این کتیبه بر روی سنگ مرمر قرمز دربیانی سردر ورودی جنوبی قیصریه نصب شده و مربوط به تعمیرات بازار قیصریه لار در زمان ناصرالدین شاه است. متن کتیبه در ۸ سطر با خط نستعلیق چنین خوانده میشود:

بهد خسرو صاحب قرآن ناصر دین که داشت ملک ایران زمین حسن حسین

مثال داده فرمان او قضا و قدر پناه چشته درگناه او زمان و سنین خدیولار خداوندگار عدل شار که بود همت و توفیقشان مسلمین بنام فتحعلیخان ز فر وجود سخا بر بخش همت خاتم صفت نهادی زمین نمود احیاء ایسن قیصر را پس آنک گذشته بود ز ویرایش شهر و سنین چه قیصریه که از شرم او هنوز چکد عرق ز عارض چین و ز چهره ماچین ز حضرت نبوی به هزار و سیصد سال که شد تمام و بر او کرد آسان تحسین زبان پساک بر اندان پاک باعث شهر هزار رحمت و جاودانا و قرین ۱۳۰۰

نوسازی بازار قیصریه در دوره ناصرالدین شاه بوسیله فتحعلیخان حاکم فارس صورت گرفت. کتیبه دوم، کتیبه مفصلی است که در پای گنبد هشتی دالان قیصریه بخط نستعلیق در دوره شاهعباس کبیر نصب شده است. کتیبه چهارسوق قیصریه از سمت جنوب شروع میشود و مضمون آن چنین است:

شکر خدا که باز بتأیید کردگار در عهد پادشاه جهان سایه خدا عباس شاه آنکه ز خاک برش مدام کسب سعادت ابدی میکند همسای از بین عدل خان زمان آنکه از کفش خجلت برد محیط چو گیرد ره سخای ویران سزای لار بسی و زیر دهر دستور پسر خاطر و دارای مقبره رای قنبر علی بیگ آنکه ز آئینه دلش در غیرت ابد شده جام جهان نای

و در دنیا له کتیبه، معمار بازار و بنای آن معرفی شدهاند: عمل استاد نورالدین محمد - بنا احمد سیاه و اشعار کتیبه باز ادامه مریابد:

معمور شد چنانکه نمائنده است جغد را از وی ز بهر ساختنش آشیانه جای از قیصریه ای که هوای فضای او همچون نسیم باغ بهشت است غمزدای تاریخش از خرد طلبیدم جواب گفت دارالامان لار شد احیاء از این بسا

و بنابر این بر حسب حروف ابجد تاریخ تجدید ساختمان و تعمیرات قیصریه در دوره شاهعباس کبیر و سال ۱۰۱۴ هجری قمری است. بازار را تعدادی کاروانسرا از دوره صفویه احاطه کرده است که هر یک از آنها نمونه سحرآمیز و بارزی از معماری روزگار صفوی است، از جمله در گوشه جنوب شرقی میدان جدید الاحداث، کاروانسرای جالبی است که سردر آن رو بخندان باز میشود. سردر ورودی دارای کعبه های دل انگیز و زیبایی است که بوسیله دالان طولانی به صحن کاروانسرا مربوط میشود. صحن کاروانسرا دارای طرح چهار گوش است و در چهار طرف آن چهار ایوان با سبکی بسیار جالب بنا شده که دارای طاقهای بیضوی و جناقی است. فعلاً از حجره های اطراف کاروانسرا بنوعی انبار استفاده میشود.

۱ - شاهکارهای هنر ایران - تألیف: آرتور پوپ.

عکاسی

بحثی در میکروکپی «۲»

دکتر هادی شفایه

میگیرند که معمولترین آنها پوین، شارژر، باند، میکروفیش و کارت پنجره‌یی است.

پوین یا قرقره حاوی ۳۰ متر فیلم است و در سه نوع مختلف فیلم تهیه میکند:

۱ - سیمپلکس Simplex یا پیست ساده - که در آن تمام عرض فیلم را سند اشغال میکند.

۲ - دوئو Duo یا پیست دوپل، که در آن دو سند در کنار هم عرض فیلم را اشغال میکند. در عبور اول فیلم در دوربین نصف آن مورد استفاده قرار میگیرد و پس از تمام شدن و برگرداندن فیلم در نصف دیگر عکس گرفته میشود.

۳ - دوپلکس Duplex، که در یکبار عبور فیلم پشت و روی سند در عرض آن کنار هم ضبط میشود.

باند یا میکروبانده (در روی کاغذ) به طول‌های بسیار متفاوت مورد استفاده قرار میگیرد و قطعات آن عموماً در کپه‌هایی از جنس تری آستات سلولز یا پلی‌استر نگهداری میشود.

باندهای Afnor، فیلم‌های ۳۵ میلی‌متری به طول ۲۳ سانتی‌متر است و دارای شش تصویر میباشد؛ یک تصویر عمیق و پنج تصویر که هر یک دو نسخه مدرك علمی است و بدین ترتیب حداکثر در هر باند ۱۰ تصویر جای میگیرد.

میکروفیش‌های Afnor ۱۶۰x۷۵ عبارت است از میکروفیل‌های ۷۵ میلی‌متری که به طول ۱۲۵ میلی‌متر بریده شده است.

میکروفیش‌ها مخصوصاً برای اسناد و مدارک بزرگ،

اصول تکنیک میکروکپی

برای بنسب آوردن يك میکروکپی، هر سندی را از قبیل نامه، چک، طرح، عکس و غیره به وسیله دستگاه مخصوصی عکسبرداری میکنند. بعد از ظهور فیلم، تصویر نگاتیف بسیار کوچکی به دست میآید که با چشم غیر مسلح قابل دیدن نیست. بنابراین لازم است آنرا در دستگاه خواندن گذاشت و تصویر بزرگ شده را روی پرده‌ی منعکس‌ساخت در اینجاست که اصل سند به طرز کاملاً واضح و خوانا دوباره در برابر چشم نمایان میشود.

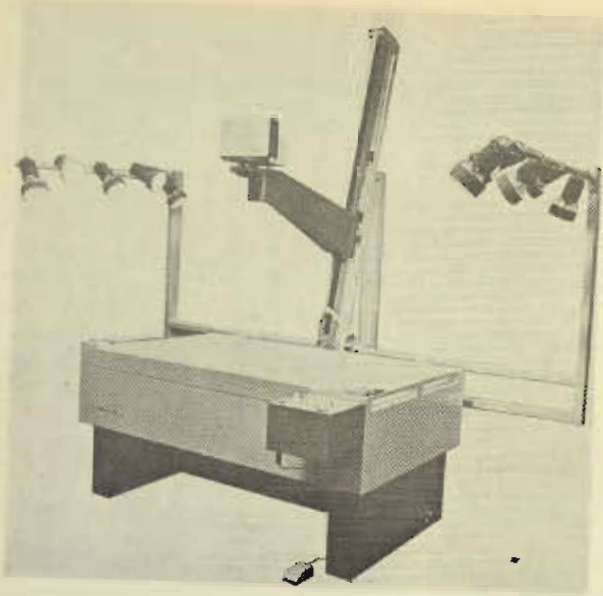
همچنین می‌توان از نگاتیف مزبور در روی کاغذهای گوناگون عکاسی يك فتوکپی پزیتیف تهیه کرد که در آن مطالب و طرح‌ها به رنگ سیاه در روی کاغذ سفید خواهد بود.

دستگاه‌های میکروفیلم یا وسایل مکانوگرافیک و الکترونیک میتوانند ترکیب شوند که بدین ترتیب تصاویر را بر روی نوارهای مغناطیسی ضبط میکنند و بر روی صفحاتی مانند تلویزیون منعکس میازند. در طبقه‌بندی و جستجوی مدارک و اسناد از این راه استفاده میکنند.

میکروفیلم‌ها و میکروفیش‌ها

میکروفیلم‌ها در اندازه‌های گوناگون تهیه میشوند که چهار نوع آن بیشتر متداول است: ۱۶ میلی‌متر - ۳۵ میلی‌متر - ۷۵ میلی‌متر - ۱۰۵ میلی‌متر.

تهیه میکروفیش‌ها نیز در شکل‌های متفاوت انجام



يك نوع دستگاه میکروفیلم با مقیاس کوچک سازی ۱:۲ تا ۱:۳۰

خاتمه نقشه‌ها و طرح‌های صنعتی، اختصاص یافته است. ضمناً از آنها برای ضبط تمام مدارک مربوط به يك موضوع معین در روی يك فیش واحد استفاده میکنند و بدینگونه میتوانند يك پرونده را در یکجا جمع کنند.

میکروفیش معمولاً در يك کارت سوراخ‌دار پنجره‌یی گنجانده میشود تا نشانه‌گذاری را برای انتخاب و ترکیب آن با يك سیستم الکترونیک امکان‌پذیر سازد. يك «ژاکت» ۱۰x۲۰ سانتی‌متر تا ۱۲۰ تصویر میتواند داشته باشد.

از این میکروفیلم‌ها، در چند لحظه میتوان روی سطح‌های حساس عکاسی (فیلم یا کاغذ) نسخه‌های متعدد تهیه کرد. همچنین به طریق هلیوگرافی نیز امکان تکثیر وجود دارد.

فیلم‌های میکروفیش

میکروفیلم‌ها معمولاً بطور نگاتیف تهیه میشوند، اما امکان بنسب آوردن تصاویر مثبت نیز وجود دارد که البته

فیلم‌های معرفی‌شده در دو مورد با هم اختلاف نازد. فیلم‌هایی که با املاح نقره ساخته میشوند اساساً نگاتیف هستند. این فیلم‌ها باید دقت یا قدرت تجربه و تفکیک زیادی داشته باشند و بتوانند ۱۰۰ تا ۱۲۰ خط را در هر میلی‌متر تفکیک کنند.

فیلم‌های مزبور از مزیت ریزری داده و قدرت مناسب (در حدود 3 A.S.A.) برخوردارند. از فیلم‌های ارتوگروماتیک برای ثبت اسناد خطی میتوان استفاده کرد. اما برای اسناد رنگی بهتر است فیلم‌های پانگروماتیک بکار برده شود، مخصوصاً اگر جزئیاتی با رنگ قرمز در آنها باشد.

برای جلوگیری از ایجاد هاله، یا خود فیلم‌ها با رنگ خاصی ساخته میشوند و یا لایه‌یی بدین منظور در پشت آنها کشیده میشود به هنگام ظهور از بین میرود.

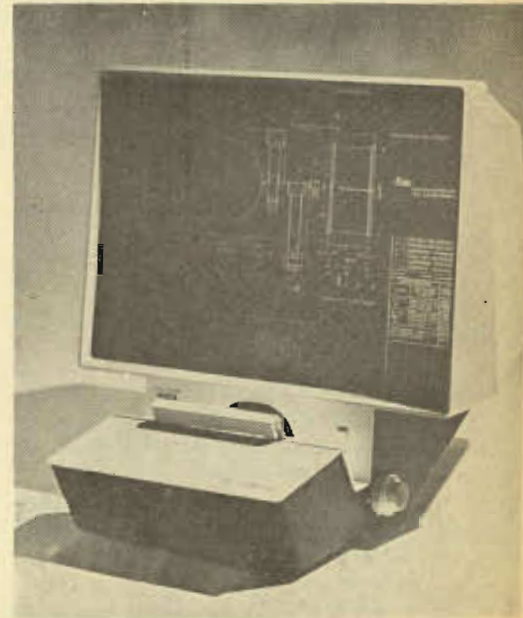
تهیه نسخه‌های ثابت در دستگاه چاپ انجام میگیرد. فیلم‌های پزیتیف که برای این کار ساخته میشوند بسیار ریزدانه است و قدرت تفکیک آن به ۲۰۰ الی ۲۵۰ خط در میلی‌متر میرسد. به همین جهت نیز خیلی ضعیف هستند و

تنها به نور آبی و آبی - بنفش حساسند . در زیر نور زرد - سبز میتوان آنها را ظاهر کرد .

در سیستم عکاسی معمولی ، زمان لازم برای ظهور فیلم نسبت به مدتی که نور داده میشود بسیار طولانی است . بدین جهت اغلب در این مورد از فیلم‌های دی آزوتیک Diazotique استفاده میکنند و از تکایف اصلی مستقیماً یک نگاتیف بدست میآورند . در اینجا برای نور دادن از اشعه ماوراء بنفش استفاده میشود و ظهور با بخار آمونیاک انجام میگردد . دقت این فیلم‌ها فوق‌العاده است و کپی فیلم اصلی در چند دقیقه برای استفاده حاضر میشود . اکثراً برای نسخه برداری از خطوط بکار میرود .

فیلم‌های کالوار Kalvar جدید از املاح دی آزوتیک و لایه ترموپلاستیک ساخته میشوند . این فیلم‌ها به اشعه ماوراء بنفش حساسند و با حرارت ظاهر میشوند .

یک نوع دستگاه خواندن میکروفیلم



موضوعات مختلف و طرز عکسبرداری

همه اسناد و مدارك قابل تبدیل به میکروفیلم هستند ، اما از آنجا که خواص آنها با یکدیگر متفاوت است خیلی فرق داشته باشد لذا در انتخاب فیلم و دوربین باید به این مسئله توجه داشت .

لازم است جنس ، رنگ و ضخامت پایه فیلم و قطع آن ، همچنین شکل و محتوای سند مورد مطالعه قرار گیرد : ممکن است نوشته‌های سیاه روی زمینه سفید یا جزئیات کم باشد و یا موضوعات و طرح‌ها خیلی دقیق و ظریف باشند و یا عکس‌ها و نوشته‌های جایی در چندین رنگ باشد .

بطور کلی ، اسناد و مدارك اداری که به شکل صفحات جداگانه است و عکسبرداری تک‌تک از آنها امکان ندارد ، صفحات ماشین شده ، برگ‌های چاپ شده و طرح‌های خطی در یک گروه قرار میگیرد .

تقطعه‌ها به علت بزرگی قطع دقت زیادی لازم دارد . طرح‌های صنعتی خطی از لحاظ نوع ، ضخامت و شدت و ضعف رنگ بسیار متفاوتند .

جزئیات نقشه‌های جغرافیایی چون یا دقت فراوان باید گرفته شود لذا فیلمی با خواص مناسب لازم دارد .

کتابها ، روزنامه‌ها ، مجلات و بروشورهای مختلف بسیار متعدد و متفاوتند و چون در آنها نوشته‌های چاپی ، دستخط‌ها ، طرح‌های سیاه - سفید و رنگی و همچنین عکس وجود دارد لذا عکسبرداری شان دقت خاصی را ایجاب میکنند . فیلم‌های ۱۶ میلی‌متری برای ضبط مداركی که عرض شان از سی سانتی‌متر تجاوز نکند مناسب است . از اینرو معمولاً برای اسناد اداری مناسبند مگر اینکه در اندازه‌های استثنایی دیگری باشند .

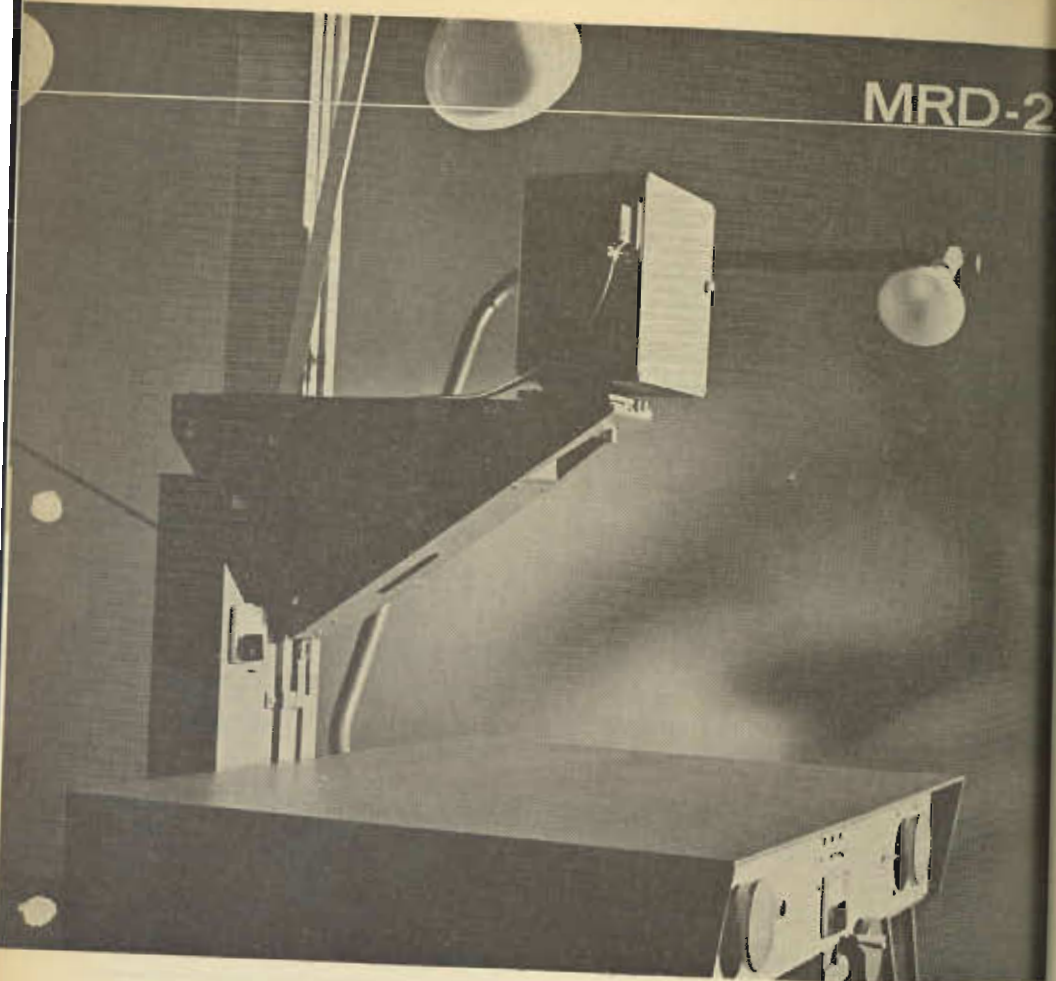
برای نقشه‌ها ، از انواع ۳۵ ، ۷۰ یا ۷۵ میلی‌متری استفاده میشود .

عکسبرداری میکروکپی

گرچه یک دوربین کوچک برای تهیه میکروکپی کفایت میکند ، اما استفاده از دستگاههایی که مخصوصاً برای این منظور ساخته شده‌اند آسان‌تر و منطقی‌تر است . خصوصیات این دستگاهها به نوع اسناد و مدارك مورد عکسبرداری بستگی دارد و سرعت کار و حامل آنها نیز با یکدیگر متفاوت است . هم‌اکنون انواع بسیار گوناگون دستگاه‌های میکروفیلم وجود دارد که بعضی‌ها نیمه اتوماتیک و بعضی دیگر کاملاً اتوماتیک است .

دستگاههای بر قابل روز بروز بیشتر میشود . وزن و حجم آن تقریباً با یک ماشین تحریر برابر است و حمل و نقل

MRD-2



دستگاه تهیه میکروفیلم از اوراق بزرگ (۹۴×۶۶ سانتی‌متر) با عقیاس کوچک ساری ۲۱ : ۱

آن از اطاقی به اطاق دیگر به راحتی ممکن است .
 در مدت يك دقیقه از ۶۰ سند ۲۱۸۲۷ و یا ۱۲۵ چك
 میتوان میکروفيلم گرفت . در این دستگاهها از فیلمهای ۱۶
 میلیمتری به طول ۳۰ متر استفاده میشود و بر کردن دورین
 فوراً انجام میگردد . هر اداره و مؤسسه میتواند دورین
 خود را حاضر نگه دارد و به تدریج و به مقدار احتیاج اسناد
 و مدارك خود را میکروفيلم كند . ایس دورینها را به
 دلخواه میتوان با يك یا دو حلقه فیلم مجهز کرد که در
 اینصورت میتوان برای احتیاط نسخه ثاني نیز از آن بنسخت
 آورد .

سرعت عمل دستگاههای اتوماتيك میتواند تا ۵۰۰ چك
 یا ۱۸۵ سند ۲۱۸۲۷ در ثانیه افزایش یابد . در کنار فیلمها
 میتوان علائم و عطف و مراجعه چاپ کرد تا سرعت یافتن
 اسناد میکروفيلم شده نیز بالا تر برود .
 در ابتدای کار ، دستگاههای عکسبرداری ثابت به کار
 برده میشد ، در اینجا خود سند نیز در مدت عکسبرداری
 ثابت میماند . در مواردی که اهمیت بایگانی استفاده از
 دستگاههای خیلی كامل را ایجاب نمیکند میتوان به دورین
 های ثابت ، که میکروفوتوگرافی را از همه اوراق کوچکتر
 یا برابر با ۲۰۵×۴۴ سانتی متر را امکان میبخشد ، اكتفا
 کرد . مانند اوراق مجله یا جداگانه .

در مورد دستگاههای پرتائیف اداری ، دورینهایی به
 شكل چیدمانهای كوچك وجود دارد که از اوراق یا جداگانه
 عرض ۲۹ سانتی متر بر روی فیلم ۱۶ میلیمتری بدون سوراخ
 میتوان عكس بگیرد . در خزائن آنها ۱۵ متر فیلم حلقی
 میگردد که بدون احتیاج به تارکخانه قابل تعویض نیز
 میباشد . مقیاس كوچك نمایی $\frac{1}{4}$ است .

دورینهای دیناميك مدرن که بیش از همه مورد
 استفاده اند به شكل جعبه های بسته ای است که اوراق را تك تك
 وارد آن میکنند و به نسبت ورود اوراق و عکسبرداری فیلم
 نیز پیش میرود .

در دورینهای اتوماتيك عبور اوراق موجب چرخش

فیلم میشود و همینکه میکروفيلم سندی تهیه شد فیلم از حرکت
 باز مایستد و همینکه ورقه جدیدی بدان ارائه شد جای خود
 را عوض میکند .

دستگاههای بسیار كوچك وجود دارد که در عین حال
 كاملاً خودكار نیز هستند فیلم گذاری آنها در روشناسی
 امکان دارد و با فیلم ۱۶ میلیمتری در هر ساعت بیش از ۴۰۰۰
 ورق را میتوان عكس بگیرد . این دستگاهها هیچگونه
 ترتیبات و تشکیلات خاصی لازم ندارد و روی هر میز
 میتواند جای بگیرد و کار کند .

تهیه میکروفيلم روز بروز در موارد مختلف توسعه
 مییابد و به همین علت کارخانهجات در مورد ساختن دستگاههای
 مخصوص برای استفاده های خاص بیشتر مطالعه میکنند .
 مثالهای كاملاً خودكاری ساخته شده که رادیوگرافی ها ،
 عكسها و همه اسناد و مدارك را روی فیلمهای ۳۵ میلیمتری
 به طول ۳۰ متر ضبط میکند . هر بار در ظرفیت ۱۱۰۰ تصویر
 برای رادیوگرافی های ۳۵×۴۲ سانتی متر و گنجایش متوسط
 ۱۶۰۰ تصویر برای اندازه های كوچكتر را دارد . همه
 حرکات و غلظت های تصاویر با دقت برابر با نود و هفت درصد
 (۹۷٪) ضبط میشود . ضمناً سهولت عمل و کنترل خودكار
 لزوم آشنایی با مسائل فنی خاصی را از میان برداشته است .
 برای تأسیسات مرکب و پیچیده تر با بازدهی بیشتر ،
 دستگاههای اونیورسل Universal وجود دارد که در روی
 فیلم های ۳۵ میلیمتری سوراخ دار و بی سوراخ با تنظیم
 فاصله خود کار ، تنظیم زمان نور یا نورسنج اتوماتيك قطع
 و وصل کنند الكتروليك میتوان از اوراق و نقشه هایی تا
 ۹۶×۱۳۵ میلی متر عكس بگیرد . این دستگاهها ، همچنین
 در روی فیلم های ۳۵ یا ۱۶ میلیمتری بی سوراخ ، میتوانند
 پشت و روی هرگونه اوراق را (به عرض ۳۳ یا ۳۵ سانتی
 متر) به طرز الكتروليك ضبط کنند .

در فرصت دیگر از خصوصیات جدیدترین دورینها ،
 وسایل خواندن میکروفيلمها و بایگانی آنها بحث خواهیم
 کرد .

ریشه های تاریخ پزشکی و حکم

«هیر را از پیر تمیز نمیدهد»

این مثل در مورد کسانی بکار میرود که بیوان سرف
 هستند ، معرفت ندارند ، خلاصه قوه درآه و تشخیص آنان
 تا آن اندازه ضعیف است که حتی دو کلمه ساده «هیر» و
 «پیر» را که شباهان میدانند از هم تمیز نمیدهند .
 باید دانست که «هیر» و «پیر» چیست تا ریشه و علت
 تسمیه این ضرب المثل روشن گردد :

شبان یا چوپان یکی گفته میشود که گله و رمة بز
 و گوسفند را در محاری و بیابانها حراست کند و تمام اوقات
 شبانه روز را بگله داری و گله چرانی بگذراند . شبان بحکم
 شغل و حرفه از جامعه دور است و آداب و رسوم اجتماعی
 را بخوبی نمیشناسد ، آنها اکثرًا بیسواد هستند و غالب ساعات
 و تقایق زندگی خود را بدنبال گله در خاموشی و تنگ
 میگذرانند . گله که حوصله شان سر رود بی چوپانی را
 بر لب میگذرانند و آهنگهای دلپذیری را در آغوش طبیعت
 و دامن کوهسارها و کنار جویبارها و چشمهسارها سرمی دهند .
 چون از آمیان و همجنسان کمتر انیس و همسجت دارند
 لذا بحکم ضرورت و احتیاج با گوسفندان همدلی و همزبانی
 میکنند . زبان چوپانی و گله داری زبان مخصوصی است که
 در عین اشکال و دشواری «برای دیگران» شنیدن آن خالی
 از لذت و شوق نیست . تنها چوپانان باین زبان آشنایی
 دارند و با گوسفندان خویش تکلم میکنند . اگر گله گوسفند

مهدی پرونی

بچند هزار رأس برسد تنها يك صدا و سوت مخصوص چوپان
 کافیتست که گله را از آغل خارج کند و با صدای دیگر
 همه را بتعلیف و چریدن متغول نماید . گاهی اتفاق میافتد
 که گوسفندان بیش از و پیشاهنگ تا يك کیلومتر از دید
 چشم و چشم انداز چوپان دور میشوند ، چوپان برای
 بازگرداندن آنها صدای مخصوصی سر میدهد و بیش از آن
 بیدرتنگ از حرکت باز میایستند و بسمت و جهتی که چوپان
 فرغان میدهد پیش میروند . زانند گوسپند بسوی آب ،
 خواندن گوسپند برای خوردن نمک ، اعلام خطر از نزدیک
 شدن حیوانات درنده ، بازگرداندن گله بچادر بمنظور
 دوشین و شیر دادن بزه و جدا کردن بزه از مادر... خلاصه تمام
 حرکات و وسکات گله تحت فرمان چوپان قرار دارد که با صداهای
 مخصوص و متعدد آنها را هدایت و راهنمایی میکند . از جمله
 صداهای مخصوص چوپانی که در غرب ایران «بخصوص
 منقذت لرستان» بیشتر ممتلح میباشد صدای «هیر» و «پیر»
 است که این هر دو صدا یا تشدید غلیظ ادا میشود . صدای
 «هیر» برای طلبیدن و خواندن گوسفندان است و صدای
 «پیر» با لجه و آهنگ مخصوصی که فقط شبان میتوانند
 ادا کنند برای دور کردن و کارکنته تمام صداهای چوپانی
 میروند . چوپانان ورزیده و کارکنته تمام صداهای چوپانی
 واقف هستند ولی دوسمای «هیر» و «پیر» را هر چوپان

۱ - فلسفه و علت اینکه «ابا، چبان شبان بودند» شاید از اینجهت
 بوده است که بیابان جهان در شغل شبان توانستند بضر برآوند
 و از این رهگذر بجهت توحید و افتخار رسالت از جانب بارشعالی
 دست یابند .

نازه کار و هندی هم میدان و باید بدانند زیرا «هتر» و «بتر» در واقع القای اصطلاحات چوپای است و فرا گرفتن آن حتی برای همه چوپاها نیز اشکال و دشواری ندارد پس در اینصورت اگر کسی هیچ نداند و هیچ نفهمد مثلاً چوپاییست که از فرط بیسواری «هتر» را از «بتر» تمیز ندهد همین جهت عبارت بالا بنویا در منطقه غرب و قفقاز در سراسر ایران مطلق گردید و در اقیانوس ایران نیز رسوخ کرده است. چنانکه با ملاحظه گوید:

خوشا آنانکه هتر از بتر ندوندند

نه حرفی در نویسند و نه خوانند

در حالیکه عربی هم این ضربالمثل رایج است و بطوریکه در لغتنامه دهخدا نقل از متنی ارب آمده است عربزبانها میگویند «لا يعرف الهتر من البتر یعنی او نمیفهمد درخیزان را از راجحتران» یا فرق نمیکند خواندن گویند را از زانین ...»

«با آب حمام دوست میگیرد»

کسانیکه بطرفی سهل و ساده و بدون تحمل رنج و زحمت در مقام جلب دوست برآیند و بیان خوش و حسن خلق را پایه و اساس و تحصیل دوست و جلب محبت قرار دهند ضربالمثل بالا در مورد آنان بکار برده میشود. اما ریشه این مثل مشهور و ممتلح:

سابقاً در کلیه بلاد و قسمت ایران حمام عمومی وجود داشت و اهالی محل افلا هتته ای بکار بمنظور نظافت و پاکیزگی حمام میرفتند با این تفاوت که مردان قبل از طلوع آفتاب تا ساعت هشت صبح حمام میرفتند و از آن ساعت تا ظهر و حتی چند ساعت بعد از ظهر حمام در اختیار زنان و بانوان بود که آنچنان فشرقی در حمام برآمیدند که عبارت «حمام زنانه» بصورت ضربالمثل درآمد از آن در مواردیکه در جمعیتی همه بدون رعایت نظم و ترتیب حرف برزند و مسخران مفهوم نباشد استفاده و استناد میکنند. امروزه هم حمام عمومی در غالب نقاط ایران «وحتی در پایتخت و شهرها» وجود دارد منتها فرقی با حمامهای قدیم نیست که در حمامهای قدیم از خزینه استفاده میشد ولی در حمامهای عمومی جدید دوتهای متعدد جای خزینه را که بهیچوجه



منطبق با اصول بهداشت نبود گرفته است. درحمام عمومی خزینهدار «که امروزه در ایران کمتر وجود دارد» سنن و آداب را از قدیم رعایت میکردند که بمناسبت جنبة شربالمثل پیدا کرده است. یکی از آن آداب و سنن این بود که هرکس وارد حمام میشد برای اظهار ادب و تواضع نسبت بافراده بزرگتر که در ضمن حمام نشسته مشغول کسبه کشی و صابون زدن بودند فوراً پاک مطلق یا ماس بزنگ آب گرم از خزینه حمام بر میداشت و بر سر آن بزرگتر میریخت. البته این عمل بنعداد افراد بزرگ و واجب الاحترام که در ضمن حمام نشسته بودند تکرار میشد یعنی تازه وارد وظیفه خود میدانست که بر سر یکایک آنان با رعایت تقدم و تأخر آب گرم بریزد و بدینوسیله عرض خلوص و ادب کند. از آداب دیگر در حمام عمومی خزینهدار قدیم این بود که اگر تازه وارد کسی از دوستان و بستگان نزدیک و بزرگتر از خود را در ضمن حمام میدید فوراً بخدمت میرفت و منظور ادب و احترام او را مشتعل میداد با اینکه لطف صابون را بزور و اصرار از دستش میگرفت و پشتش را صابون میزد.

سنن دیگر این بود که هرکس وارد خزینه حمام میشد بافرادیکه در خزینه مشغول شست و شو بودند سلام و درود میفرستاد و ضمناً در همان پله اول خزینه دوست را زیر آب میکرد. کسی از آب خزینه بر میداشت و بیکیک افرادی که در خزینه بودند از آن آب حمام تعارف میکرد. برای نازه وارد مهم و مطرح نبود که افراد داخل خزینه از آشنایان هستند یا بیگانه و اجنبی. همه از آب مفت و مجانی تعارف میکرد و مخصوصاً نسبت بافراد بیگانه و نا آشنا بیشتر اظهار علاقه و محبت مینمود زیرا آشنا در حال آشنا است، دوست و آشنا احتیاج بتعارف ندارند. اگر آدمی بتواند از بیگانگان با آب حمام دوست بگیرد کمال عقل و درایت است زیرا آب حمام بی قابلیت، و تعارف آن هم تعارفی است که یکشاهی خرج بر نمیدارد.

در صورت این رسم و سنن از قدیمترین ایام تاریخی یعنی از زمانیکه حمام خزینه بجای آب چشمه و رودخانه در امر نظافت و پاکیزگی مورد استفاده قرار گرفت معمول و متداول گردید و چه بسا دوستی و مسیبتی که از این رهگذر پایه گذاری شده است و چه بسا افرادی که با آب حمام دوست گرفته اند.

بگذار از رخ کچه

مادر عشق تو آسیران بلایم کن حسرتین عاشق بجای که مایم

بگذار از رخ کچه
مادر عشق تو آسیران بلایم
کن حسرتین عاشق بجای که مایم
بگذار از رخ کچه
مادر عشق تو آسیران بلایم
کن حسرتین عاشق بجای که مایم

بر ماضی کی در پیش میسیم بر ماری کی در کجاست کدیم نوی که در کجاست خراب است نیم قصی که بود که در خراب است نیم

حلاج و شایتم که ز دارم شایتم مجنون صفت ایتم که در عشق نیم

